

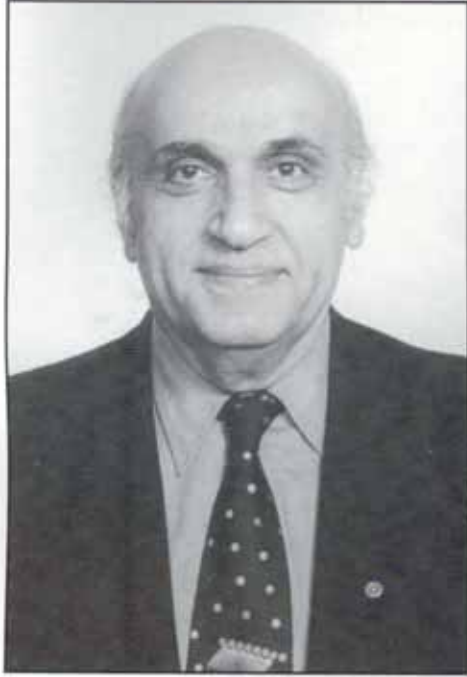


# شوفار

نشریه قدراسیون یهودیان ایرانی







ایرج اسحقیان  
مشاور در امور وام

# کمپانی مورگیج استور

شرکت وام دهنده مستقیم

و بدون واسطه

در اکثر نقاط آمریکا

مسکن و ساختمان - شاپینگ سنتر  
آپارتمان بیلدینگ - آفیس بیلدینگ و سایر وامها

با هرگونه کردیت - با و بدون اوراق مالیاتی  
با مخارج ارزان

**Cellular (310) 722-1817**

**Toll Free (800) 900-5626 Ext. 426**

**(213) 234-2426**

800 Wilshire Blvd., Suite 1600, Los Angeles, CA 90017

E-mail: [Iradj@themortgagestore.net](mailto:Iradj@themortgagestore.net)



## شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

**SHOFAR**

A Publication of

**Iranian American  
Jewish Federation**

1317 N. Crescent Heights Blvd.,  
Los Angeles, CA 90046

(323) 654-4700

Fax: (323) 654-1791

دوره جدید - سال اول - شماره سوم

آوریل ۲۰۰۳ میلادی

فروردین ۱۳۸۲ خورشیدی

ایلول ۵۷۶۳ عبری

### زیر نظر شورای نویسندگان

شوفار نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی با هدف ارتباط مستقیم فدراسیون با مردم، اعتلای فرهنگی یهودیان ایرانی، شناخت فرهنگ و در نهایت گنجینه های فکری یهودیت، ایجاد هماهنگی بین سازمانها، گروهها و نسلهای گوناگون برای رسیدن به جامعه ای سالمتر و برابرتر دوره جدید فعالیت خود را آغاز میکند. شوفار ضمن آنکه بیاتر دیدگاههای فدراسیون است، بنسب آزادی بیان گرایش دارد و در این رابطه در انتخاب مطالب، ویرایش متون و حفظ مصالح جامعه در حکم و اصلاح موارد غیرمستولانه آزاد است.

آثار و مقالات مندرج در شوفار

بیاتر نظریات نویسندگان آن مقالات بوده

و بازتاب عقاید و آرا گردانندگان نمیشد.

مسئولیت مندرجات آگهی ها به عهده شوفار نیست.

شوفار از کلیه نویسندگان، مترجمان و اهل قلم برای بخش های مختلف، دعوت بهمکاری میکند.

نقل مقالات و مطالب نشریه با ذکر مأخذ آزاد می باشد.

طرح روی جلد: کوه البرز

اثر: یعقوب صوفرزاده

حروفچینی، طراحی و چاپ

H. S. MORTAZAVI CO.

(818) 730-6641

## سخنی با خوانندگان



هنگامی که روز اول ماه می ۲۰۰۲ مسئولیت اداره فدراسیون یهودیان ایرانی را بعهده گرفتم، اعلام داشتم، با علاقه و پشتکار تلاش خواهم کرد مجدداً نشریه شوفار، ارگان و صدای فدراسیون یهودیان ایرانی را بار دیگر منتشر کنم؛ باشد تا مردم از فعالیت های دست اندرکاران فدراسیون از طریق این نشریه آگاهی پیدا کنند و بدانند، چه می کنیم و چنانچه آنچه انجام میگیرد را می پسندند، ما را تأیید کنند و در غیر اینصورت راهنمای ما باشند و ما را در جهت حصول آنچه برای جامعه مفید و مؤثر است، یاری دهند.

مطالعات اولیه، خیلی زود بمن نشان داد که فراهم آوردن نشریه ای که بتواند رضای عده زیادی و یا بهتر بگویم اکثریت را فراهم آورد و مورد قبول واقع شود، چه از نظر فنی و چه از نظر هزینه های که دارد کار آسانی نیست. براین اساس، مصلحت دانستم با همکاری یاران، بررسی های عمیق تری بشود. نتیجه آن شد که بجای شتاب، تدریجاً به هدف برسیم و بهمین سبب دو شماره بصورت خبرنامه تهیه و در دسترس علاقه مندان قرار گرفت.

قصد داشتم در آستانه نوروز ۱۳۸۲ خورشیدی، اولین شماره نشریه شوفار آماده و بدست علاقه مندان برسد. لیکن درگذشت ناگهانی و دردآلود دکتر پرویز پیرنظر، مرا برای هفته ها در غمی جانکاه و جانگداز فرو برد، بطوری که دستم بهیچ کاری نمی رفت. تمرکز را از دست داده بودم و قادر بهیچ نوع تصمیم گیری نبودم.

هفته گذشته در گوشه ای تنها، دو سه ساعتی باخود خلوت کردم و گذشت این چند هفته را مکرراً در فکر مجسم و مرور کردم. تدریجاً با تجزیه و تحلیل خیلی از مطالب و اتفاقاتی که بخاطرم می آمد، نتیجه گرفتم که حقیقت و واقعیت را آنچنان که هست، هرچند تلخ و دردناک، باید پذیرفت. از سوی دیگر به تحقیق اطمینان حاصل کرده بودم که نام پرویز زنده و جاوید در فکر و قلب من و هزاران هزار نفر از خویشان، دوستان و یاران او برای همیشه باقی خواهد ماند.

بخاطر آوردم هزاران نفر از افراد جامعه ایرانی یکپارچه، با یک دنیا همبستگی و دلبستگی در مراسم مختلف او شرکت کردند و فداکاری ها، ایثارگری ها و انسان دوستی های او را قدر نهادند. جامعه ایرانی یکدل و یک زبان در این غم بزرگ شرکت جستند و با چشمانی اشگبار و دلتهائی پردرد، مرحمی شدند برزخم دلتهای بازماندگانش.

یادم افتاد که چگونه ربای دیوید شوفار در مراسم خاکسپاری پرویز عزیز از فرط تأثر برای دقایقی طولانی قادر به سخن گفتن نبود و تا آخر بیاناتش اشگ از چشمانش روان بود. او را هرگز این چنین ندیده بودم.

بخاطر آوردم بیانات متین دکتر ژاله پیرنظر، دختر عموی پرویز را که در مراسم یادبود او گفت: «تنها تسکین ما، در غم و الم از دست دادن این عزیز یادآوری آنست که چگونه زیست، چه پرثمر زیست، خصوصیات اخلاقی آرام و طبع ذاتاً پرمهرش از او انسانی خیر و نیکوکار و مددکار اجتماع پرورش داده بود».

بیاد آوردم دوست عزیزم صیون ابراهیمی را که با بیانات بسیار مؤثرش که از دل برمی خاست چگونه خود و همسرش را برای همیشه وام دار محبت ها و کمک های بی دریغ پرویز دانست و گفت: «حیف پرویز».





## فعالیت های فدراسیون

### تاریخچه

اینک که نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی انتشار مجدد خود را از سر گرفته، امید ما این است که بتدریج و با همیاری دست اندر کاران در این تلاش، رضایت همگان را فراهم آوریم، لازم دانستیم گزارشی از تاریخچه و فعالیت های اساسی این نهاد را یکبار دیگر برای همکیشان عزیز تشریح کنیم.

در حقیقت فعالیت فدراسیون در سال ۱۹۸۰ آغاز شد، زمانی که جمعیت کثیری از همکیشان د رکنسای ساینای گرد هم آمدند تا نگرانی فزاینده خود را از گرفتاری هائی که برای رهبران اجتماعی و مردم عادی یهودی در ایران بروز کرده بود، اعلام دارند.

در این گردهمائی، همگان خواستار تشکیل نهادی شدند تا بعنوان صدای واحد یهودیان ایرانی برای مشکلاتی که برای همکیشان درون مرز ایران پدید آمده بود، واکنش لازم نشان دهند و علاوه برآن برای رفع مشکلات مسائل اجتماعی مربوط به همکیشان ما در برون مرز، اقدام کنند.

در فاصله کوتاهی پس از این گردهمائی، کلیه سازمانهای موجود یهودی ایرانی گردهم آمدند و مشترکاً فدراسیون یهودیان ایرانی شکل گرفت.

بمنظور تهیه اساسنامه و آئین نامه ای که بر مبنای کاملاً دموکراتیک استوار باشد، به بهره گیری از چگونگی ساختار فدراسیون یهودیان آمریکائی، گروهی از کارشناسان و وکلای زبده بمدت دو سال مطالعات جامعی بعمل آمد و حاصل کار آنان اساسنامه و آئین نامه ای است که ناظر بر کلیه عملیات فدراسیون میباشد.

### ساختار

بمنظور تهیه اساسنامه و آئین نامه ای که بر مبنای کاملاً دموکراتیک استوار باشد، با بهره گیری از چگونگی ساختار فدراسیون یهودیان آمریکائی، گروهی از کارشناسان و وکلای زبده بمدت دو سال مطالعه و کار کردند و حاصل کار آنان اساسنامه و آئین نامه

ای است که ناظر بر کلیه عملیات فدراسیون میباشد و رئوس آن بقرار زیر است:

### هیئت امناء

اعضای هیئت امناء از چهار گروه زیر تشکیل شده اند و شیوه گزینش آنان که برای مدت چهار سال انتخاب میشوند بقرار زیر است:

۱- منتخبین مردم - ۱۵ نفر

۲- نمایندگان سازمانها - ۲ نفر از هر سازمان

۳- معتمدین - ۱۵ نفر

۴- روسای سابق هیئت امناء و اجرائی

انتخابات فدراسیون زیر نظر کمیته انتخابات و زیر نظارت دو نماینده از کلیه سازمانهای یهودی ایرانی انجام میگردد. این کمیته از طریق کنیساها و رسانه های گروهی از کلیه همکیشائی که سن آنها بالای ۲۰ سال است و کاندید عضویت در هیئت امناء هستند درخواست میکند تا مشخصات و سوابق فعالیت های اجتماعی خود را در اختیار کمیته انتخابات قرار دهند. در انتخابات آخرین دوره فدراسیون ۳۱ نفر نامزدی خود را اعلام داشتند که براساس آئین نامه اجرائی مربوطه ۲۲ هزار تعرفه از طریق پست (هر خانواده ۲ نفر) همراه با فهرست و مشخصات کاندیداها ارسال گردید و در آن خواسته شد که مردم آراء خود را مستقیماً به نشانی صندوق پستی جداگانه ای که کلید آن تنها در اختیار مسئولان کمیته انتخابات بود بفرستند.

کمیته انتخابات با شمارش این آرا، افراد انتخاب شده را تعیین مینماید و سپس در نشست مشترکی با نمایندگان سازمانهای عضو فدراسیون و روسای پیشین فدراسیون، ۱۵ نفر از معتمدین جامعه با رأی کتبی و مخفی تعیین میگردند و بدین ترتیب هیئت امنای فدراسیون تشکیل میشود.

در این مرحله هیئت امناء یک نفر را بعنوان رئیس هیئت امناء برای مدت چهار سال و یک نفر دیگر را بعنوان رئیس هیئت اجرائی برای مدت دو سال انتخاب میکنند.

طبق اساسنامه، رئیس هیئت اجرائی، اعضای هیئت اجرائی را خود انتخاب کرده و برای تأیید به هیئت امناء معرفی میکند و چنانچه مورد تصویب قرار گیرد، این گروه آغاز بکار میکنند.

### سازمانهای عضو

اسامی سازمانهای پیوسته فدراسیون یهودیان ایرانی بترتیب حروف الفبا بقرار زیر است:

سازمان آرم - آنا ایزرائل (شاخه ایرانی) - آرت - آوهل موشه - بنی بریت، گروه فریبرز مطلوب - کمیته یهودیان ایرانی آموزشهای سیاسی (بولیتیکال) - تورت حییم - جامعه دانشوران - سازمان

جوانان یهود - کانون سالمندان یهودی ایرانی - کرن کیمت - بنیاد مگیبت - نامت (یو-اس-ای) - مجتمع فرهنگی نصح اسرائیل - هداسا حیفا.

اسامی سازمانهای ناظر بترتیب حروف الفبا بشرح زیر است: سازمان بانوان یهود ایران - تاریخ شفاهی - بنیاد فرهنگی حبیب لوی - هداسا ملکا - هداسا وانگارد.

### کمیته های فدراسیون

در چهارچوب هیئت اجرایی و امنای فدراسیون ، کمیته های زیر فعال میباشند:

صندوق اضطراری - حل اختلاف - بانوان - جوانان - بودجه - امور خارجی - روابط سازمانها - آموزشهای یهودی - حقوقی - کمکهای پزشکی - طرح و برنامه ریزی - روابط عمومی - کنیسا - تور به اسرائیل - انتشارات.

### دستاوردهای فدراسیون

با پشت سر گذاشتن دوده فعالیت بدون وقفه ، فدراسیون اکنون کارنامه ای افتخار آفرین در دست دارد که دسترسی به آن با پشتکار و تلاش یکایک داوطلبان و دست اندرکاران امور اجتماعی و از همه مهمتر آحاد جامعه ما میسر شده است. بنابراین ، در این گزارش کوشش شده تا خلاصه این دستاوردها به استحضار مردمی رسانده شود که فدراسیون را برگزیده اند و قدم به قدم در این راه برگزیدگان خود را یار و یاور و پشت و پشتیبان بوده اند.

در آغاز راه بزرگترین مشکلی که فراروی ما بود ، مسئله جابجایی همکیشان و نجات و اسکان دادن آنان در سرزمینی امن بود. از پرداختن به جزئیات میگذریم و به ذکر حاصل کارمان بسنده می کنیم که با همراهی سازمانهای یهودی در سطح جهانی و یاری دولتها و ملت های دوستدار یهودیان و نیز تلاش خستگی ناپذیر داوطلبانی که چه بسیار شب تا صبح بیدار می نشستند تا نوجوانان گرفتار آمده ما را از مرز پاکستان به اطریش برسانند، این امر میسر شد. جوانانی که فرزندان من و شما بودند یا دیگر همکیشان گرفتار آمده ما در درون مرز. حاصل این فعالیت ها آنکه ما توانستیم نزدیک به ۲۰،۰۰۰ تن از همکیشانمان را کوچ دهیم و این فعالیت ها هنوز ادامه دارد.

فدراسیون در طول سالهای موجودیت خود ، بعنوان نشانی مشترک یهودیان ایرانی شناخته شده و این یک شعار توخالی نیست و برای آن شواهد بسیار داریم. از همان آغاز کار ، نمایندگان فدراسیون نه فقط از طریق نمایندگان مجالس قانونگذاری ، بلکه با ارتباط مستقیم با کاخ سفید ، بمنظور تامین امنیت برای همکیشان درون مرزی خود دست بکار شدند.

### مرکز یهودیان ایرانی

یکی از بزرگترین آرزوهای جامعه ما از سالهای دور داشتن مرکزی برای یهودیان ایرانی بود که این خواسته خوشبختانه بالاخره توسط فدراسیون یهودیان ایرانی عملی گردید و محل کنونی این مرکز در ۱۳۱۷ کرسنت هایت شمالی خریداری شد.

این محل دارای دوسالن بزرگ پذیرائی ، یک کنیسای مجلل با ظرفیت ۱۲۰۰ صندلی ثابت و همچنین قطعه زمینی بزرگی است که در حال حاضر بعنوان پارکینگ از آن استفاده میشود. افزون بر این ، مرکز دارای ۲۰ کلاس درس میباشد که تنها از چند کلاس آن برای کودکان و نرسری استفاده میشود و مابقی در اجاره موقت وزارت آموزش و پرورش میباشد.

پس از خریداری مرکز یهودیان ایرانی ، جناب موشه کتساو ، مقام ریاست جمهوری کنونی و قائم مقام نخست وزیر وقت اسرائیل این مجموعه را افتتاح نمودند.

### صندوق اضطراری

این صندوق طی ۱۰ سال موجودیت خود با جمع آوری مبلغ ۱/۰۰۰/۰۰۰ دلار و تقسیم آن میان نیازمندان ، سهم بسزائی در حل

## اطلاعیه کنیسای

### فدراسیون یهودیان ایرانی

برای رفاه جامعه، از کلیه همکیشان عزیز دعوت میشود

برای انجام مراسم

برمیتصوا، بت میتصوا، نامگذاری، آبی این،

شبات عروسی و یادبود

روزهای شنبه سالن پذیرائی بعداز مراسم

صبح شبات در کنیسا

بطور آزاد و رایگان در اختیار شما خواهد بود.

برای آگاهی بیشتر با دفتر فدراسیون

تلفن ۴۷۰۰-۶۵۴ (۳۲۳) تماس حاصل فرمائید



مسائل اضطراری جامعه داشته و بیماران و نیازمندان بسیاری را که آبرومند بوده اند، بطور محرمانه یاری داده است. لازم بتذکر است که صندوق از نظر درآمد و هزینه بصورت واحدی کاملاً مجزا و مستقل بوده و کلیه وجوهی که بنام صندوق اضطراری فدراسیون از یاری دهندگان آن دریافت میگردد صرف کمک به افراد نیازمند میشود.

### کمیته حل اختلاف

بسیاری از اختلافات میان افراد جامعه ما، اعم از اختلافات کاری یا زناشویی، باشیوه سنتی پادرمیانی معتمدین جامعه قابل حل میباشد. از آغاز کار این کمیته تاکنون، بیش از ۲۰۰ فقره پرونده اختلاف به آن ارجاع شده و به آن رسیدگی و در اغلب موارد به حل اختلاف انجامیده است. درحالیکه چنانچه این موارد به مراجع حقوقی ارجاع میشد، با توجه به هزینه سرسام آوری که بدنبال داشت، چه بسا طرفین دعوا دچار زیانهای چشمگیر مالی میشدند. کمیته حل اختلاف نه تنها در مصالحه درامور مالی موفق بوده، بلکه در ایجاد صلح و صفا میان طرفین دعوی نیز سهم بسزائی داشته است.

### کمیته روابط خارجی

کمیته روابط خارجی فدراسیون همواره فعالیت های خود را در چهار چوب سیاست های کلی و خط مشی فدراسیون که به تصویب هیئت امنا رسیده است، انجام میدهد. خط مشی و سیاست کلی فدراسیون دربرگیرنده رفاه اجتماعی و حمایت از ایرانیان یهودی در هر نقطه جهان با هدف برابری و تساوی حقوق انسانی است. در اجرای چنین سیاستی است که کمیته روابط خارجی اقدامات لازم را با همکاری جوامع مختلف یهودی و غیر یهودی در نقاط مختلف بمرحله اجرا درمی آورد. فعالیت های کمیته روابط خارجی در سالهای اخیر و بخصوص در طول دو سال گذشته با توجه به بحران ها و اولویت های زمانی برنامه ریزی شده و بمرحله عمل درآمده است.

### ایران و یهودیان در ایران

فشرده رئوس این اقدامات عبارتند از: تماس مداوم و مشورت با رهبران جامعه یهودیان در ایران و انجمن کلیمیان در تهران. تماس با خانواده های زندانی، تماس غیر علنی با مقامات ایرانی در خارج از کشور و دفتر نمایندگی جمهوری

اسلامی در سازمان ملل متحد، تماس مکرر با وکلای مدافع تسخیری، همکاری نزدیک با سازمانهای یهودی آمریکا و شورای مرکزی و روسای آنان، فعالیت های جلب حمایت مقامات و روسای کشورهای مختلف دنیا و مقامات ملی آنها که بیشتر از طریق سازمانهای یهودی و شورای مرکزی و روسای آنها انجام گرفته، تماس با مقامات کنگره و دولتی آمریکا و همچنین ملاقات روسای هیئت امنا و هیئت اجرایی فدراسیون به همراهی رهبران شورای مرکزی یهودی آمریکا با روسای جوامع یهودی فرانسه و آقای ژاک شیراک و پرزیدنت کلینتون، تماس های مکرر با سازمان ملل متحد، سازمان حقوق بشر و امنستی اینترنشنال، انجام مراسم نیایش در کنیساها و مختلف بدفعات و بالاخره تهیه دادخواست و جمع آوری امضاء بمنظور محاکمه عادلانه بیگناهان و تهیه و انتشار نامه سرگشاده برای درخواست های قانونی از مقامات دولتی جمهوری اسلامی بمنظور رفاه بیشتر زندانیان، ملاقات خانواده های زندانیان با زندانیان بیگناه و رساندن غذای کاشر به آنها.

### کمک های مالی و فنی به بیمارستان کانون خیرخواه در تهران

این اقدام موجب توسعه بخش های اورژانس و مراقبت ویژه بعد از عمل بیمارستان میشود. خانه سالمندان در تهران نیز شامل کمک های مالی در این مدت توسط فدراسیون بوده است.

### مهاجرت و مهاجرین ایرانی و همکاری با سازمانهای ملی

#### یهودی آمریکا

اقدامات اداری اولیه مهاجرین و تهیه مدارک فرم های مهاجرت در فدراسیون انجام میگردد و بمنظور مراقبت های لازم مهاجرین تازه وارد در مدت چند ماه اول به آمریکا با همکاری نزدیک با فدراسیون یهودیان آمریکائی که دارای تشکیلات رفاه اجتماعی هستند، پرونده های متقاضیان به HIAS برای اقدامات رسمی ویزا ارسال میگردد. با توجه به اقدامات انجام شده، اداره مهاجرت آمریکا تعداد کارکنان خود را در وین افزایش داده و تقریباً مدت توقف مهاجرین در وین به سه ماه تقلیل یافته است.

در طول سال گذشته اقداماتی از طرف فدراسیون یهودیان ایرانی و فدراسیون یهودیان آمریکائی در لوس آنجلس بعمل آمد و مبلغ ۶۶۷۵۰ دلار از HIAS دریافت شد که این مبلغ بوسیله واحد آموزش حرفه فدراسیون آمریکائی بمصرف آموزش و اشتغال تازه واردین یهودی ایرانی میرسد. تازه واردین آموزش زبان انگلیسی می بینند و از نظر شغلی ارزیابی میگردند و در شغل های مناسب خود آموزش لازم را دیده و بکار اشتغال پیدا میکنند. رشته های آموزشی با توجه به بازار کار در لوس آنجلس پیش بینی شده و در این مدت شامل رشته های کامپیوتر، فروش و کمک پرستاری بوده و

فدراسیون در جذب این افراد در بازار کار با فدراسیون آمریکائی همکاری نزدیک دارد.

بمنظور تسهیل در تابعیت افراد مقیم ایرانی در کالیفرنیا، جنوبی، فدراسیون با همکاری فدراسیون یهودیان آمریکائی کلاس های آموزش زبان و تاریخ آمریکا و برنامه های ویژه افراد مسن را بوسیله اداره مهاجرت ترتیب داده و افراد واجد شرایط به تابعیت آمریکا در آمده اند.

بمنظور تسهیل در امر پیوند خانواده های یهودی ایرانی به بستگان خود در آمریکا Family Reunification Project با کمک سخاوتمندانه خاتم «دورا» و آقای «نیل کدیش» صندوقی ایجاد شده تا به گردهم آوردن خانواده های دورافتاده از یکدیگر کمک شود. همت والای این زوج مردم دوست و سایر سازمانهایی که در این امر همکاری کرده و خواهند کرد را ارج می نهم.

### همکاری با مقامات دولتی و ملی آمریکائی

جامعه یهودیان ایرانی در لوس آنجلس نیاز به همکاری نزدیک و متقابل با مقامات ملی و دولتی در سطح شهری، کانتی، ایالتی و دولت فدرال دارد. باین منظور تماس هائی مکرر با این مقامات در سطح شهرداری ناحیه ای، شهر لوس آنجلس، کانتی لوس آنجلس، دولت ایالتی کالیفرنیا و هم چنین مقامات کنگره، وزارت خارجه و سایر مقامات مسئول دولت فدرال در طول سال انجام میگردد. از کاندیداهای انتخابات دعوت میشود تا مواضع خود را به جامعه توضیح دهند تا جامعه در انتخاب نماینده و شرکت خود در انتخابات آگاهی بیشتر داشته باشند. در این زمینه به دفعات از کاندیداها توسط فدراسیون دعوت بعمل میآید تا با ایراد سخنرانی نظرات خود را با مردم ما در میان بگذارند.

یکی از تاسف انگیزترین مسائل موجود در جامعه ما این است که تعدادی از افراد ناآگاه که حائز شرایط دریافت Welfare نیستند، اقدام به دریافت چنین کمک هائی از دولت نموده اند. در ماههای اخیر مسئولین دولتی و قضائی اقدام به بررسی پرونده های این افراد نموده و در نتیجه تعدادی از آنها که واجد شرایط نبوده اند مجرم، محکوم و گرفتار شده اند. این نوع خلاف های قضائی به شکلی است که امکان کمک و یاری را از فدراسیون سلب می نماید. با این حال کمیته امور خارجی و امور حقوقی فدراسیون اقدام به بررسی این مسئله کرده و چند تن از اعضای آن با مسئول قضائی ناحیه لوس آنجلس ملاقات و درخواست کمک و مساعدت نمودند. نتیجه مذاکرات براین شد که افراد جامعه از طریق مراکز مذهبی و رسانه های گروهی و سمینارها، به عواقب خطرناک چنین اقداماتی آگاه شوند و بدانند که امر تعقیب قضائی در این زمینه جدی است و افرادی که واجد شرایط لازم نیستند مجرم شناخته می شوند.

نتیجه این اقدام بسیار مثبت بوده و مورد قدردانی مسئولین دولتی و قضائی قرار گرفته و مراتب رضامندی، کتباً به فدراسیون ابلاغ شده است.

### سازمان جوانان

سازمان جوانان در ساختار جدید خود از ژانویه ۲۰۰۰ فعالیت خود را آغاز نموده و تاکنون اقدام به برگزاری جلسات سخنرانی و سمینار ویژه جوانان و نیز تشکیل گردهمائی ها بصورت پیک نیک و یا شب نشینی ها بمنظور آشنائی جوانان نموده است. گزارش کامل فعالیت های سودمند و بسیار موثر سازمان جوانان در شماره آینده به اطلاع همگان خواهد رسید.

### گروه بانوان فدراسیون

گروه بانوان فدراسیون یهودیان ایرانی فعالیت خود را از سال ۱۹۹۶ بنا به پیشنهاد سرکار خاتم «عزیزه کرمانیان» آغاز کرد. اسامی بانوان فعال در این گروه بترتیب ورود به این گروه عبارتند از: عزیزه کرمانیان - مه لقا رستگار - پروین دردشتی - مینو بروخیم - شهناز اقبالیه - آفاق مفتخر - ناهید ابلت - مهین ترکان - افسر مقدم - لیدا ابراهیمیان - ژاکلین مرادی - پوران ترکان - فرشته ارسطوزاده - هلنا برال - ناهید دلجانی - شوکت ابلت و کفایت برلوا.

فعالیت های چشمگیر گروه بانوان فدراسیون به تفصیل در شماره آینده با اطلاع خواهد رسید.

## اطلاعیه انجمن بانوان فدراسیون

طبق معمول هر ساله

بمنظور بزرگداشت «ربی شیمعون»  
از طرف انجمن بانوان برنامه نهار پارتی  
همراه با موسیقی

در تاریخ سه شنبه ۲۰ می ساعت ۱۲ ظهر  
در تالار جوئیش سنتر واقع در  
۱۳۱۷ کرسنت هایت برگزار میگردد.

برای تهیه بلیط و آگاهی بیشتر با دفتر فدراسیون  
تلفن ۴۷۰۰-۶۵۴ (۳۲۳) تماس حاصل فرمائید





## سخنی با همکیشان

با توجه به این خلاصه که از نظر شما عزیزان گذشت، امیدواریم توانسته باشیم تصویری از فدراسیون و چگونگی فعالیت های آن بدست داده باشیم.

شما، فدراسیون یهودیان ایرانی، نهاد برگزیده خود را در طول این سالها یاری داده اید و پشتیبانی کرده اید. چرا که فدراسیون شما هستید و آناتکه بطور مداوم در فدراسیون بمرمدم خود خدمت میکنند نماینده شما هستند. یعنی شما به آنها ماموریت داده اید تا مجری خواسته های اجتماعی شما باشند.

پرسش اینست که «آیا وظیفه شما به دادن رأی محدود میشود؟» و پاسخ روشن «نه» است. فدراسیون ملک شما است و این حق شماست که بخواهید از جزئیات کار و مسائل فدراسیون آگاه باشید. بفرمائید و به فدراسیون تشریف بیاورید. پول ساختمان مرکز یهودیان ایرانی را شما داده اید. بیائید و ببینید چه مجموعه زیبا و جالب توجهی را صاحب شده اید. شما نگران خواهران و برادران درون مرزی هستید؟ با فدراسیون تماس بگیرید. سئوالات خود را با مسئولاتی که خودتان برگزیده اید درمیان بگذارید و پاسخ بخواهید. روسا و اعضای یکایک کمیته های ما را زیر سؤال ببرید و حاصل کار آنان را بررسی کنید. این حق شما است.

اما وقتی به فدراسیون آمدید، سری هم به حساب و کتاب های آن بزنید. فدراسیون خرج دارد و نمایندگان شما قسمت عمده ای از وقت خود را باید صرف آن کنند تا درآمدهای فدراسیون را به هزینه هایش برسانند. وقتی که میتوان صرف اموری بسیار ارزشمندتر کرد.

برای آنکه فدراسیون بتواند از همه کلاسهای مدرسه موجود در ساختمان مرکز خود استفاده کند، نیاز به بودجه دارد. درآمد سالنهای مرکز (که مورد استقبال همکیشان ما میباشد) پاسخگوی هزینه های آن نیست. اقساط بانکی، حقوق آموزگاران و کارکنان، هزینه نگهداری این مجموعه بزرگ، اینها همه بر درآمدهای آن بقول عوام «می چربد».

سالنهای بزرگ مرکز هم اکنون در حال بازسازیست و امیدواریم ظرف کمتر از سه ماه آینده آماده بهره برداری شود. بخشی از بودجه بازسازی با همت سخاوتمندانه بنیاد نعمان تامین شده ولی این کافی نیست. پارکینگ چسبیده به ساختمان را میتوان تبدیل بیک باشگاه ورزشی برای استفاده همکیشان نمود. قطعه زمین بزرگتری که آنها متعلق به فدراسیون است باید تبدیل به یک پارکینگ چند طبقه شده و مسئولان فدراسیون مشغول مذاکره با شهرداری هستند تا بتوانند بر بالای این پارکینگ سالتی بزرگ و مجلل بنا کنند که پاسخگوی نیاز جامعه برای گردهمایی هائی باشد که فعلاً پول آن به جیب هتل های بزرگ میروود.

بدین ترتیب نیازهای مالی فدراسیون به دو بخش تقسیم میگردد:

**اول:** نیازهای در گردش که شامل هزینه فعالیت های جاری و ثابت فدراسیون و نیز انتشار مرتب نشریه شوفار است. نشریه ای که نزدیک به دو سال از عدم انتشار آن میگذشت و اینک خوشوقته مجدداً منتشر میشود و برای ادامه کار آن به بودجه نیاز دارد.

**دوم:** نیازهای بنیادی که مربوط میشود به

امور ساختمانی فوق الذکر. ما با تکمیل این مرکز آبرومند امیدواریم علاوه بر تامین هرچه بیشتر نیازهای جامعه، بتوانیم از درآمدهای حاصل از آن هم فدراسیون را بحد خودکفائی برسانیم و هم نائل به کمک رسانی به سازمانهای هم بسته شویم. و در اینجا جا دارد از بنیاد نعمان که با اهداء اولیه نیم میلیون دلار بنام شادروان فیض اله نعمان، مقدمات انجام این مهم را فراهم کرده است صمیمانه سپاسگزاری شود و امیدواریم افراد خیر دیگری نیز در این امر پیشقدم شوند.

لذا با توجه به اینکه فدراسیون یهودیان ایرانی نهادی است متعلق به تمام افراد جامعه، مسئولان و خدمتگزاران این نهاد از کلیه همکیشان انتظار دارند فارغ از تعلق آنها بهر سازمان دیگری که همه آنها مورد احترام فدراسیون هستند، ماهانه مبلغی را بعنوان کمک به فدراسیون تخصیص دهند.

لازم بتذکر است که کلیه وجوه اهدائی به فدراسیون یهودیان ایرانی مشمول برخورداری از مزایای معافیت مالیاتی است.

با سپاس از توجه همکیشان عزیز وامید موفقیت روز افزون برای همگان.

## تسلیت

از سوی اعضای هیئت امناء، هیئت اجرایی و کلیه سازمانهای وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی با اتدوه فراوان درگذشت شادروان «الیاس قدسیان» رئیس سابق کمیته حل اختلاف و عضو هیئت امناء فدراسیون یهودیان ایرانی که عمری را با نیکنامی، نیکوکاری و خیراندیشی برای همه افراد جامعه وقف نمودند، به همسر، فرزندان و کلیه خانوادههای وابسته به ویژه فرزند برومندشان جناب آقای منوچهر قدسیان، معاون هیئت امناء و عضو بورد جوئیش سنتر ایرانیان تسلیت گفته و بقای عمر و تندرستی کلیه بازماندگان را آرزو می کند.

### الیاس اسحقیان

رئیس هیئت امناء فدراسیون

با اتدوه فراوان درگذشت زنده یاد «الیاس قدسیان» عضو هیئت امناء فدراسیون یهودیان ایرانی که بیشتر عمر را وقف رفاه، آسایش و خیر جامعه خود سپری نمود به خانواده و وابستگان آن مرحوم به ویژه سرکار خانم تینا قدسیان، عضو هیئت مدیره بنی بریت تسلیت گفته، بقای عمر همراه با تندرستی برای بازماندگان آن مرحوم از خداوند مسئلت داریم.

هیئت مدیره، سازمان بانوان و سازمان جوانان بنی بریت

گروه فریبرز مطلوب



## طرح مسائل

# خاور میانه

## و بزرگداشت فضانوردان در گذشته سفینه کلمبیا



دکتر کامران بروخیم ضمن معرفی بنی بریت  
چگونگی ایجاد شاخه فریبرز مطلوب را به  
استحضار شرکت کنندگان رساند.

نایل به تأمین امنیت خود میشدند. به بیان دیگر، کشورهای کم قدرت برای تأمین امنیت خود با یکی از این ابر قدرتها یا سوپر پاورها همسو میشوند.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا به تنهایی قدرت یگانه شد و در رأس جایگرفت و کشورهای کوچک در تأمین امنیت خود دچار سرگشتگی شدند و مشکلات پدیدار گشت. بعنوان مثال ایران هرچند در منطقه دارای اهمیت است و لیکن با مشکلات گوناگون داخلی برای تأمین امنیت خارجی گرفتاریهایی دارد؛ جنگ هشت ساله با صدام حسین یک نمونه است. ایران نمی خواهد صدام در رأس قدرت باشد و او را دوست ندارد. در عین حال نمی خواهد که صدام بدست آمریکا از بین برود. زیرا جانشین او که

پرداخته توضیح دادند که از دو استاد دانشگاه برای سخنرانی درباره خاورمیانه و یک دانشمند فضائی برای تشریح سفینه فضائی دعوت کرده اند. آنگاه از پروفسور جلیل روشندل که در ایران استادی علوم سیاسی را داشته و نایب رئیس دانشکده نیز بوده‌اند، دعوت به سخنرانی نمود.

پروفسور روشندل در معرفی خود گفتند که از سال ۱۹۹۶ خارج از ایران در دانشگاههای بلژیک، ترکیه، و دانمارک به تدریس پرداخته، سپس بدعوت دانشگاه استانفورد به آمریکا آمده‌اند و در آن دانشگاه تدریس نموده اند. اکنون نیز پروفسور دانشگاه یو سی ال ای میباشند.

درباره جنگ قریب الوقوع آمریکا با عراق اظهار داشتند که بهم خوردن نظم قدرت سیاسی در جهان یکی از علل عمده نابسامانی ها و آشوب های کنونی است. ایشان با عنوان کردن «همیشه نظام دو قطبی است که انعطاف پذیر است» توضیح دادند که هنگامی که دو ابر قدرت بر صحنه جهانی بودند (آمریکا و شوروی) کشورهای کم قدرتر با همسوئی با یکی از این دو قطب

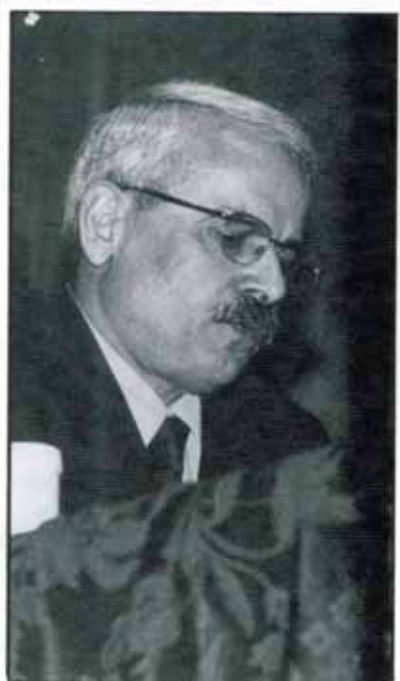
به ابتکار دکتر کامران بروخیم، رئیس بنی بریت، گروه فریبرز مطلوب، برای بزرگداشت فضانوردان درگذشته سفینه کلمبیا، از ایرانیان دعوت بعمل آمد تا در کنیسیای فدراسیون حضور یابند.

سالن کنیسیا تصویر بزرگ رنگین هفت فضانورد در صفحه آبی آسمان محصور در حلقه گل‌های سپید و شمع های روشن یادبود، ابهت خاصی فراهم آورده بود.

در ابتدا دکتر بروخیم بمعرفی بنی بریت، و چگونگی ایجاد شاخه فریبرز مطلوب بوسیله خانواده بشر دوست آن شادروان پرداخت و سپس به فعالیت های فرهنگی، خیریه و اجتماعی آن اشاره کرده یادآوری کرد که با سرپرستی خیرخواهانی چون ربای دیوید شوفت، آقای سلیمان رستگار و خانم مهین الیاسیان و همکاری گروهی از رهبران اجتماع کمیته‌ای برای رساندن کمک به نیازمندان جوان برای ترتیب زندگی مشترکشان فراهم گشته است. ایشان از فعالیت های گروه بانوان و گروه جوانان ابراز خرسندی نموده، کوشش های آنان را ستودند. سپس به برنامه روز



پروفسور منشری: اسرائیل هرگز با ایران دشمنی نداشته و اکنون هم ندارد.



پروفسور روشندل: همیشه نظام دوقطبی است که اتعطاف پذیر است.

طبعاً آمریکا برمسند ریاست میگذاردش. با ایران دوست نخواهد بود. بدلیل روشن عدم روابط دیپلماتیک بین ایران و آمریکا و اینکه اکنون ۲۴ سال است که روابط قطع شده و نظر آمریکا نسبت به ایران هم که روشن است. وضع سیاسی ایران و تصمیم گریها، در صورت وقوع جنگ نیز مشکلاتی دارد. ایران در حالیکه نگرانی اختلافات عمیق داخلی خود را دارد، گرفتار مسائل خارجی و بین المللی نیز میباشد. بخش مهمی از ایرانیان مخالف حکومت، در عراق مستقر هستند که بسیار سازمان یافته و مجهزند و در جنگ ایران و عراق نیز دشمنی خود را با ایران شدیداً نشان دادند.

صدام از آنها حمایت میکند و کمپهائی در اختیارشان گذاشته است. دیگر اینکه گروه کثیری ایرانی در دست عراق گرفتارند و از گروهی دیگر خبری نمیدهند که زنده‌اند یا نه. زمزمه قدرت گرفتن کردها نیز برخاسته که در آنصورت صدای تجزیه قسمتی از خاک غربی ایران بعنوان کردستان بزرگ بگوش خواهد رسید. کشورهای نزدیک چون ترکیه، ارمنستان، آذربایجان، ترکمنستان و کشورهای دیگر همسایه خزر با آمریکا همسوئی میکنند. افغانستان هم که وضعش معلوم است. هرچند خلع سلاح عراق بنفع ایران است که در جنگ ۸ ساله صدمات بسیاری از صدام دیده و زجر سلاحهای شیمیائی او را چشیده ولی ایران باز اصرار دارد که آمریکا در کار عراق نباید دخالت کند و خلع سلاح را هم سازمان ملل باید انجام دهد و مانورهای بصورت پیام رهبر و سخنرانی نماز جمعه میفرستد که «آمریکا برای تسلط برنفت با عراق می جنگد و یا میخواهد اسلام را نابود کند».

ایران که از جنگ با عراق آسیب بمباران ها را تجربه کرده و کشته و مجروح بی‌شمار داده و حتی پس از آتش بس

بازره اسرائیل و درگیریهای آن با فلسطینی‌ها و عواقب آن هم چنین احتمال وقع جنگ بین آمریکا و عراق سخن گفتند.

درباره مسائل اسرائیل، کم شدن توریست و در نتیجه بیکاری بیشتر، گرفتاریهای مالی جوانان تحصیلکرده که اکثراً در جستجوی کار هستند، و اینکه کم شدن درآمدها و اثر منفی آن در شئون مختلف زندگی مردم. از سوی دیگر مشکل دردناک خشونت فلسطینی‌ها و اثرات رنج‌آور آن گفتند: «اسرائیل یک کشور کوچک است. تقریباً همه مردم یکدیگر را می شناسند، و هرگاه فلسطینی‌ها جنایتی بار می‌آورند، درد آنها همگی حس میکنیم. چون مثل اعضای یک خانواده هستیم و این درد و زجر بسیار عمیق است»، «باید به اسرائیل بیایید و بچشم خود ببینید».

در باره ایران توضیح دادند که اسرائیل در طول تاریخ هرگز با ایران دشمنی نداشته و اکنون هم ندارد. حتی با این همه ظلمی که با پشتیبانی از تروریسم

قرارداد صلح امضاء نشده و بعلاوه شط العرب نیز مرکز ثقل اختلاف ایران و عراق باقیمانده با این نگرانی‌ها روبروست و در سطح منطقه‌ای میکوشد با ایجاد رابطه اقتصادی از طریق رفت و آمدها، دعوت‌ها و گفتگو با کشورهای چون هندوستان و پاکستان و بعضی کشورهای اروپائی به مردم وعده امنیت اقتصادی بدهد. پروفسور روشندل در پایان با نیت صلح گسترده در جهان سخنان خود را به پایان بردند.

آقای دکتر بروخیم، آنگاه از پروفسور دیوید منشری دعوت به سخنرانی کردند.

پروفسور منشری در آغاز با کمال فروتنی و تواضع گفتند که در چهار سالگی از ایران دور شده اند و بر زبان فارسی چندان تسلطی ندارند و هم چنانکه همسرشان را بسیار دوست دارند و بر ایشان نیز تسلطی ندارند! با این حال با روانی و شیرینی خاص سخن گفته و اطلاعات جالبی از اوضاع اسرائیل بدست دادند. ایشان که استاد دانشگاه تل آویو هستند در



برعلیه اسرائیل میکند باز از هر اسرائیلی سؤال کنید میگوید با ایران دشمنی ندارد و یا ایران از عراق بهتر است؛ هیچ دلیلی وجود ندارد که ایران اسرائیل را دشمن خود بداند، ولی متأسفانه هنوز هم در ایران شعار «اسرائیل باید محو و نابود گردد» سر میدهند. خوب اگر اسرائیل محو شود چه باقی میماند تا نابود شود؟

پشتیبانی شدید ایران از تروریست ها و کمک رسانی های فراوان به آنها، کاسه داغ تر از آش را میماند.

در مورد جنگ ایران با عراق، اسرائیل عیبی نمی بیند اگر صدام تغییر کند. ایران اما نابودی عراق را دوست دارد ولی نه بدست آمریکا. باید پرسید اگر حکومت عراق با جنگ از کار بیفتد چه بدی دارد؟ در مورد جنگ، اما ایران علاقه دارد که هر قدر ممکن است طولانی تر شود تا آمریکا کشته بیشتری بدهد و خونریزی فراوانی تحمل کند تا اسلام ایران قوی شود. آنطور که میگوید تا «اسلامیت قوی شود» برعکس اسرائیل خواهان هر چه زودتر به پایان رسیدن جنگ است. زیرا پیروزی آمریکا را تضمین میکند البته اسرائیل به حفاظت و امنیت خودش هم می اندیشد. خاطره موشک اندازهای عراق به اسرائیل در دوران جنگ کویت هنوز هم زنده است و باور کنید که خاطره بسیار تلخی است. احتمال استفاده سلاح شیمیایی برعلیه اسرائیل بوسیله عراق خیلی زیاد است. عراق بهیچوجه قانون جنگ را رعایت نمی کند و اسرائیل علاقه دارد که حکومت عراق از بین برود.

پروفسور منشری در اینجا به مطلب مهمی اشاره کرد که بهای جنگ را بالاخره اسرائیل می پردازد چون آمریکا در صورت پیروزی نیز با کشورهای عرب کنار میآید و باز هم به آنان میدان میدهد و باز هم اسرائیل باید در مقابله با کشورهای عرب از

خود دفاع کند.

در حالیکه اسرائیل به شدت از فلبسینی ها صدمه خورده و این آسیب در همه شئون آن اثر گذاشته است ولیکن آرزوی بزرگ همه اسرائیلی ها حل شدن مشکلات جهانی و اسرائیل است و راه آنرا نیز گفتگو و همکاری میدانند. پس از پایان سخنان پروفسور منشری، آقای دکتر بروخیم از آقای دکتر صبحانی تقاضا کردند که سخنرانی کنند.

آقای دکتر صبحانی با درود به روان فضانوردانی که در گذشته اند آنان را با احترام بسیار شهیدان راه علم و دانش خواندند و گفتند در چنین پایگاهی صرفه نظر از مذهب و ملیت، آنان همگی نوابغی بی مانند بوده اند. سپس از دانش پژوهی یهودیان با تحسین یاد کرده گفتند در دوران تحصیل در آمریکا اکثر استادان ایشان یهودی بوده اند.

پس از توضیحاتی درباره سفینه های فضائی و چگونگی ساختار آنها از نظر دقت و توجه به همه جوانب و اینکه کلمبیا سی سال از عمرش میگذشت و دقیقاً مورد بازبینی قرار میگرفت، توضیحاتی درباره تفاوت های کار فضائی در آمریکا و شوروی سابق و روسیه امروز دادند. از جمله اینکه ناسا برای حفظ جان فضانوردان بزرگترین بودجه ها را دارد و بیشترین دقت را بعمل میآورند و تجربه کرده اند که در شوروی و روسیه این چنین نبوده و نیست. گفتند، آمریکا حفاظت از جان فضانوردان را در درجه نخست اهمیت قرار داده و همیشه در پیشبرد این هدف کوشیده است.

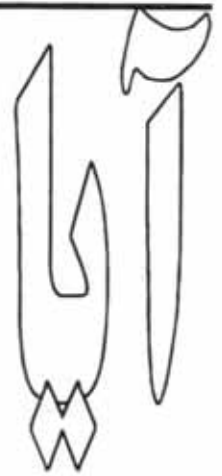
توضیحات علمی درباره طرز ساخت سفینه را بزبان ساده بیان کردند و همچنین طریق نشستن سفینه را که بسیار مهم است. از جمله اشاره کردند که اگر پرنده بزرگی را تحت نظر بگیرید، هنگام فرود آمدن با کم کردن سرعت پرنده بالهای خود

را هرچه بیشتر میگذاید تا حد ممکن از سرعت خود بکاهد و اما دریک سفینه کوچک ترین حرکت در کمترین زمان نیز سرنوشت ساز است. ضمناً از ساخت تایل هائی که در بدنه سفینه و قسمت زیرین آن نصب میشود که با نوع مخصوص ساخت و ضخامت معین قادر است گرمای شدید را تحمل کند و جدار سفینه را محافظت کند. فقط اگر یکی از این تایل ها کنده شود، احتمال آتش سوزی سفینه قطعی میشود.

دکتر صبحانی ۴۶ سال پیش به آمریکا آمده و تعریف کرد در آن زمان او تنها ایرانی در تمام دانشگاه بوده است و پس از فارغ التحصیلی به استخدام شرکت هیوز درآمد. شرکت هیوز بزرگترین سازنده هواپیما بوده و بعدها هم سفینه. از نکات جالب آنست که شرکت هیوز هر ساله شاگردان اول دانشگاهها را دست چین کرده و فقط شاگردان اول را استخدام مینموده، البته ابدی دانست که ایشان هم حتماً شاگرد اول دانشگاه بوده اند. دکتر صبحانی پس از توضیحات بالا به حاضرین یادآوری کرد که با شنیدن سخنرانی های قبل از خود، میخواهد بگوید که ای ملت اسرائیل در صفحه تاریخ، هرکس قصد نابودی شما را کرده، خودش نابود شده و از بین رفته است و شما پیوسته پایدار میمانید.

در اینجا دکتر بروخیم از ربای دیوید شوفط تقاضا کردند که نیایش به روان فضانوردان بپردازند.

پس از آن مراسم، حاضران سئوالات خود را مطرح کردند که از طرف سخنرانان پاسخ داده شد.



## دیوار آرزوها فرو خواهد ریخت؟

نقل از آتلانتا جوئیش تایمز  
برگردان: افشین تاجیان



قسمتهائی از دیوار ندبه اورشلیم که نزد یهودیان مقدس‌ترین نقطه روی زمین بشمار میرود و برای مسیحیان و مسلمانان از مراکز مهم زیارتی محسوب می شود، احتمالاً بزودی فرو خواهد ریخت.

برخلاف آنچه بنظر می آید، سطح ۱۴۲ متر مربعی<sup>(۱)</sup> دیوار ندبه یک پدیده طبیعی نیست؛ بلکه قرن‌ها پیش، از بر روی هم نهادن سنگهای غول‌آسا - یکی بر روی دیگری - و به دست بشر ساخته شده است. نشست دیوار احتمالاً از اواسط دهه ۹۰ آغاز شده است، هنگامیکه حکومت خودگردان فلسطین<sup>(۲)</sup> اداره بخش مهمی از تپه را به دست گرفت و بمنظور وسعت بخشیدن به منطقه مسلمان نشین تغییراتی اساسی در وضعیت ساختمانی آن بوجود آورد.

دولت مربوطه، بطور مشخص، فضای وسیعی از بخش جنوبی تپه معروف به هیکل سلیمان<sup>(۳)</sup> را به ساخت مسجد اختصاص داد؛ فرایندی که منجر به تضعیف دیوار جنوب و موجب برآمدگی ۷۱ سانتی متری بر سطح ۱۹۰ متر مربعی آن شد. البته دولت خودگردان این موضوع را با فعالیتهای خود بی ارتباط میدانند،

توانست تاکنون فرو ریخته باشد». «ایلات مازار» باستانشناس دانشگاه عبری اورشلیم معتقد است: «دراینکه دیوار فرو خواهد ریخت شکی ندارم. موضوع قابل بحث این است که آنرا بحال خود رها کنیم تا برسر هزاران زیارت کننده درحال دعا خواندن فرو ریزد، یا این کار را با روشهای کنترل شده انجام دهیم ...»

تجمع نمازگزاران مسلمان در مسجد الاقصی آن هنگام را نزدیکتر خواهد کرد. تنش ناشی از وزن و حرکت آنها میتواند دیوار جنوبی را از تعادل خارج سازد و در اینصورت سنگهای عظیم دیوار، در هنگام فروریزی، تعداد زیادی را خواهد کشت.

با نظری بر حوادث قبلی، همچون آتش سوزی مسجد الاقصی در سال ۱۹۶۹ و حفاری یک تونل در ۱۹۹۶، میتوان از هم اکنون پیش بینی کرد که فاجعه فروریزی دیوار باعث درگیریهای فراگیری در اورشلیم و حتی در سطح بین المللی خواهد شد. اگر مسائل بخوبی پیش نروند، این موضوع حتی میتواند تحریک کننده موج جدیدی از خشونت در اروپا و جنگی تمام عیار بین اعراب و اسرائیل گردد.

همچنین این سانحه میتواند مسئله جنگ احتمالی با عراق را پیچیده تر از آنچه هست نماید. موجب وقفه در جنگ با تروریسم گردد و قیمت نفت در بازارهای جهانی را با افزایشی چشمگیر مواجه کند. برای معتقدین به موعودگرایی<sup>(۴)</sup> این موضوع همچنین میتواند تداعی کننده ایام پایانی جهان باشد.

بطور خلاصه، مفهوم نهفته درحضور فیزیکی این دیوار باستانی موضوعی جدی است. اما دولتهائی که قدرت را در اسرائیل یکی پس از دیگری در دست داشته اند، اعم از حزب کارگر یا لیکود تاکنون توجه

چنانکه «عدنان حسینی» مسئول سازمان مذهبی «وقف» - سازمان مذهبی اسلامی که مدیریت تپه را برعهده دارد - میگوید: «ما از اواسط دهه هفتاد این بخش را زیر نظر داریم و در این مدت نه تغییر مکانی در آن دیده ایم و نه تغییر اندازهای ... در ضمن دیوار در وضعیت متعادلی قرار دارد؛ فکر نمی کنیم با خطری روبرو باشد».

اما بسیاری از اسرائیلی های آگاه در این زمینه خواهان تحقیقی کارشناسانه هستند. در سال ۲۰۰۱، «سازمان امور باستانی اسرائیل (۴)» هشدار داد در صورتیکه تپه معبد بازسازی نشود، با تخریبهائی جبران ناپذیر مواجه خواهد شد و امروز، این گروه و دیگر آگاهان معتقدند که موجبات خرابی دیوار، بسیار بیش از آن هنگام فراهم است.

«شوکا دورفمن» مسئول سازمان مربوطه معتقد است: «دیوار در معرض تهدید فروریزی است». «گیورا سولار» مسئول پیشین موسسه «گتی»<sup>(۵)</sup> می افزاید:

«اگر اقدامی جدی صورت نگیرد، دیوار فرو خواهد ریخت». «یهود آلمرت» شهردار اورشلیم نیز میگوید: «دیوار می



چندانی به این موضوع نشان نداده‌اند.

ظاهراً براساس یک سنت تاریخی، تمام قدرتهایی که تاکنون اداره اورشلیم را در دست داشته‌اند - اعم از عثمانی ها، انگلستان، اردن و اسرائیل - ترجیح داده‌اند دیوار را در وضعیت جاری‌اش در همان دوره بپذیرند و از انجام هر اقدامی در این مورد که به جدلهای میان مذاهب منجر شود، پرهیز کنند. بنابراین هنگامی که اسرائیل در سال ۱۹۶۷ تپهٔ معبد را تسخیر کرد به سازمان وقف اجازه داد تا مسئول آنجا باقی بماند. دولت خودگردان هم با اقداماتی نظیر ساختن یک مسجد جدید بر هیکل سلیمان، سعی در افزایش ادعای مالکیت مسلمانان بر تپهٔ معبد را داشته است.

اما اسرائیلی‌ها نمی‌توانند بیش از این هزینه‌ای بپردازند. حالا دیگر اختلاف بر سر مالکیت یک قدم بیشتر از خاک شهر یا حضور کوتاه‌تر یا طولانی‌تر در مکان مقدس نیست. موضوع، یک فاجعهٔ قریب الوقوع است. آنگونه که سردبیر روزنامهٔ اورشلیم پست نوشت، سکوت دولت اسرائیل در این مورد نوعی توهین ب مردم است که آثار خاص خود را نیز بهمراه خواهد داشت. دولتهای جهانی و سازمانهای یهودی تأثیر گذار بر مقام نخست وزیری اسرائیل باید وی را وادار به واکنشی سازنده در مورد دیوار ندبه کنند، پیش از آنکه این دیوار و به دنبال بسیاری از چیزهای دیگر ویران شود.

بی نوشت ها:

۱- 35 Acres

۲- Palestinian Authority

۳- Solomon's Stable

۴- Israel Antiquities Authority (IAA)

۵- Getty Conservation Institute

۶- ناجی آخرالزمان Messianism

## تضادهای زمان



برگردان: دکتر شکراله برآوریان

ما آسمانخراش‌های بلند داریم، ولی حوصله‌های تنگ. بزرگراه‌های فراخ داریم، ولی نظرهای تنگ. خانه‌های بزرگ داریم، ولی خانواده‌های کوچک. رفاه زیاده داریم، اما فرصت کمتر. دانشنامه‌های بیشتر داریم، ولی معرفت کمتر. دانش بیشتر داریم، اما قضاوت کمتر. متخصص بیشتر داریم، ولی مشکلات زیاده‌تر. داروهای بیشتر داریم، ولی سلامت کمتر.

زیاد می‌نوشیم، زیاد سیگار می‌کشیم و بی‌رویه خرج می‌کنیم. کم می‌خندیم، تند می‌رانیم، زیاد از اندازه عصبی می‌شویم، دیر می‌خوابیم و خسته برمی‌خیزیم. کم می‌خوابیم، زیاد تلویزیون تماشا می‌کنیم و کمتر دعا می‌خوانیم.

اموالمان چندین برابر شده، ولی ارزشهایمان کاستی گرفته.

زیاد حرف می‌زنیم، بندرت عشق می‌ورزیم و اغلب از یکدیگر منزجریم.

ما آموخته‌ایم چگونه خرچمان را درآوریم ولی یاد نگرفته‌ایم چگونه زندگی کنیم.

ما سالهای زیادی به طول عمرمان افزوده‌ایم، لکن از سالهای عمرمان بهره نمی‌بریم.

ما به ماه رفته‌ایم، لکن سخت‌مان است به آن طرف خیابان بدیدن همسایه جدیدیمان برویم.

ما فضا را مسخر کرده‌ایم، ولی درون فضا را مسخر نکرده‌ایم.

ما کارهای بزرگ کرده‌ایم، ولی نه کارهای بهتر.

ما از آلودگی هوا کاسته‌ایم، ولی روحمان را آلوده کرده‌ایم.

ما اتم را مهار کرده‌ایم، ولی تعصبمان را مهار نکرده‌ایم.

ما زیاده‌تر می‌نویسیم، لیکن کمتر یاد می‌گیریم.

ما زیاد طرح می‌ریزیم، ولی کمتر آنها را بسامان می‌بریم.

ما دائم در عجله هستیم و کمتر تأمل می‌کنیم.

ما کامپیوترهای زیاده‌تر می‌سازیم تا اطلاعات بیشتری را نگهداری کنیم، بیش از هر زمان دیگر رونوشت بر میداریم، ولی کمتر با هم ارتباط برقرار می‌کنیم.

دورهٔ ما دورهٔ تند خوردن، سخت هضم کردن و گنده شدن است و بدور از اخلاق، دورهٔ منافع بسیار و نداشتن صمیمیت.

ما دردوران صلح بسر می‌بریم، لکن دائم در حال جدالیم. خوشی بیشتر داریم، اما شادی و لذت کمتر. غذاهای متنوع‌تر داریم، ولی تغذیه ناقص‌تر.

ما در دورهٔ برخورداری از درآمدهای دوگانه بسر می‌بریم، جدائی‌های زیاده‌تر، خانه‌های شیک‌تر، ولی از هم پاشیده‌تر.

دورهٔ ما، دورهٔ مسافرتهاى سریع است و دور انداختن کهنه‌های بچه‌هایمان. نداشتن اخلاقیات، بزن و در روی‌ها، هیکلهای سنگین، مصرف قرص‌های همه فن حریف که هم خوشحالی می‌آفرینند، هم آرامش و مرگ.

ما در دوره‌ای زیست می‌کنیم که همه چیز در ویتترین مغازه‌ها بنمایش گذارده شده، در حالیکه ائبارها خالی مانده. دوره‌ای که این پیام از طریق تکنولوژی جدید بسرعت بشما میرسد و زمانی که شما میتوانید با گوش جان محتوای آنرا دریابید و یا با فشار یک دکمه آنرا پاک کنید.



# اگر

میخواهید فرزندانتان وارثین واقعی شما باشند نه IRS.  
میخواهید درآمدهای مادام العمر تضمین شده بازنشستگی داشته باشید.  
میخواهید سرمایه‌تان نزول نکرده و بتواند درمقابل تورم مقاوم باشد.  
میخواهید از عهده هزینه تحصیل فرزندانتان برآئید.  
میخواهید قانونا مالیات کمتری بدهید.

با

## آنجلو طالبی



کارشناس رسمی اقتصادی و مشاور مجاز امور سرمایه گذاری  
Registered Investment Adviser, Certified Financial Planner  
با ۲۳ سال سابقه کار  
مبتکر طرح (Tax, Investment, Estate Planning) TIE  
متخصص سرمایه گذاری در برنامه ریزی ارث و میراث Estate Planning  
برنامه ریزی بازنشستگی (Pension Design)  
و برنامه ریزی مالیاتی Tax Planning مشورت کنید.

تلفن ۹۰۰۰-۲۰۵-۳۱۰

### Precision Financial & Estate Services

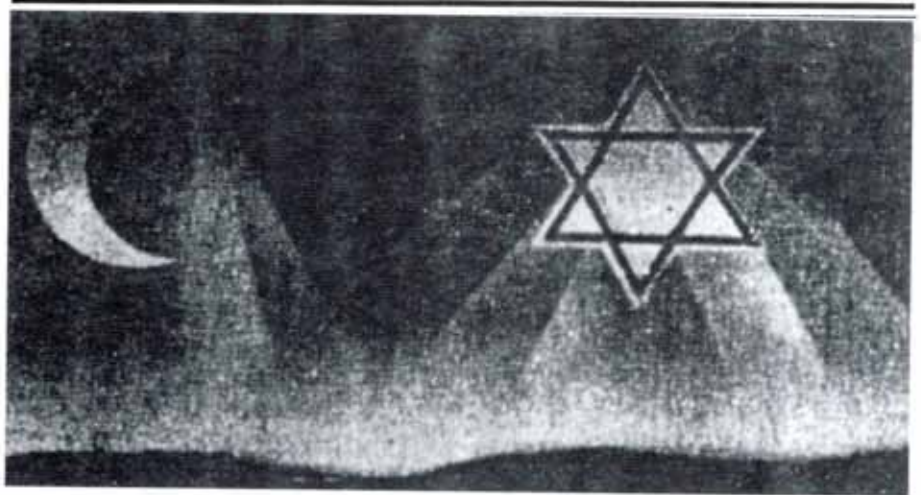
Securities offered through Linsco / Private Ledger, Member NASD/SIPC

9454 Wilshire Blvd., #902, Beverly Hills, CA 90212

(310) 205-9000 / (310) 259-9000

[www.persianfinance.com](http://www.persianfinance.com)





## اختلاف خانوادگی

نوشته: بروس فیلر  
برگردان: پروانه یوسف زاده

در ماههای اخیر پیروان ادیان توحیدی آمریکائی برایین باورند و این عقیده را پذیرفته‌اند. آنها قبول دارند که فاجعه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطف در تاریخ جهان و لحظه ثبوت نیاز به همگامی و برادری میان پیروان ادیان توحیدی است.

در شهر پورتلند در ایالت اورگان، به ابتکار کلیسای بزرگ اپیسکوپال آن، برنامه دوساله‌ای با عنوان «رهنمون ابراهیم» ترتیب یافته و در شهر پورتلند ایالت مین رهبران سه دین با فرماندار به مشورت و چاره جوئی اقدام کرده اند که تحت نام «ابراهیم پدر همه ادیان توحیدی» فعالیت میکند.

در سفر پیدایش باب دوازدهم آمده است که «خداوند به ابراهیم امر میکند که از سرزمین پدری بدر آید تا بوسیله او تمام جهان را برکت دهد». با الهام از این مبانی برآن شدم که وظیفه وجدانی خود در پشتیبانی و یاری با جنبش «ابراهیم» را عملاً انجام دهم. به این منظور برنامه هائی با نام «اوج ابراهیم» با همکاری رهبران از هر سه دین ترتیب دادم. در شهر آتلانتا از ایالت جورجیا، یکصد دانشجوی دبیرستانی، در ساعت نهار مدرسه گردهم آمدند تا برای رسیدن باین هدف برنامه ریزی کنند.

چون ماه رمضان بود و دانشجویان مسلمان روزه بودند، دانشجویان یهودی و مسیحی نیز از خوردن نهار صرفه نظر کردند که کاری بس دلگرم کننده بود. در آن جلسه،

سال قبل از اورشلیم به حیرون رفتم، دو شهر درگیر خونین‌ترین حوادث. آرامگاه حضرت ابراهیم، پدر یهودیان، مسیحیان و مسلمانان هم نزدیک حیرون است. امروز نیمی از تمام جمعیت جهان، با شماری بیش از سه بلیون خود را از نسل او میدانند.

راهی که میرفتم به جاده تیرپران ها معروف شده. قبلاً که بانجا میرفتم حدود ده هزار ساکنان یهودی شهر را شادان و رقصان در خیابانها و معابر می دیدم و امروز همه جا خالی است، و کسی آنجا نیست. چهار سرباز مسلح مرا بطرف آرامگاه راهنمایی کردند. اینجا حضرت ابراهیم در ۱۷۵ سالگی بدرود حیات گفت. در کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب بیست و پنجم آمده که پسران ابراهیم، اسماعیل و اسحق درکنار یکدیگر گرد آمدند تا پدر را بخاک بسپارند. (دو برادری که از ابتدا رقیب یکدیگر بودند).

تصویر دو برادر در برابر پدر، والد مسلمانان، یهودیان و مسیحیان جهان، در ذهن من نقش می بندد. در حالی که طنین خشن جنگ و دشمنی در خاورمیانه جهان را تهدید میکند. آیا جنگ ادیان درپیش است؟ یا ادیان توحیدی راهی برای اتفاق و همزیستی خواهند یافت؟

صحنه خاکسپاری حضرت ابراهیم نشان میدهد که تنها سازش و آشتی، و رفع اختلاف راه حل صحیح و چاره کار است.

بسته‌های حاوی مطالبی از کتاب مقدس، و دستور تهیه شیرینی براونی و باقلوا به آنان دادم تا هرکدام تعدادی از دوستان و آشنایانشان را بخانه یا محل عبادت نزدیکشان جمع کنند و به همکاری تشویق نمایند. گمانم براین بود که با یاری دانشجویان بتوانم پنجاه تا صد گروه کوچک از آنان را تحت نام «بارگاه ابراهیم» مرکزیت بدهیم. پس از دو ماه بیش از دو هزار دانشجو بما پیوستند.

طی این فعالیت ها متوجه شدم که آموخته های مادرانمان مبنی بر اینکه «درباره مذهب و سیاست در ملاء عام نباید صحبت کرد» دیگر راه بجائی نمی برد و باید آنها کنار گذاشت. هرچقدر که مشکل باشد، می بینیم که محافظه کاران و افراطیون در هر فرصتی و در هر مکانی برای خواسته هایشان داد سخن میدهند، بهتر است ما هم که به احترام متقابل اعتقاد داریم نیز همچنان خواسته ها و نظریات خود را اعلام کنیم و داد سخن سردهیم.

تعجبی ندارد اگر می بینید این جنبش در آمریکا فعالتر است. ما حالا متوجه می شویم که نباید بی خیال نشست و گفت: «امیدوارم این گرفتاریها را در کابل یا مثلاً اورشلیم حل کنند». کوشش و تلاش برای همزیستی صلح آمیز، اول از خانه ها و همسایگان و ساکنین کوچه و خیابانهای مجاور شروع میشود زیرا دلخواه همه اتساتها آرامش و آسایش است.

پارسال وقتی که در آرامگاه حضرت ابراهیم در کنار مزارش نشسته بودم، کبوتری سپید از روزن پنجره بدرون پرید، آنگاه با تلاشی شدید بجستجوی راهی برای خروج بود. بر فراز فضای اطاق پرواز میکرد، خود را بدیوار می کوفت و می کوشید راهی به بیرون بیابد. بفکرم رسید که چهار هزار سال پس از ابراهیم، ما نیز در تلاش یافتن راهی به بیرون از تنگنای ناسازگاری و ناامنی هستیم و اگر حضرت ابراهیم امروز قضاوت میکرد میگفت که اینها همه اختلاف خانوادگی است که با مدارا، اتسایت و همدلی میتوان برآن فائق آمد. در باره نویسنده:

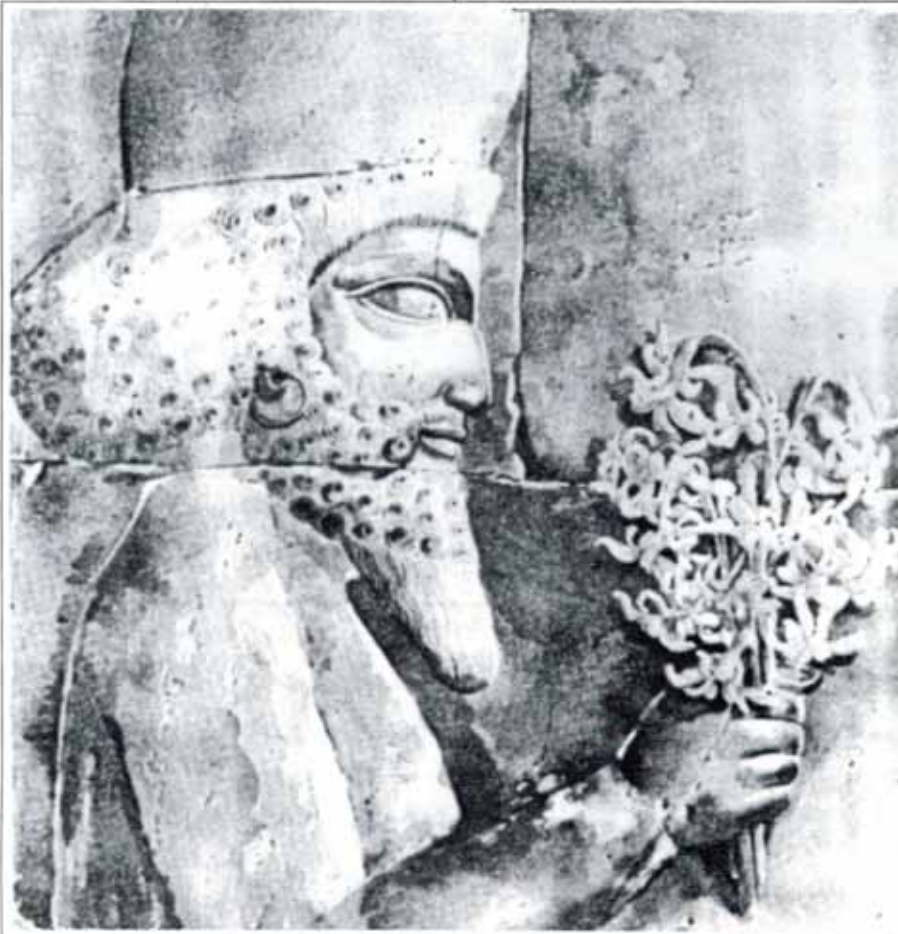
بروس فیلر Bruce Feiler مؤلف کتاب ابراهیم و رهنمون توره است. به سایت اینترنتی زیر مراجعه فرماید. [www.brucefeiler.com](http://www.brucefeiler.com)

# نوروز

## روز

### این پیر چند هزار ساله

بهناز وفامنصوری



نسبت داده‌اند و این اسطوره‌ها را مبنای بوجود آمدن نوروز دانسته‌اند. مثلاً برخی عقیده‌مندند که «خداوند در این روز عالم را آفرید و هر هفت کوکب را در نقطه حمل نهاد و آدم ابوالبشر در این روز خلقت یافت».

یا ابوریحان بیرونی در کتاب «آثار

الباقیه» خود چنین می‌آورد:

«چون سلیمان بن داوید انگشتری

خویش گم کرد، شهریاری چهل روز از وی

برفت، اما پس از چهل روز انگشتری پیدا

شد و سلطنت بدو بازگشت. هر کس چیزی

گفت، ایرانیان گفتند نوروز آمد، یعنی روز

تازه بیامد، پس سلیمان باد را امر کرد که او

را بگرداند، پرستونی در پیش بود، چون به

لانه نزدیک شد، سلیمان را به لانه خود

دعوت کرد و با منقار به او آب پاشید و ران

طبیعت دل به صفا و پاکی می‌سپارند و با زدودن زنگار گذشته خود را آماده ورود به عرصه جدید طبیعت می‌کنند و این تفاوتی ندارد که ایرانی در کجای این کرهٔ خاکی سکنی و منزل داشته باشد. در هر کجای این خاک، با هر دین و آئینی، ایرانی، این جشن را برپا میدارد و به احترام بزرگداشت فصل بهار و آمدن روزنو از جا برخاسته و لب به نیایش نوروزی باز می‌کند و همراه با لحظات تحویل سال نو، به استقبال زندگی نوین و قدمی نو میرود.

آنچه بدیهی است انگیزهٔ اصلی

نوروز همان آغاز طبیعی سال است، یعنی

زمانی که آفتاب به نقطهٔ اعتدال ربیعی خود

میرسد. اما از آن جا که این جشن بیش از

اندازه برای ایرانیان ارزش و اعتبار داشته،

بسیاری از رویدادهای جالب توجه اعم از

داستانی، تاریخی، مذهبی یا ملی را به آن

درآمد

نوروز از شمار پدیده‌هایی است که

شادمانی و نشاط آمدن آن در هر سال همراه

با یاد خاطره‌های خوش و شیرین از دوران

کهن تا به امروز است. بهار که برسد و در

سراغاز آن نوروز جاودان بیاید، طبیعت

جامهٔ کهنهٔ خود را بدل میکند و آفتاب یخ

زده درافق شامگاه می‌نشیند و شب حتی

اگر به بلندای یلدا باشد، میگذرد و دوباره

صبح میشود. نوروز جشن تولد زمان است

که حتی ماهی‌های کوچک دردل

حوض‌های سنگی با رقص و ترنم آنرا جشن

میگیرند.

نکو داشتن این ایام از نخستین

دغدغه‌های مردمان، با هر اعتقاد و سنتی

خاص است. هر قومی به شیوه‌ای منحصر

بفرد به شادمانی و پایکوبی در این روزها

میپردازد. ایرانیان نیز همراه دگرگونی



ملخی را به او هدیه کرد... و از این جاست که مردم روز عید بهم آب می پاشند و پیش کشی‌ها میدهند.

درحقیقت این عمل نمادی بود از جشن «آبریزگان» که در روزهای اوایل فروردین انجام میشد و مردم به یک دیگر آب می پاشیدند، به نشانه پاکیزه شدن از خاکستر و دوده زغال زمستان و با این رسم میخواستند که به طبیعت تلقین کنند که باران کافی بباراند تا گیاه و نبات به خوبی پرورده شود و خشکسالی نیاید.

در اغلب منابع قدیمی نوروز را به زمان جمشید منسوب داشته‌اند، جمشید را در اساطیر ایرانی نخستین انسان و نخستین پادشاه محسوب داشته‌اند. برخی نیز روز تولد او و روز اول خلقت را یکی دانسته و آن روز را نوروز نامیدند و برخی دیگر روز به سلطنت نشستن او را روزنو می خوانند. چنانکه فردوسی میسراید:

جهان انجمن شد بر تخت اوی

شگفتی فرو ماند در بخت اوی

به جمشید بر گوهر افشاندند

مرآن روز را روزنو خواندند

بزرگان به شادی بیاراستند

می و جام و رامشگران خواستند

چنین جشن فرخ از آن روزگار

بمانده‌ست از آن خسروان یادگار

در تاریخ های کهن نیز در مورد

جمشید چنین میخوانیم: که در این روز

جمشید نزدیکان خود را فرا خوانده و به

آنان سنت های نیکو آموخت، جمشید گفت

که چون خداوند شما را آفریده است، از این

رو باید که پروردگار را سپاس گوئید و تن و

بدن خود را با آب های پاکیزه شستشو

دهید و یک دیگر را دوست بدارید و مردم

این روز را «نوروز» نام نهادند.

درباره نوروز و پیدایش آن

افسانه‌های بسیار زیادی نقل شده است که

هر چند از اساطیر است و پایه و اساسی

منطقی ندارد، اما تواتر آن اخبار در وجه تسمیه نوروز و همچنین قدمت انتساب آن به اقوام آریائی نیک مشخص است.

### چهارشنبه سوری

آتش افروزی در عیدها و جشنها از سنت‌های خاص اقوام آریائی است. ایرانیان در اکثر جشنها مانند سده و سوری آتش می‌افروختند. آتش افروزی در جشنها، هیچ گونه ارتباطی با دین یا آئین خاصی ندارد، یکی از کهن‌ترین جشنهای ایرانیان، برای پیشواز نوروز، جشن سوری است.

قدیمترین سندی که در آن به برگزاری این جشن و قدمت آن اشاره شده، کتاب «تاریخ بخارا» است که در سده چهارم هجری قمری نوشته شده است. در قسمتی از آن آمده است... «چون شب سوری چنان که عادت قدیم است، آتشی عظیم افروختند...».

روز برگزاری جشن سوری مشخص نیست ولی بی شک در روزهای پایانی سال برگزار می شده است. در سده های قبل از ورود اسلام به ایران مردم چندین روز پیش از شروع سال را به آتش افروزی و برگزاری جشن سوری اختصاص میدادند. اما چون روزشماری به شکل کنونی مرسوم نبود، این رسم محققاً در روز چهارشنبه نبود، اما پس از ورود اعراب به ایران روزشماری به شکل کنونی باب شد، یعنی ماه به چهار هفته و هر هفته به هفت روز تقسیم شد، که البته این رسم را اعراب از یهودیت گرفته بودند، به این صورت که براساس اعتقاد یهودیان خدا دنیا را در شش روز آفرید و روز هفتم را شنبه و تعطیل اعلام کرد. بنابراین شنبه مبدأ تعطیلی قرار گرفت و بقیه روزهای هفته براساس این که چند روز از روز تعطیل گذشته، نامگذاری شد. مثلاً دوشنبه یعنی دو روز بعد از تعطیلی و چون اعراب

روز چهارشنبه را نحس و بدشگون میدانستند از این رو برای ازبین بردن نحوست این روز آخرین چهارشنبه سال را برای جشن سوری تثبیت کردند و از آن پس در سراسر ایران زمین، جشن سوری در آخرین سه شنبه شب اسفندماه بنام چهارشنبه سوری جشن گرفته شد.

مراسم چهارشنبه سوری در اکثر مناطق ایران یکسان انجام میشود. اما در پارهای از شهرستانها مراسم خاص آن منطقه برگزار میگردد. از مراسم مخصوص این شب میتوان به این موارد اشاره کرد:

### آتش افروختن

از مهمترین و مانا ترین مراسم این شب، آتش افروختن است. ایرانیان اعتقاد داشتند، هرگاه آتش افروخته شود، بیماری، فقر و بدبختی و همه بدیها و زشتی‌ها محو می شود. پس افروختن آتش است که روشنی معرفت را به جان‌ها و روح‌ها می بخشد و آثار ناپاکی و اهریمنی را میزداید. در زمان قدیم در این شب مردم لباس نو به تن میکردند و به آتشکده‌ها میرفتند. امروزه نیز مردم با فراهم آوردن بوته‌ها و آتش زدن آن و خواندن شعر معروف: سرخی تو از من / زردی من از تو، این شب را گرامی میدارند.

در بعضی از نقاط ایران رسم برآن است که زنی میان سال، خاکستر بوته‌ها را جمع می کند و برسر چهارسوها میریزد و دربازگشت بخانه هنگامی که در میزند، افراد داخل خانه میپرسند کیست؟ و او در جواب نام خود را میگوید. سپس میپرسند چه آوردی، میگوید تسندرستی و بعد میپرسند از کجا میآیی؟ میگوید از عروسی. و آن هنگام در را بروی او می گشایند.

### قاشق زنی

در این مراسم زنان و دختران و



نوشته بودند، در کاسه‌ای بزرگ می اندازند. سپس هر کس نشانی یا زیوری از خود را درون آن کاسه میگذارد، سپس دختری نابالغ دست در کاسه کرده و یکی از نشانها را بیرون می آورد و سپس قطعه کاغذی که شعر روی آن نوشته شده را بیرون می آورد و شعر را میخواند، این شعر فال است درباره صاحب آن قطعه زیور. در برخی از نقاط نیز برای صاحب نشان به دیون حافظ شیرازی تفال میزنند.

تهرانی ها اعتقاد داشتند که اگر در شب چهارشنبه سوری، کوزه ای نو را از بام خانه بزمین بیندازند تا بشکند، قضا و بلا از آن خانه و خانواده دور خواهد شد.

### هفت سین

سفره هفت سین نوروزی سابقه‌ای کهن دارد و گستردن این سفره تمثیلی از نوعی تقدس سنتی و اعتقادی برخوردار است. این سفره باید در بهترین اتاق خانه گسترده شود و هفت عنصر که با «سین» آغاز می شود بر سر سفره گذاشته شود که هرکدام از نماد و تمثیلی خاص برخوردارند. سبزه: سبز کردن سبزه از کارهایی است که از پیش از نوروز همه خانواده های ایرانی به آن مشغول می شوند. قرار دادن سبزه بر سر سفره نمادی است از رویش و سرسبزی، گاه تعداد این سبزه ها سه ظرف است که بازمانده کهن از سبزه رویاندن درگذشتگان به نشانه گفتار نیک، اندیشه نیک و کردار نیک است و رنگ سبز آن که رنگی از رنگ های ملی ایرانیان است موجب برکت و نعمت شمرده میشده است.

از سوننی دیگر درایران قدیم رسم برآن بود که با سبزکردن سبزه تفالی بزنند و به رویش محصول درسال آینده، اگر چنانچه سبزه ها بخوبی رشد میکردند، نماد محصول و برکت و رویش آن گیاه در آن



درگذشتگان بخانه های خود می آیند و با نجوا مردم را از آینده خود مطلع می سازند.

### آجیل مشکل گشا

بی گمان رسم فراهم کردن آجیل مشکل گشا در شکل اولیه خود، تقدیم و اهدائی بوده که مردم جهت «فروهرها» بر سر سفره‌ها می نهادند تا موجب خشنودی آنان گردند. اما این رسم در شکل امروزه خود تهیه کردن و خوردن آجیلی شور و شیرین است به این نیت که اگر هر کس مشکل یا گرهی در زندگی خود دارد به نیت برطرف شدن مشکلش آنرا خریده بین مردم تقسیم می کند. خوردن این آجیل در شب چهارشنبه سوری به اعتقاد بیشتر مردم دارای شگون و خوش یمنی است.

### فال گرفتن

در بعضی از شهرستانها، در شب چهارشنبه سوری عده‌ای جمع می شوند و اشعاری را که قبلاً بر روی قطعه‌ای از کاغذ

گاهی مردان حاجت مند روی خود را می پوشانند و با یک ظرف مسی و قاشق به در خانه های مردم میروند و بطوری که شناخته نشوند از آنان طلب پول یا مواد غذایی می کنند و غالباً از جمع کردن این پول یا مواد جمع آوری شده آتش نذری می بزند.

### فال گوش ایستادن

فال گوش یکی از سنت های رایج در شب چهارشنبه سوری است. در این شب هنگامی که هوا آرام آرام تاریک می شود، جوانان یا حتی افراد مسن تر به درخانه همسایه ها یا بر سر چهارراه خیابانها میروند و به دقت به سخنان افراد دیگر گوش میدهند و از اولین سخنانی که میشوند، نیت خود را تعبیر می کنند و سخنان آن ها را در تحقق آرزوها و تأمین سعادت درآینده خویش مؤثر می دانند. فال گوش از رسوم بسیار قدیمی است که در اصل ایرانیان عقیده داشتند که دراین شب ارواح تازه



سال بود. این دانه ها عبارت بودند از گندم، جو، برنج، لوبیا، عدس، ارزن، نخود، کنجد، باقلا، ذرت و ماش که امروزه تنها به سبزکردن یک یا دو تا از این غلات کفایت می شود.

سپند: از این دانه برای دفع چشم زخم، در سال آبی استفاده می شود.

سکه: نشانی از برکت، ثروت و دارائی است و در گذشته نماد سپاسگزاری از امشاسپند شهریور و جلب و جذب لطف و مرحمت این ایزد نگهبان فلزات و رونق بخش داد و ستدها بوده است.

سیب: در بین غالب ملتها نشانی از میوه مقدس بهشتی است و نماد از زایش است و رنگ سرخ آن جلوه گر نشاط و شادمانی و نماینده سرزندگی و وفور نعمت است.

سمنو: از بهترین نعمت های گیاهی جوانه گندم است که در دوران کهن بر سر سفره هفت سین «گندم تازه» می نهادند و گندم تمثیلی از نوزائی آدم و رستاخیز طبیعت می دانستند و امروزه سمنو که از جوانه های گندم تازه رسیده پخته می شود، جایگزین آن شده است.

سنجد: با بوی خوش و احساس برانگیزش از دورترین زمانها، نشانه عشق و دلدادگی و برانگیزاننده احساسات طبیعی انسان بوده است.

سیر: نماد رویش و درمان و ازبین برنده دردها است.

در کنار انواع گلها که بر سر خون نوروزی می نهند، گل سنبل جایگاه ویژه ای دارد. این گل نشانه دریافت لطف و جلب محبت و دوستی است و به نشان خوش عطر نمودن زندگی در سال جدید از آن استفاده می شود.

در کنار این عناصر همراه با «سین» عناصر دیگری نیز بر سر سفره می نهند که



کتاب مقدس، منبع ایمان و منشأ تقدس است که اجزای عالم را نگاهی می کند و برای تشکر و قدردانی از نعمات خداوند و برای طلب برکت و خیر و رفتن به راه درست و قدم گذاشتن در راه حق از وجود مقدس آن بر سر سفره هفت سین استفاده می شود.

نارنج، نشانه ای از گوی زمین است که در ظرف آب قرار میگیرد و مجموع حرکت خورشید و سیارات و بروج

اگر چه با «سین» آغاز نمی شود؛ اما نمادهای زیبایی از طبیعت و زندگی را با خود به همراه دارد مثل آئینه که دل انسان را در حکم آئینه ای می دانند و آئینه جلوه گاه صفات خداوند است و گذاشتن آن بر سر سفره نوروزی تفالی است از لطف پروردگار و نشانه ای از پاکی دل و صفای درون.

شمع و شمعدان، که نشانه نور و ره آورد دنیای فروغ و روشنایی بی پایان و نمادی از جایگاه روان های روشن است.

دوازده گانه را مجسم می کند.

تخم مرغ رنگ کرده یا سفید نمادی از پیدایش حیات و آغاز تکوین موجودات است و نیز تمثیلی از نطفه و نژادی که امیدوارند در سال نو جان بگیرد و حیات خود را آغاز کند.

ماهی، نشان خورشید در ظرف آب که نشانه آسمان است، نمادی است از ماه حوت (اسفند) سپری شده. به نشانه این که خورشید آسمان در سال نو در برج حوت قرار می گیرد.

در لحظه تحویل سال، پس از خواندن دعای مخصوص سال توسط بزرگ خانواده و عیدی گرفتن از دست او به نشانه تیمن و تبرک، جشن های نوروزی و تعطیلات آن بمدت سیزده روز آغاز میگردد و تا روز سیزدهم فروردین که بنام «سیزده بدر» معروف است، ادامه می یابد.

در روز سیزده بدر که بنا بر اعتقاد ایرانیان سیزده را نحس می پنداشتند، مردم بخارج از خانه های خود و به دشت و صحرا میروند تا نحوست سیزده را از خانه های خود دور کرده و به دشت یا آب سپارند. از این رو سیزه هائی را که برای سفره هفت سین سبز کرده اند را گره میزنند و به آب روان می سپارند. به این نیت که مشکلات زندگی خود را به سیزه گره بزنند و توسط آب روان از خود دور کنند.

هدف اصلی این رسم که همانند دیگر رسوم نوروزی جنبه تمثیلی دارد این است که طبیعت را وادارند تا به جنبش و تحرک درآید.

نوروز یا تمام آئین ها و سنت هایش هنوز زنده است. اگر چه از بسیاری از آنها جز نامی باقی نمانده است، اما نمی توان این حقیقت را انکارکرد که پس از گذشت قرنها، حتی پس از تغییر دین در ایران، این

سنت معنا و مفهوم خود را از دست نداده و فقط پاره ای از نمادهای کهن جای خود را به نمادهای جدید داده و در برخی وقایع دگرگونی شکلی ایجاد شده است.

دولتها آمدند و رفتند، تعصبات چیره شدند و رنگ باختند، اما در زیرینا و اساس معتقدات مردم خللی وارد نشد و سنت ادامه یافت و در کلام و رسم و در آداب و شعائر از نسلی به نسل بعد سپرده شد و حتی اگر این نسل خواسته یا

ناخواسته بهر گوشه این جهان خاکی تن به مهاجرت سپرد، این رسم را همچنان زنده و مانا نوشته راه خود قرار داد و در غربت نیز از این مهم، غفلت نورزیده و همین شور و شوقی که دل هر ایرانی را در هر کجای دنیا به طیش وا میدارد و احساس مشترک جوشش و آفرینش و نوشدن را در جان های آنان لبریز می کند به تنهایی نمایانگر پویائی این آئین در طول تاریخ است.



### نوروز نیایش

خدایا به نام تو امروز را / پاس آورم بخت پیروز را / بسیاریم آمین نوروز را

خدایا که تهناتوانا توئی / که دانای پنهان پیداتوئی / که بخشنده رشت و زیباتوئی

خدایا مرا بخش پذیرانیک / روان خردمند گهتازانیک / توان برومند و کردارنیک

مرا بخش از فتنه ایزدی / بزرگی و فرزانی و ردی / همه زندگی شادی و بخردی

مرا بخش اندیشه بارور / به تن سدرستی به دستان هنر / به دل مهربانی به بخشند زار

به بخت و به پیش قدم بلند / به کار و به کوشش دلیر و نوید / به اوزنگ نامی به نام احمد

در این مردش سال هگام نیک / بدین سال نو بخش فرجام نیک / به آغاز نیک و به انجام نیک

چنان کن که هر روز نوروز باد / که فتنه انجور زدیروز باد / که همواره نوروز پیروز باد

دکتر ایرج جاهد بهمن ماه ۳۷۳۴ زرتشتی



# در اوج آسمان



سیون ابراهیمی

در کوچه قطاری که به اردوگاه مرگ میرفت، دیوید و تنها پسرش دانیل پانزده ساله باهم بودند. همسر و دو دخترش را با قطاری دیگر برده بودند. به آیشویتز که رسیدند، پدر و پسر را با هم به خوابگاه ۱۲۲ فرستادند.

دانیل هرگز ندانست برسر همسر و دخترانش چه آمد. تنها دلخوشی او این بود که دانیل با اوست.

با پسرش هرپامداد بکار اجباری میرفت. کلنگ میزدند، گود برمیداشتند، خاک می کشیدند و گورهای بزرگ دسته جمعی درست میکردند. گورهایی که وقتی یکی از آنها از پای در می آمدند، آرامگاه خودشان میشد.

در خوابگاه ۱۲۲، درکنار تخت این پدر و پسر، مردی روحانی بود. سربازان اس اس ریش او را مرتبا به شکلی ناهنجار قیچی میکردند و هربار که دست به این کار میزدند، قهقهه سرمیدادند و لودگی میکردند. اما این مرد که نامش راو مردخای بود، سر بزیر می انداخت و توهین و تحقیری را که بر او روا میداشتند با شکیبایی تاب می آورد.

راو مردخای تورات کوچکی داشت به اندازه کف دست که هیچکس نمیدانست با چه تدبیر و تمهیدی توانسته بود آنرا باخود به خوابگاهش بیاورد. «جناب راو» همبندانش از او میپرسیدند «راستی چطور گذاشتند شما...» و راو انگشت سبابه اش را به علامت دعوت به سکوت بر روی بینی اش میگذاشت و سپس، با همان انگشت، به بالا، به آسمان، به ملکوتی که هرگز باور خود را بدان از دست نداده بود، اشاره میکرد و لبخند میزد.

راو مردخای آماج پرخاش های بی امان همبندان به ستوه آمده در خوابگاه ۱۲۲ آیشویتز نیز بود. یکی میگفت، «چرا به عیسی لیبیک نگفتیم تا به این روز نیافتیم»، و دیگری با رگهای برآماسیده برگردنش می غرید که «تو که این قدر با پروردگار در گفتگوی دائمی، چرا از او نمی پرسی ما قوم برگزیده اش، در این لعنت آباد چه میکنیم؟» و راو مردخای با بردباری به شکوهای همبندانش گوش میداد و وقتی زبان به سخن می گشود، گفته هایش مرهمی را می مانست که جسم و جان این ماتم زندگان را تسلی میداد. او برای همگان دعا میکرد. حتی دؤخیماتی که پیام آور مرگ و نیستی بودند، تا پروردگار نور مهربانی بردلهاشان بتاباند...

دانیل کوچک از این روحانی بزرگ تأثیر بسیار پذیرفت. شبهای بسیار، تا دیرگهان، درکنار اومی نشست و تورات می آموخت. وقتی دانیل سیزده ساله شد، دیوید پدر دانیل از راو مردخای خواست تا فرزندش را برمیستوا کند،

و این درخواست، در خوابگاه ۱۲۲، باعث برخوردهای شدید شد.

مسئله این بود که تنها وقت برای انجام این مراسم، دیرگاه شب بود. اما زندانیان حتی در نیمه شبها هم در این خطر بودند که پاسداران سرزده به خوابگاه می آمدند و اگر درحال اجرای مراسم دینی بدام می افتادند، سروکار همه آنها با دؤخیمان گشتاپو بود. یکی میگفت «در هر سنی میشود برمیستوا شد، بگذارید اول جان سالم بدر ببریم، بعد». ولی دیوید پافشاری میکرد که «ما هستیم، تورات هم هست، روحانی هم داریم و پسر من باید باین برکت مزکی گردد».

x x x

شب از نیمه گذشته بود. زندانیان خوابگاه شماره ۱۲۲ اردوگاه مرگ آیشویتز گرداگرد راو مردخای و دانیل در تاریکی مطلق حلقه زده بودند. در میان این حلقه، رشته باریکی از پرتو مهتاب از شکاف کوچکی در سقف بر دانیل و راو می تابید. تنها صدائی که در آن خوابگاه وحشتزده، اما سرشار از ایمان بگوش میرسید، نجوای راو بود که دانیل را برکت میکرد و سپس صدای آرام دانیل که بخشی از تورات را می خواند. سپس، راو مردخای تورات کوچکش را بست و به دانیل گفت، «اگر بیرون از این بند بودیم، من بعنوان معلم تو، این وظیفه را داشتم که هدیه ای هرچند کوچک بتو بدهم. اما اکنون که این امکان را ندارم، به تو این هدیه را میدهم. راو تورات کوچکش را بوسید و درستان کوچک دانیل گذاشت و ادامه داد، «روزی که از این اردوگاه جان سالم بدر بردی، برتو است که این میراث بزرگ را به کسی بسپاری که در زندگی ملت ما تاریخ ساز باشد»

x x x

دو سال بعد، دانیل پانزده ساله جزو آزادشدگان آیشویتز بود. درحالیکه پدرش و راو مردخای در گورهای دسته جمعی که خود کنده بودند، آرمیده بودند. دانیل با ارمغانی آسمانی که راوش به او داده بود و لباسهای بازداشتگاهش را همی ارض موعود شد، به راو مردخای اقتداء کرد و آموزش دید و خود راو شد.

راو دانیل روحانی اعظم کنیستی بود که فضانورد فقید اسرائیلی، ایلام رامون عضو آن بود و وقتی پیش از رفتن به فضا ایلام به دیدار راو خود رفت، راو دانیل توراتی را که راو مردخای در تاریکی شب برمیستوایش در بازداشتگاه مرگ آیشویتز به او داده بود، به اولین فضانورد اسرائیلی داد تا باخود به فضا برود، چرا که ایلام رامون در زندگی ملت ما تاریخ ساز بود.

آنچنان که رسم ما یهودیان است که نابودی هر جلد از کتاب آسمانی مان را بهم تسلیم بگوئیم، پس از ساحت انفجار سفینه فضائی کلمبیا، شاگردان راو دانیل نه تنها درگذشت فضانورد اسرائیلی، بلکه فقدان توراتی را که به ایلام داده بود، باو تسلیم گفتند. راو دانیل در سخنانی که برای شاگردانش ایراد کرد، گفت:

«ما هرگز ندانستیم که راو مردخای چگونه آن کتاب مقدس را توانسته بود در آیشویتز باخود داشته باشد. تورات همه رمز و راز است. رمزی چون پایانی ملت ما و رازی که ما را همیشه بدنبال خود میکشد. من اینطور بدین موضوع نگاه میکنم. تورات از آسمان آمد و تورات من، همراه با یکی از افتخار آمیزترین مردان قوم ما، به آسمان رفت تا برکتش با روان او باشد».



# پوریم

## یوسف ستاره شناس

امتناع میورزند. عاقبت موفق میشود با پیشنهاد نمودن مقادیر زیادی نقره به ارزش ده هزار کنتال بخزانة سلطان بعنوان خونهیا، شهر سلطنتی را جهت نابودی ملتی که حاضر نشدند در مقابل بُت پعل سجده نمایند، دراختیار بگیرد. بهمین منظور قرعه انداخت و سیزدهم ماه آدار که ماه تولد و وفات حضرت موسی است را برای اجرای حکم قتل عام یهودیان انتخاب می کند. بلافاصله کاتبان را احضار می نماید تا این فرمان را بنویسند و به چاپک ترین سواران و پیک های ماهر بدهند تا به همه استانها ابلاغ کنند.

در فرمان ابلاغ شده بود که این دستور محرمانه و جدی است و شروع آن روز سیزدهم ماه آدار است. در آن روز قوم یهود قتل عام شوند و مجال فرار به کسی داده نشود و همان روز کار را خاتمه دهید.

مردخای پس از آگاهی از این توطئه شوم به استر ملکه پیام میدهد و او را نسبت به مسئله خونبها و حکم قتل عام یهودیان مطلع میسازد و از او میخواهد تا با استفاده از مقام خود در رفع این خطر تلاش کند و یادآور میشود، اکنون زمانی است که باید دین خود را به جامعه ادا کنی، زیرا خداوند تو را برای چنین روزی در نظر گرفته و بمقام بالا رسانده است.

یهودیان به توصیه استر و مردخای سه روز تعنیت (روزه) میگیرند و با دعا به رحمت الهی متوسل میشوند. استر همزمان با روزه یهودیان، ترتیب ملاقات و مذاکره با پادشاه را برای بیان واقعیت توطئه هامان و درخواست کمک برای جامعه اش فراهم میکند. ضمن صحبت هایش، خدمات مردخای را درجهت کشف توطئه سوء قصد بجان پادشاه را یادآور می شود. استر موفق میشود نظر پادشاه را به حقیقت معطوف و خطر را از یهودیان دور کند. یهودیان جهان قرنهایست پوریم را در شرایط مختلف به یاد آورده و گرامی میدارند. زیرا این رویداد مهم تاریخی از این جهت حائز اهمیت است که پس از خرابی بیت همیقداش، برای اولین بار میرفت تا یک تجربه تلخ و یک فاجعه

احساس ندامت می کند و بلافاصله اقدام به جستجوی جانشینی دیگر جهت انتخاب ملکه ایران می نماید.

از میان هزاران نفر واجد شرایط از ۱۲۷ استان ایران دختری یهودی بنام استر انتخاب و به همسری خشایارشا در آمده و ملکه ایران می شود.

مردخای همانند پدری دلسوز همواره با نصایح و رهنمودهایش از استر حمایت می کند و از او میخواهد از آنچه که پیش آمده نهراسد و این سرنوشت را بپذیرد. یقیناً حکمتی الهی در آن نهفته است. و مردخای در آنزمان بعنوان رهبر مذهبی یهودیان در دربار سلطنتی راه یافته بود، اما بخاطر اعتقاداتش در یکتاپرستی با یکی از وزرای مُشرک پادشاه بنام هامان اختلاف نظر عمیقی پیدا می کند و بخاطر حاضر نشدن در پذیرش عقاید او و سجده نکردن در مقابل بُتی که بصورت آویز برگردن هامان قرار داشت، باعث میشود که هامان این رفتار مردخای را بعنوان نمایندگی تفکر یهود، توهین و تمرد بخود تلقی کرده توطئه ای را علیه یهودیان آن زمان با جلب نظر احشوروش طرح ریزی نماید.

هامان برای نیل به اهداف شیطانش از تمام توان خویش بهره میجوید. او با غیبت های مکرر احشوروش را متقاعد میکند که یهودیان، شهروندان بدی هستند که نسبت به قوانین مملکتی سرکشی می کنند و از پرداخت مالیات

طبق مندرجات کتب مذهبی یهود در ۱۳ آدار سال ۳۴۰۵ عبری در سرزمین بزرگ پارس توطئه ای شوم، برای شهروندان یهودی در شرف انجام بود که با همبستگی یهودیان، به ویژه با سیاست های مدبرانه پیرمردی روحانی بنام «مردخای» و فداکاری دختر عمویش «استر»، معجزه ای بوقوع می پیوندد که باعث عقیم ماندن آن (گزرا) می شود.

شرح کامل این واقعه در یکی از کتب مقدسه یهود بنام مگیلت (تومار) استر نگاشته شده است.

در سال ۳۳۹۶ مطابق با ۳۶۷ قبل از میلاد، خشایارشا (احشوروش) فرزند داریوش هخامنشی پادشاه ایران، ضیافتی باشکوه به مدت هفت شبانه روز برای نمایش اقتدار خویش ترتیب میدهد و فرمان میدهد به تمام ساکنان (شوش) هدایایی اعطا شود. طی این مدت طبق میل و رضای هر کس به او خوراک و اشربه داده شود. هر کس آنچه را که طلب کند دراختیارش بگذارند و تمام مدعوین میتوانند در باغ اندرون قصر بحضورش شرفیاب شوند. در آن شب پادشاه در حال مستی از همسرش «توشتی» میخواهد در میان مدعوین حضور یابد. اما ملکه از این امر امتناع ورزیده و از آمدن خودداری می کند.

احشوروش بر او غضب نموده و بیدرنگ او را از مقامش عزل، سپس بدست جلاذ می سپارد. دیری نمی گذرد پادشاه از عمل خویش



# انطباق لحظه‌ها (گاهشماری)

تألیف: یوسف ستاره شناس

ناشر: انجمن کلیمیان تهران - ویرایش اول: ۲۰۰۱ - (۳۰۴ صفحه)

تقویم و گاهشماری در آئین یهود همواره از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. بسیاری از فرائض و احکام دینی، مربوط به مناسبت‌ها و اعیاد مذهبی هستند که طبق تقویم باید تاریخ دقیق آنها معین گردد. بهمین دلیل یکی از مهمترین دلمشغولی‌های دانشمندان و متولیان جوامع یهودی، تنظیم تاریخ این مناسبت‌ها بوده است.

در ایران از حدود یک قرن پیش دانشمندانی چون مرحوم سلیمان کهن صدق و فرزند ایشان در این زمینه به استخراج تقویم عبری و تطابق آن با تواریخ فارسی، میلادی و قمری اقدام نموده اند و همچنین مرحوم حاخام حییم موره، جدول چندین ساله استخراج تقویم عبری را در کتاب خود «گدولت مردخای» تنظیم کرده بودند. آنچه در این میان کم مینمود، مجموعه جدولهای تطبیقی عبری با تقویم های دیگر بود، زیرا بنا به سنت یهود، تعیین سن تکلیف دختر و پسر یهودی جهت اجراء بت میتصوا و بر میتصوا، محاسبه سالگرد فوت برای اجرای مراسم شرعی آن، تحقیق های تاریخ معاصر یهود و نیز برنامه ریزی‌های آینده، مستلزم در دست داشتن تقویم های پیشین و آینده عبری بود که تاکنون با محاسبه یا مراجعه به آرشیوهای قدیمی میسر میشد و پژوهشی بدین شیوه دست نداده بود.

آقای یوسف ستاره شناس که از محققان و فرهنگدوستان معاصر بشمار میرود با ایمان و عشق تمام و با تلاشی بسیار، سالیانی دراز کوشیده تا اثری چنین گسترده و عظیم و علمی را فراهم آورد و با سرمایه خویش، این کمبود فرهنگی را در جامعه رفع نماید. آنچه در این نوشتار مورد توجه و تحقیق قرار گرفته، کلیاتی درباره گاهشماری و مقایسه آن از دید همسان در نامگذاری‌ها و تغییرات تدریجی و پژوهشی در گذر تحولات اقلیمی و تاریخی، تجزیه و تحلیل تقسیمات و تأثیرش در تمدن فرهنگهاست.

در فصل اول کتاب سعی شده است درباره چگونگی هریک از گاهشمارهای رایج یا منسوخ ملل و در حقیقت تمدنهای مختلف و شیوه مقایسه آنها با زبانی ساده بیان گردد. از جمله گاهشماری ارمنیان، جلالی (ایرانی)، زرتشتیان (اوستائی)، عبری، گریگوری (میلادی)، هجری قمری (اسلامی)، ختائی (ترکان) و ...

فصل دوم نکاتی تخصصی درباره سال قمری و شمسی، جدول تطبیقی بروج با صور فلکی و جدول استخراج سالهای کبیسه برای دو قرن (میلادی، عبری، شمسی، قمری) را دربر دارد.

فصل سوم نیز چهار گاهنمای رایج عبری، فارسی، قمری و میلادی بگونه جدولهای تطبیقی، اطلاعاتی را برای مدت ۱۲۶ سال از ۱۹۰۰ تا ۲۰۲۶ میلادی، از ۵۵۶۰ تا ۵۷۸۶ عبری، از ۱۲۷۹ تا ۱۴۰۵ هجری شمسی و از سال ۱۳۱۸ تا ۱۴۴۵ هجری قمری دربر دارد.

انطباق لحظه‌ها برای نخستین بار در ایران و جهان، گذری کامل به همه گاهنامه های دنیا، گزیده و بهینه انطباق ۱۲۶ سال تقویم های میلادی - عبری - شمسی و قمری تا سال ۲۰۲۶ قمری. با اینکه در تخصص اصلی نویسنده نبوده و تنها از علاقمندی و سرگرمی او سرچشمه میگردد، کاری منحصر بفرد است.

دیگر برای یهودیان در گالوت تکرار شود. از سونی دیگر میتوانند پیام آور این باشند که یهودیان ایران با داشتن سابقه طولانی بیش از ۲۷۰۰ سال از اصیلترین یهودیان دنیا می باشند. همین پوریم نه تنها بعنوان یک جشن مذهبی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، بلکه مانند دیگر اعیاد یهودیان دارای یک زیر بنای فرهنگی خاص می باشد.

قدری تعمق و تحلیل در باره مگیلت استر در قیاس با کتاب مقدس ثورا این امکان مهتا میشود که بتوان به نکاتی پرمحتوا و با ارزش دست یافت.

بطور مثال میتوان در این نوشتار به تقدیر الهی اشاره کرد که در پوشش حوادثی به ظاهر اتفاقی و عادی، به اعمال و نیت انسانها پاسخ میدهد، گاه این مقدرات در ابتدا غیر قابل درک و عجیب به نظر میرسد. اما گذشت زمان و نگاهی کلی به تاریخ، تصویری بمراتب زیباتر از این حکمت و هدایت الهی بدست خواهد آمد.

در فرهنگ لغات پارسی باستان واژه پوریم از ریشه پور به معنی قرعه آورده شده است. رسم است همه ساله در سیزدهمین روز ماه آدار بیاد سه روز روزه داران یهودیان آن زمان تعنیت میگیرند. هم در شب سیزدهم و هم در روز چهاردهم ماه آدار مگیلای استر از روی طومار مخصوص خوانده میشود و مراسم پوریم یا قرعه ها برگزار میشود و بهنگام خولدن مگیلای استر، هربار که نام هامان ذکر میشود بچمها سوتک ها و قارقارک های خود را بصدا درمی آورند و بهمراه بزرگترها پای خود را بزمین می کوبند. ارسال هدایا به ویژه خوراکی و یا نوشیدنی برای دوستان و آشنایان، همچنین دستگیری از مستمندان جزو فرایض دینی این جشن بشمار میرود.

در جشن پوریم جوانان لباسهای مخصوص میپوشند، ماسک های گوناگونی به چهره میزنند و در کارناوال ها شرکت جسته و به رقص و پایکوبی می پردازند.

امروز آرامگاه استر و مردخای در مرکز شهر همدان، جزو میراث فرهنگی ایران و یکی از زیارتگاههای مهم یهودیان جهان بشمار میرود.

# حیف پرویز

برای دُزی

در رئای درگذشت دکتر پرویز پیرنظر، همه گفتنی‌ها گفته شد، و حالا که پرویز از میان رفته است، غیبت ابدیش مرا بیاد خاطرات روزگاران دور می‌اندازد، روزگارانی که پرویز هنوز در آن زنده است. گوش کنید که این یادها از بن جان من برمی‌آید.

صبون ابراهیمی



برابر بود با ساعتها گفتن و خندیدن و آواز دسته جمعی خواندن و بنیاد غم را برانداختن. مهم نبود که مهمانان تا چه حد خجالتی و مأخوذ به حیا بودند. چهار فرزند این خانواده: سیما (همسر دکتر برآوریان)، رزی (همسر دکتر پیرنظر)، ژانت و فلور، در میان جمع کاری میکردند کارستان، و شما هرقدر هم سربریز بودید، بناگاه سربلند میکردید و می دیدید که همراه با این انسانهای بیگانه با غم، دارید میخوانید و دست میزنید و آهنگی که میخواندند زمزمه میکنید و آرام آرام صدایتان بلند و بلندتر میشود و با آنان همصدا میشوید.

در آشیانه کهنصدق‌ها، شادمانی سُری بود، گویی غم جرات آنرا نداشت تا از درگاهی این خانه بدرون آید. و ناگهان مرگ ژانت را بُرد. ژانت، تنها دختر یهودی ایرانی که بر سکوی پرافتخار قهرمانی دومیدانی ایران ایستاده بود. غزالی تیزپا که در مصاف با سرنوشت دردناک خود، از نفس افتاده بود. و ما، در آن بعدازظهر شوم و غمزده تابستان سال ۱۹۷۲، بی ژانت، در خانه کهنصدق‌ها گردهم آمدیم و دیدیم که چگونه لشکر غم بر ما چیره شده است. چند ماه بعد از ژانت، پدرش رفت تا به او به پیوندد.

x x x

در فاصله کوتاهی دکتر پیرنظر خود را به بیمارستان رضا پهلوی رساند. دورهاش کردیم. من از او پرسیدم، «فکر میکنید چه شده؟»، جواب داد، «مگر مریض را من معاینه کرده‌ام که بدانم چه شده؟». پرویز اینطور بود. حرفش را راحت میزد و راحت میکرد. بقول عوام انشالله ماشالله توی کارش نبود، اما هنگامی که داشت به اطاق عمل میرفت، برگشت و گفت: «فکر کنم حاملگی خارج از رحم باشد».

که «چی شده؟» و دکتر برآوریان، چون انعکاس صدا، سؤال همسرش را تکرار کرد. گفتم: «فقط پنج درصد...» و گریه امانم نداد. تنها توانستم با سر انگشت به اطاق عمل اشاره کنم. صدای مادر همسر را شنیدم که داشت به سیما خانم میگفت: «چقدر گفتم برو پیش دکتر پیرنظر، اما قبول نکرد. میگفت دکتر پیرنظر مثل برادر من است، رویم نمیشود» و دکتر برآوریان گفت: «تلفن کجاست؟ خبر کنیم پرویز بیاید».

x x x

یکهفته بعد از عروسی من و همسر، دکتر پرویز پیرنظر و رزی کهنصدق با هم ازدواج کردند و از آن پس باب مُراوده مستمر ما با خاندان کهنصدق گشوده شد. در سالهایی که بسیاری از میهمانی‌ها و معاشرت‌ها و دوره‌های تهران شکل و شمایل میهمانی‌های امروزی لوس آنجلسی را داشت (یعنی شیک پوشیدن، لباسها و جواهرات خود را به رخ هم کشیدن، خوردن و بازگشتن)، دعوت شدن بخانه روانشاد ابراهیم کهنصدق و همسرشان اختر خانم

روی پله‌های انتهای راهرو طبقه چهارم بیمارستان رضا پهلوی در شمیران بُهت‌زده نشسته‌ام. زمان، تابستان سال ۱۹۷۰ است. غروب. غروب یک روز گرم‌زده تابستان. راستش، به راه پله پناه برده‌ام تا بدور از خانواده خود و همسر که نگران پشت در اطاق عمل ایستاده‌اند، بتوانم براحتی بگیرم. لحظه‌هایی پیش دکتر اصلاتی، پزشک جراح بیمارستان بمن خبری وحشتناک داده بود.

«خونریزی داخلی همسرتان بسیار شدید است. در صورت عمل، احتمال زنده ماندن ایشان نزدیک به پنج درصد است.» من پرسیدم: «و اگر عمل نکنیم؟». دکتر اصلاتی سری تکان داد و گفت: «صفر».

اجازه عمل دادم، به گوشه راه پله خزیدم. لحظه‌هایی بعد صدای زن و مردی را شنیدم که نفس زنان از پله‌ها بالا می‌آمدند. صدا آشنا بود. مهربان یاران دیرین من و خانواده‌ام، دکتر برآوریان و همسرشان سیما خانم بودند و مرا که دیدند، سیما خانم به پشت دستش کوبید



یکساعت بعد اولین کسی که شادمان از اطلاق عمل بیرون آمد و مژده موفقیت عمل جراحی را بما داد، دکتر پیرنظر بود. علت خونریزی داخلی را از او پرسیدم، گفت: «همان که حدس زده بودم».

x x x

سوی سخنرانانی که در فقدان پرویز از او سخن گفتند، به باور من بالاترین حرف را مردم ما در خداحافظی با او گفتند. شما در کدام مراسم خاکسپاری حضور بیش از هزار نفر را شاهد بوده‌اید و در کدام مراسم یادبود شرکت کردن هزارها نفر را، از یهودی و مسیحی و مسلمان و زرتشتی و بهائی؟ پرویز همه را دوست داشت و عشق به زادگاهش ایران و موسیقی و هنر آن جای خاصی در دل او داشت.

به گمان من پرویز با مرگ دردناک خود نیز پیامی ارزنده برای همه ما بجا گذاشته است و آن اینکه لحظه‌ای تأمل کنیم و به بینیم ما کجا داریم زندگی می‌کنیم.

دکتر حشمت اله کرمانشاهی در سرمقاله شماره دوم شوفار به تاریخ ماه می ۱۹۸۲ زیر عنوان «به کجا آمده‌ایم» نوشتند:

«در حدود دو قرن پیش، بسیاری از ماجراجویان عصر و جویندگان طلا، ششلول بندان و هفت تیرکشان، عازم آخرین نقطه غرب، ینگلی دنیا شدند... شهری که بنام سرزمین فرشتگان خوانده میشود، اصولاً فاقد قلب است... شهری که در آن مفهوم انسانیت بکلی گم شده و بیش از هر شهر دیگری مردم دیوانه و قسی القلب و جنایتکار حرفه‌ای در آن کمین کرده‌اند».

در آن زمان نویسنده این مقاله، مردم ما را به وحدت و یکپارچگی دعوت نمود. به گمان من، دکتر پرویز پیرنظر،

درکنار همه خدماتی که به جامعه خود کرد، با درگذشت خود، این پیام را برای ما تکرار کرد که باید باهم باشیم چرا که در ناگجا آبادی زندگی میکنیم که در آن رحم و مروت رنگ باخته است.

x x x

دستان را در دست بگذارید و با من بخانه کهنصدق‌ها بیایید تا با هم شادی را جلا دهیم، که در این خانه شادمانی مَسری است. با من به آن روزگاران خوب بیایید که دیگر نیست و ببینید بسیاری از آن جمع را که دیگر با ما نیستند.

ای همه مردم درین جهان به چه کارید؟  
عمر گرانی به را چگونه گذارید؟  
هر چه به عالم بُرد اگر برگشت آید  
هیچ ندارید اگر که عشق ندارید.

\*  
وای شما دل به عشق اگر نسپارید  
گر به ثریا رسید هیچ نیز نرسید  
عشق بوزید /  
دوست بدارید .

دوست بدارید



بلور سرنگی به یادگار زنده می‌ماند  
فریدون کور  
مهرگی ۲۸ فر ۱۳۷۶

### رفیق خلوت دل

گره گشای دل و جان پُرهائه من  
به خشکسال محبت تویی جوئے من  
تویی امید رهائی، تویی کرائه من  
رفیق خلوت انسی، غم شبائه من  
تویی اصیل‌ترین جلوه و نشائه من  
تو پیک روشن نوری به آشیائه من  
به سوز و ساز و مناجات عارفانه من  
دریچه‌ای تو ز دنیای پرفسائه من  
نوی شکوه به لبهای بی ترقئه من  
گمان بزم که تویی یار جاودائه من  
همیشه با منی ای شعر عاشقانه من  
مهین عمید «نگاه»

رفیق خلوت دل، شعر عاشقانه من  
منم غریب‌ترین رهگذار وادی مهر  
غریق گمشده در بحر و موج حادثه‌ام  
دلیم بوسعت دریای آرزو تنه‌است  
نشائی از من من هیچکس ندیدو نجست  
اسیر ظلمت خشمم اگر ز جور زمان  
شکوه معبد جانی و قبله گاه نیاز  
تو بازتاب و نمایشگر خیال منی  
غریو سینه پُر درد و های هوی دلی  
جزآب دیده که گاهی مددکند دل را  
پناهگاه منی همزبان و یار «نگاه»



گفتگویی با

**موریس معتمد**

**نماینده جامعه یهودیان ایران**

**ولی چه عاملی یا عواملی باعث شدت گرفتن  
مهاجرت بعد از انقلاب ۵۷ شد؟**

متأسفانه بعد از انقلاب تضيیقات و تبعیضاتی که بخصوص نسبت به جامعه یهودیان ایران اعمال شد، یکی از دلایل مهم در جابه‌جایی و مهاجرت این جامعه بود. تضيیقات و مسائلی که در دادگاههای انقلاب مطرح کردند، مسائلی که در ارتباط با اصل ۴۹ و ضبط اموال و املاک یهودیان اتفاق افتاد، مسائلی که در ابتدای انقلاب در ارتباط با اخذ پاسپورت و مسافرت به‌خارج از کشور با آن روبرو شد. این تنگناها و این تضيیقات را می‌شود بعنوان یک عامل مهم در امر جابه‌جایی یهودیان دانست و البته دلیل دیگر تبلیغاتی بود که همواره از خارج از کشور در مورد جمهوری اسلامی انجام می‌شود و این تبلیغات و این برنامه‌ها خودش می‌توانست یک عامل مؤثر در جابه‌جایی و مهاجرت اقلیت‌های قومی و دینی از کشور باشد. ولی باز با توجه به آمار و ارقام، ما شاهد این هستیم که با تمام این تبلیغاتی که بخصوص برای یهودیان ایران پیش آمد باز درصد مهاجرت در جامعه یهودیان نسبت به سایر اقلیت‌های دینی کشور پائین‌تر بود.

**شما از تبعیض‌ها و تفریق‌ها گفتید، تاکنون  
چه اقداماتی در رفع آن انجام شده؟**

من خوشحالم که خدمتتان عرض کنم که به‌عنوان نماینده جامعه کلیمیان در دور ششم مجلس شورای اسلامی واقعا از همان بدو شروع کار مجلس، مهمترین برنامه‌ای که برای خود و پیش روی خود قرار دادم رفع این تفریق‌ها و این تبعیضاتی بود که نسبت به جامعه یهودی اعمال شده و اقدام زیادی در جهت رفع آن به عمل

یهودیان ایران با فراز و نشیب‌هایی که طی ۲۷۰۰ سال پشت سر گذاشتند، هیچگاه مهاجرت را به عنوان راه حل برنگزیدند. چه عاملی باعث شده که بعد از انقلاب سال ۵۷، هفتاد و پنج درصد از افراد این جامعه تن به مهاجرت سپردند؟

اگر در سخنرانی‌هایی که در کنیسی لوس آنجلس به عمل آوردم تشریف داشتید، اشاره من به این بوده که تاریخچه یهودیان سابقه ۲۷۰۰ ساله در ایران داشته که این ۲۷۰۰ سال هم، فراز و نشیب‌های زیادی را بدنبال داشته ولی هیچ یک از این‌ها باعث نشده جامعه یهودی، ایران را ترک کند. البته این بدان معنی نیست که در اثر این تلخی‌ها و در اثر فراز و نشیب‌هایی که طی این مدت اتفاق افتاده جامعه یهودی از ایران مهاجرت نداشته ولی هیچکدام از این مهاجرت‌ها باعث نشده که جمعیت یهودی ایران به صفر برسد. در حال حاضر هم بررسی کارشناسانه ما مسئولان جامعه یهودی در ایران براین اساس است که ایران هیچوقت خالی از یهودی نخواهد شد. درست است که تا بحال ۷۵٪ یهودیان از ایران مهاجرت کرده‌اند در حال حاضر هم بررسی کارشناسانی ما مسئولان جامعه یهودی در ایران براین اساس است که ایران هیچ زمان خالی از یهودی نخواهد شد. درست است که تا بحال ۷۵٪ یهودیان از ایران مهاجرت کرده‌اند ولی بررسی‌ها نشان می‌دهد که یک حداقل جمعیتی حدود ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر در ایران باقی خواهند ماند. یعنی همانطور که تاریخ نشان داده تا به حال ایران خالی از یهودی نبوده، در آینده هم ما شاهد این مسئله نخواهیم بود.



نیامده بود. به اضافه احقاق حقوق حقهٔ جامعه یهودیان که من خود فکر می‌کنم درحد بسیار زیادی در این امر موفق بوده‌ام. همچنین در کنیساها اشاراتی داشتم به مسائل استخدامی، مشکلاتی که در ادارات وجود داشت با مراجعات مستقیم و غیر مستقیم من به دادگاههای انقلاب در ارتباط با کار موکلان خودم، به جرات میتوانم بگویم در اکثر موارد ما توانستیم نتایج مثبتی از این مراجعات داشته باشیم. می‌توانم اشاره داشته باشم به تلاش‌های نمایندگان جوامع اقلیت‌های دینی کشور در مجلس ششم که توانستیم اشکالی که در امر استخدام جوامع اقلیت‌های دینی در بعداز انقلاب پیش آمده بود بطور کامل رفع کنیم. در حال حاضر شاهد چاپ آگهی استخدام تمام سازمانها در جرید دولتی هستیم که بدون هیچ گونه تبعیضی نسبت به مسلمانان و سایر اقلیت‌های دینی، آگهی‌های استخدام را چاپ می‌کنند. همچنین در ارتباط با مدیریت مدارس اقداماتی کردیم که منجر به این شد که مدیریت این مدارس کلاً در ید خود جوامع اقلیت دینی قرار گیرد و چنانچه این مدارس و دبیرستانهای اقلیت‌های دینی دارای مدیر واجد شرایط وزارت آموزش و پرورش باشد، از مدیرهای خودشان استفاده بکنند.

من موارد بسیار زیادی میتوانم مثال بیاورم که اقداماتی کردیم و خوشبختانه موفق شدیم. حتی من میتوانم اشاره داشته باشم به مشکلی که یکی از هموطنان کلیمی ما داشت. حدود ۳۰ سال قبل به اسرائیل مهاجرت کرده بود و بعداز ۲-۳ سال به ایران بازگشته بود و طی این ۲۸ سال گذشته با مراجعات مکرری که قبل و بعداز انقلاب داشت به دلائل روابط خاصی که در وزارت خارجه برای افرادی که ترک تابعیت می‌کنند، وجود دارد موفق نشده بود شناسنامه و پاسپورت ایرانی داشته باشد. خوشبختانه یکی از دستاوردهای من این مورد بود که میتوانم خدمتتان به جرات بگویم در جایی که شاید هنوز ۵۰۰ هزار نفر از هموطنان مسلمان ما در این وضعیت هنوز نتوانسته‌اند مدارک مجدد شناسائی ایرانی داشته باشند، ما برای این شخص یهودی شناسنامه و پاسپورت ایرانی اخذ کردیم. این خودش یکی از نشانه‌هایی است که دولت و دستگاه حاکمه تصمیم دارند که در امر رفع مسائل و مشکلات جوامع اقلیت‌های دینی قدم هائی بردارد.

**لایحهٔ برابری دیه مسلمانان و غیر مسلمانان.**

**این لایحه چه مرحله‌ای را می‌گذراند؟**

یکی از اهدافی که نمایندگان جوامع اقلیت‌های دینی از بعداز شروع کار مجلس ششم بطور مشترک تصمیم گرفتند موجودانه

پیگیر آن باشند همین مسئله برابری دیه اقلیت‌های دینی بود. در ارتباط با پیگیری‌های ما و اخذ فتاوی شرعی از آیات عظام در ارتباط با نظر مثبتشان در برابری دیه اقلیت‌های دینی با جامعه مسلمان و همینطور نظر مثبت مقام رهبری و دستور ایشان به قوه قضائی در امر تدوین آئین‌نامه این مسئله و همکاری سریع دولت و دستور ریاست جمهوری در امر تدوین لایحه برابری دیه باعث شد که این لایحه در مجلس در شور اول با اکثریت خیلی بالا به تصویب برسد و همینطور که در اخبار هم خواندید، شور دومش هم در مجلس تقریباً دو هفته قبل بطور کامل به تصویب رسید و جهت تأیید شورای نگهبان و ابلاغش به شورای نگهبان ارسال شد. البته با توجه به اینکه ما نظر اکثر افراد مسئول دولت را در این زمینه مثبت می‌بینیم امید زیادی داریم که در شورای نگهبان هم به تأیید برسد و این قانون لازم‌الاجرا شود.

**اگر چه این لایحه به تصویب رسیده ولی**

**اجرای آن منوط به اجازهٔ مستقیم قوهٔ قضائی**

**از رهبری است؟**

رهبری نظر مثبت خودشان را قبلاً در این زمینه اعلام کردند. آن چیزی که ما به عنوان اعلام نظر قوه قضائی از مقام رهبری می‌بینیم، این همه ساله اتفاق می‌افتد. در امر دیه مقام ولایت فقیه است که باید میزان دیه را در اول هر سال به قوه قضائیه اعلام کند و این امر هم ناشی از آن مسئله است.

**پس در مورد هر پرونده بصورت جداگانه اجازهٔ**

**رهبری لازم نیست؟**

ظاهراً خیر.

**درعین حال طبق آنچه گفته شده دیه از خزانهٔ**

**دولت پرداخت خواهد شد. به عبارتی صورت**

**مسئله تغییر نکرده، متهم جرمه نخواهد شد**

**و خسارت و جرمه را دولت پرداخت می‌کند.**

**بنابراین تبعیض بین مسلمان و غیر مسلمان**

**همچنان وجود دارد.**

ببینید، امر مهم تبعیضی بود که در ارتباط با پرداخت خون بها به

صاحب دیه از اقلیت‌های دینی و یا یک مسلمان اعمال می‌شد.

حال به نظر من مهم نیست خون بها از کجا پرداخت خواهد شد.

مهم این است که تبعیض، در این زمینه از بین رفته باشد.

فکر نمی کنید این تبعیض بین مسلمان و غیر مسلمان وجود دارد. یعنی اگر مسلمان مرتکب به جرم شود جریمه نخواهد شد و این امتیازی است که در ظاهر به غیر مسلمان داده شده؟

من نمیدانم شما این مسئله صندوق دولت را از کجا خبر دارید ولی توصیه می کنم منتظر باشید این لایحه به تصویب برسد و جهت اجرا انشالله اقدام شود. بعد ببینیم راهکارهایی که پیش بینی شده چیست. الان ما در این زمینه مسائلی را مطرح نکنیم چرا که اطلاع کاملی نداریم که از کجا میخواهند پرداخت خواهد شد آیا خود شخص میپردازد، آیا اداره بیمه باید پرداخت کند و یا صندوق خزانه داری.

**بر میگردیم به مسئله مدارس. آیا در زمینه تعطیلی مدارس در روز شنبه اقداماتی انجام گرفته؟**

من همانطور که در کنیسا اشاره کردم به دلیل شرایط موجود این را مصلحت ندیدم که مطرح شود. یکی از برنامه های من درسال آینده مطرح کردن و پیگیری تعطیلی مدارس یهودی ها در روز شنبه خواهد بود.

**برای حفظ میراث فرهنگی چه اقداماتی انجام شده؟ آیا مذاکراتی با سازمان میراث فرهنگی انجام شده است؟**

ما یک ارتباط تنگاتنگ خوبی با وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که سازمان میراث فرهنگی جزئی از این وزارت خانه است را، شاهد هستیم. در برخی از ساختمانهای قدیمی، در مقابر متبرکه، کنیساهای قدیمی بعضی اقدامات انجام شده، یکی از آنها را سازمان میراث فرهنگی شناسایی کرده و جزء میراث فرهنگی به ثبت رسیده است. ما الان تعداد زیادی ساختمان مربوط به یهودیان داریم که جزء میراث فرهنگی به ثبت رسیده و خوشبختانه همانطور که عرض کردم یک ارتباط بسیار خوبی در این زمینه وجود دارد.

**آیا تا به حال اقدامی شده که میراث فرهنگی زیر نظر انجمن های غیر مسلمان قرار بگیرد، یعنی آنچه که متعلق به جامعه یهودی است، زیر نظر خود جامعه قرار بگیرد؟**

ببینید، الان دقیقا همین مسئله است. یعنی اینکه ما آنچه میراث فرهنگی شناخته شده در کشور داریم بطور مثال، مقبره استر

مردخای است که زیر نظر میراث فرهنگی است ولی مدیریت و حفظ آن کاملاً زیر نظر جامعه کلیمیان است. متولی اش یک فرد یهودی است که در همدان زندگی می کند و ما مسائل مربوط به مدیریت و حالا اینکه چه جوری بازدید کنندگان میتوانند از این مقبره بازدید کنند را تمامی خود انجمن کلیمیان هدایت و مدیریت می کند.

**با وجود آنکه اتهام جاسوسی ۱۳ نفر اثبات نشده، تعدادی از آنها همچنان در زندان بسر میبرند. آخرین تحولات انجام شده چیست؟**

یکی از مسائلی که در کنیساها مطرح کردم و شاید یک گروه و مسئول آن گروه از توضیح من خوششان نیامد و در نتیجه اقدام کردند به نامه پراکنی و درج مطالب نادرست در نشریات خودشان و اشاره به همین مسئله ۱۰ نفر زندانیان شیراز بود. می دانید که تا قبل از مهرماه گذشته ۸ نفر در زندان بودند که من در تاریخ تیرماه گذشته در خواست بخشودگی مشروط برای این زندانیان را از مقام محترم ریاست قوه قضائی کرده بودم. خوشبختانه ایشان با درخواست کتبی من در همان جلسه موافقت کردند و موافقت خودشان را در ارتباط با بخشودگی مشروط این زندانیان به مدیر کل دادگستری استان فارس اعلام کردند که من خودم نامه را به ایشان ارائه دادم. منتهی بحث و قرار ما براین بود که آزادی این زندانی ها به دور از هر نوع جنجال و طرح مسائلی خاص همراه باشد و شاهد بودیم در ضمن ایام موعود سوکوت این زندانی ها به مدت ۸ تا ۱۰ روز کلاً به مرخصی آمدند. بعد از دو هفته هم شاهد آزادی ۳ نفر از آنها از زندان بودیم. قبل از آزادی آنها از زندان، من با همین سازمانهای یهودی در آمریکا تماس داشتم و درخواست کردم با توجه به مسائل مطرح شده لازم است که هیچگونه تبلیغات و هیاهویی در ارتباط با این مسئله اتفاق نیافتد. چرا که آزادی بقیه زندانی ها در گرو عدم جنجال آفرینی و مطرح ساختن بحث های بی مورد است. خوب خیلی از گروه ها و سازمانها به این درخواست من جواب مثبت دادند. شاهد این بودیم در آزادی سه نفر هیچ کدام از آنها عکس العملی نشان ندادند. من با خیلی از رسانه های گروهی داخل و خارج از کشور گفتگو داشتم. از تمام آنها درخواست کردم دور این مسئله را خط بکشند و به عنوان یک کمک انسانی و نوع دوستانه از کنار این خبر بگذرند. منتهی بعد از آزادی سه نفر با وجودی که با یکی از مسئولان این گروه تماس داشتم و بطور مکرر این درخواست را خدمتشان گفته بودم و موافقتشان را هم گرفته بودم، شاهد مصاحبه جنجالی مسئول این گروه با صدای آمریکا بودیم که قوه قضائی ایران را تهدید کرد و باعث تعویق چند ماهه



در آزادی بقیه این زندانیان شد. پروسه داشت بخوبی پیش می‌رفت. می‌توانم عرض کنم ۲ سال و نیم من تلاش شبانه روزی داشتم. اغراق نمی‌کنم. صدها ملاقات در این زمینه داشتم. این ملاقات‌ها از ریاست قوه قضائی بوده، ریاست محترم مجلس بوده، ریاست جمهوری بوده، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام بوده، اقدام به ارسال مکرر این نامه به دفتر مقام معظم رهبری بوده، ۲۲ بار سفر به شیراز بوده، گفتگو با مقامات قضائی استان فارس بوده، گفتگو با قاضی پرونده بوده، تمام این‌ها همه مراحل را به‌خوبی را طی کرده و خوشبختانه ما با توجه به ارتباط خوبی که در این زمینه داشتیم، توانستیم تسهیلاتی برای زندانیان خودمان داشته باشیم. که این افراد باهم در یک سالن بزرگ بودند و کتابهای مذهبی برایشان بردیم، رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها در اختیارشان بود؛ من خودم شخصا تفیلین برایشان بردم. در جایی که حتی یک بند کفش ورودش ممنوع است آنها از تفیلین‌شان برای برقراری عبادات روانه‌شان استفاده میکردند.

ما جنجال آفرینی و اغراض شخصی و گروهی را شاهد بودیم. شاید این گروه مصالح خودش را در این دید همانطور که مسئله جاسوسی را مطرح کرد مصالحشان ایجاب می‌کرد که زندانیان شیرازی مدت بیشتری در زندان بمانند تا این‌ها بتوانند به مقاصد خودش از هر نظر دست پیدا کنند. شاید تداوم زندانی بودن آنها برای مقاصد و منافع خودش مفید و مؤثر می‌دانستند. به هر صورت من تلاش خودم را بکار بردم و امیدم این است که ما در آتیه بسیار نزدیک شاهد آزادی بقیه زندانیان باشم.

**با توجه به گستردگی طیف ایرانیان یهودی  
مقیم آمریکا شما چه عوامل یا عواملی را مانع  
رسیدن گروه‌ها بیک نقطه توافق می‌بینید؟**

از دید من وجود تضاد افکار و اختلاف سلیقه نشان دهنده جامعه پویا و زنده است. منتهی ما بعضی می‌بینیم این اختلاف سلیقه و تضاد افکار متأسفانه دلیلش اغراض شخصی است باعث میشود که این گروه‌ها نتوانند به یک اتحاد دست پیدا کنند. خوشبختانه من هفته قبل در نیویورک در کنیسانی که صحبت میکردم شاهد بودم که دو گروه فعال و اکتیو یکی سازمان یهودیان ایرانی مقیم نیویورک و دیگری سازمان مربوط به یهودیان مشهدی مقیم نیویورک که هر دو سازمان فعال و دارای اعضای زیاد و بسیار بانفوذ هستند، متوجه شدم که یک اتحاد و توافق بسیار خوبی را در این دو سازمان باهم برقرار کرده‌اند. یعنی بدون گفتگو و مشورت با یکدیگر بهیچ وجه اقدام به کاری نمی‌کنند و من یکی از دلائل موفقیت

جامعه یهودیان نیویورک را در همین مسئله می‌بینم. یعنی می‌بینم که در نهایت آرامش مسائل را بین خودشان حل می‌کنند.

**با توجه به کاهش شدید جمعیت غیر مسلمان  
در جمهوری اسلامی آیا فکر نمی‌کنید برخی  
از اقلیت‌ها به علت پائین بودن تعداد جمعیت  
از حد نصاب، مجبور به معرفی یک نماینده  
مشترک باشند؟**

امر معرفی نمایندگان اقلیت‌های دینی در مجلس شورای اسلامی، برمیگردد به قانون اساسی جمهوری اسلامی که پیش بینی کرده که اقلیت مذهبی شناخته شده دارای یک نماینده در مجلس باشند. فارق از تعداد افراد. می‌بینیم که در ارتباط با جامعه مسلمان هر ۲۰۰ هزار نفر میتوانند یک نماینده در مجلس داشته باشند. آنها در ارتباط با اقلیت‌های دینی کشور ارفاق به عمل آمده که با هر تعداد جمعیت میتوانند دارای یک نماینده در مجلس باشند.

**پس چگونه مسیحیان آشوری و کلدانی  
مجموعاً یک نماینده و ارامنه دارای دو نماینده  
می‌باشند. این انتخاب ارتباطی به تعداد  
جمعیت آنها ندارد.**

مسیحیان آشوری و کلدانی به دلیل نزدیکی دینی از ابتدا یک نماینده داشتند. ارامنه هم به‌علت پراکندگی، دارای دو نماینده برای ارامنه شمال و جنوب هستند.

**نظر شما در راستای وفاق ملی چیست؟**

همانطور که در سخنرانی‌های خود اشاره کردم به ایجاد وحدت و وفاق در بین گروه‌های جامعه خودمان، به این مسئله در امر اداره مملکت خودمان هم بطور کامل اعتقاد دارم. یعنی تا زمانی که ایجاد یک وفاق در بین جوامع و گروه‌های مسئول در اداره حکومت اتفاق نیافتاده، ما نمی‌توانیم شاهد یک تشکیلات منسجم و پیشرفت مملکت از هر نظر باشیم. بهمین دلیل من در تمام صحبت‌ها، مصاحبه‌ها و گفتارهایی که داشتم با خبرنگارهای داخلی و خارجی و نیز در سخنرانی‌های خودم در مجلس همواره به این نقطه بسیار حساس و مهم که وفاق ملی بوده اشاره کرده‌ام و گفتم تا وفاق ملی برقرار نشود، ما نمی‌توانیم شاهد پیشرفت مملکت در همه زمینه‌ها باشیم.

**این نظر و اعتقاد شما است. این نظر تا چه حد  
نزدیک به واقعیت می‌باشد؟**

خوب من احساس می‌کنم که ما در مسیر و مجرائی قرار گرفته ایم که راهی نداریم به جز برقراری یک وفاق ملی. یعنی این لازمه دستگاه حکومت است.

### با رفع حصر آیت اله منتظری آیا تغییراتی در

فضای سیاسی ایران ایجاد شده است؟

حتما و من فکر می‌کنم این تغییرات درجهت مثبت خواهد بود.

### تا چه میزان این تغییرات در جوامع غیر

مسلمان تأثیر خواهد گذاشت؟

هر تغییری که در فضای سیاسی مملکت و تغییرات بصورت مثبت اتفاق بیافتد خوب است و طبیعتا جوامع اقلیت های دینی هم از آن بی بهره نخواهند بود.

### منظور من بیشتر بر روی اعتقادات ایشان در

مورد مسائل دینی است.

من همانطور که عرض کردم منتظر تأثیرات مثبت در این زمینه ها هستم و البته قبل از هر چیز باید صبر کنیم. چون ایشان تازه یکی دو روز است از حصر آزاد شده اند. بهتر است چند صباحی صبر کنیم تا بعد بتوانیم اظهار نظری داشته باشیم.

### با درنظر گرفتن سوابق کمپانیهای چو شل و

BP و حساسیت مردم نسبت به این کمپانی ها

در ارتباط با سرمایه گذاریها در حوزه پارس

جنوبی، به چه دلیل مجلس بدون درنظر

گرفتن منافع ملی به مذاکره با این کمپانی ها

پرداخته است؟

برائتر تحریم هائی که از طرف آمریکا برای ایران وضع شد و شامل کمپانیهای خارج از کشور بود، ما شاهد یک رکود و یک عقب افتادگی در امر میادین نفتی و حوزه های نفتی ایران بودیم که با توجه به اینکه ما دارای میادین مشترک با کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس هستیم، به دلیل این تحریم و عدم فعال شدن این میادین خسارات بسیار زیادی به ما وارد شد. از این جهت که کشورهای حوزه جنوبی از این میادین مشترک به مقادیری زیاد استخراج نفت و گاز میکردند و شاید هشت سال قبل برای اولین بار بود که شرکت Total فرانسوی اعلام آمادگی کرد در صورت بای بک با ایران قرارداد ببندد و خوشبختانه در حال حاضر یک فعالیت بسیار عظیم و گسترده در بخش پارس جنوبی هست و الان حدودا

می‌توان گفت که این فعالیت ها و پروژه های در دست اقدام در این حوزه شاید به ۱۴ یا ۱۵ فاز افزایش پیدا کرده و خوب با توجه به اینکه چندفاز از این پروژه انجام شده و در حال بهره برداری است، طبیعتا برای سایر کمپانی های خارجی ایجاد جاذبه شد میتواند اشاره داشته باشم به بزرگترین شرکت نفتی ژاپنی که در حال حاضر در بخش میادین نفتی آزادگان در حال انجام فعالیت هائی است. همانطور BHP کشور استرالیا که بزرگترین شرکت نفتی استرالیا است و در مورد پروژه احداث خط لوله گاز بین ایران و هند مشغول بررسی و فعالیت است.

طبیعتا سایر کشورهای نفتی دنیا هم ترغیب شدند به اینکه به امر استخراج نفت و گاز در حوزه نفتی ایران قدم جلو بگذارند و در مناقصه بین المللی شرکت کنند. از جمله شرکتها میشود به شل و BP اشاره کرد. این ها در شرایط مساوی در مناقصه های بین المللی شرکت می کنند و آنچه قرار است برای دولت ایران و منافع ملی ایران مؤثر است، بهترین را انتخاب می کنند.

### آخرین تحولات نیروگاه بوشهر و مذاکرات

کمیسیون انرژی با روسیه به کجا رسیده است.

در بازدیدی که من سال قبل از نیروگاه بوشهر داشتم، مسئولان طرف روسی زمانی را حدود دوسال و نیم برای راه اندازی این نیروگاه پیش بینی میکردند. از آن زمان و در حال حاضر هم فکر می‌کنم با گفتگوهای که مقامات روسی با سازمان انرژی اتمی ایران داشتند، شاید با طی روند فعلی احتمالا تا یکسال و نیم دیگر شاهد راه اندازی آن باشیم.

### نظر شما در ارتباط با مطلبی که در مورد شما

در National Review نوشته شده چیست؟

همانطور که در ابتدای صحبتم اشاره کردم، من وقتی که در کنیسه‌های لوس آنجلس و نیویورک سخنرانی میکردم لازم دانستم که اذهان مردم را روشن کنم و متوجه تبلیغات منفی و مسائل و مشکلاتی که از اختلافات بین گروهها و جوامع و سازمانهای یهودی خارج از کشور ممکن است متوجه جامعه یهودی داخل کشور شود، روشن کنم. بهمین دلیل لازم دانستم که بخصوص به مسئله مربوط به یهودیان شیراز اشاره داشته باشم که آنگ جاسوسی را متأسفانه یک شخص مربوط به یکی از همین گروهها که نویسنده فوق الذکر است به این یهودیان وارد کرد و در حقیقت بزرگترین خیانت را به این زندانیان بیچاره و خانواده‌های آنها اعمال کرد که این نه تنها خیانت به این زندانیان بلکه خیانتی در حق آبرو و حیثیت ۲۷۰۰



ساله یهودیان ایرانی و تاریخ آنان بود. وقایعی که همواره بیانگر عشق به آب و خاک و وطن پرستی آنان بوده. بعد هم شاهد بودیم که بعد از آزادی سه نفر از این زندانی ها از زندان، باز دیگر مصاحبه با رادیو آمریکا انجام داد که من قبلاً از تمام گروهها از جمله گروهی که ایشان متأسفانه ریاست گروه را به عهده دارند خواهش کرده بودم که بهیچ وجه صدا و جنجالی از خود نشان ندهند و این فرصت را برای سایر زندانیان که ۵ نفر هستند فراهم کنند که بعد از آن شاهد آزادی بقیه آنها باشیم. متأسفانه همانطور که عرض کردم مصالح و دیدگاههای خاص آنها و اغراض شخصی آنها را وادار کرد مسائلی را مطرح کنند که باعث تأخیر چند ماهه در آزادی آنها باشد. من بطور مستقیم آنها را مسئول می دانم و من آنها را نسبت به جامعه یهودیان ایران که ۲۷۰۰ سال سابقه آنها در ایران مورد هتک حرمت و حیثیت قرار گرفت و ملبس به لکه ننگ جاسوسی شد مقصر می دانم آنها نسبت به جامعه یهودی ایران با جنجال آفرینی هایشان مرتکب خیانت شدند. بهمین دلیل این گفتار من در کنیساها و اینکه از آنها درخواست کردم از جنجال آفرینی بیشتر از این تضادها و درگیریها دست بردارند و سعی در ایجاد همدلی بین خودشان داشته باشند، به این نحو از ایجاد هر نوع آسیب و لطمه به جامعه کوچک و ضربه پذیر و شکننده یهودیان ایران جلوگیری کنند به مذاقشان خوش نیامد و درست در فردای سخنرانی در کنیسای «تصح» ما شاهد چاپ این مقاله بودیم. همینطور گفتگوی رادیو که بسیار زشت و بد برگزار شد و من امیدوارم این آدمها زمانی سرعقل بیایند و فقط خودشان و مصالح گروهی خودشان را در نظر نداشته باشند. اگر اسم یهودی ایرانی روی خودشان گذاشتند باید بیشتر از هر چیز به مصالح و موقعیت بسیار حساس یهودیان ایرانی که در حال حاضر در ایران زندگی می کنند بیندیشند و بدانند که مسئولیت مستقیم در حفظ و دوام و سلامت این جامعه دارند بنابراین من این ها را مسئول مستقیم در این امر میدانم. همین مسئله باعث شده که اینها اقدام به جنجال آفرینی و جبهه گیری در مورد مسائلی کنند که فقط واقعیت های جامعه یهود ایران را دربر میگیرد.

لازم میدانم همه گروه ها و جوامعی که در امر جامعه یهودی ایرانی در آمریکا فعال هستند، دعوت کنم به یک همدلی برسند. به یک وفاق برسند. سعی کنند مسائل و مواردش را بصورت مشترک و باحالت یک گفتگوی چند جانبه به یک نتیجه برسند. متأسفانه در آن نامه مسائلی مطرح شده که من نه تنها نکته منفی در آن نمی بینم، بلکه برای یک نماینده بعنوان یک نکته مثبت و ضروری میدانم. اشاره شده بود به ارتباط بسیار خوب من با مسئولان نظام. بله اگر کسی نتواند ارتباط خوب و تنگاتنگ با مسئولان نظام که در

سرنوشت جامعه اش مؤثر هستند، برقرار کنند، او نباید اصلاً در کسوت نماینده دربیاید.

اولین امر و لازم ترین امر برای یک نماینده توانائی و پتانسیل برقراری ارتباط و گفتگو و حل مسائل و مشکلات جامعه اش با هر چه بهتر برقرار این ارتباطات است.

اشاره کرده بودند به نوع لباس پوشیدن من که من این را نکته بسیار مثبت میدانم. متأسفم در یک کشوری مثل آمریکا آدمی پیدا شود که حتی بخودش اجازه دهد به نحوه لباس پوشیدن یک شخص غفده داشته باشد. بله من در داخل ایران همیشه لباس مرتب داشته ام و به غیر از ایامی که در پارلمان هستم، با کراوات در خیابان و محل کارم تردد می کنم و هیچوقت هم مسئله و مشکلی نداشتم ولی اولین بار است که می بینم یک شخص نسبت به پوشیدن لباس و تمیز بودن احساس غفده و ناراحتی می کند.

**با سپاس از زمانی که در اختیار من گذاشتید و با امید برقراری تساوی حقوق بدون در نظر گرفتن جنسیت، مذهب و قومیت.**

## گردهمائی مرکز شفاهی یهودیان

### و بنیاد جامعه دانشوران

جهت معرفی کتاب فرزندان استر در روز ۲۵ فوریه ۲۰۰۳ یک گردهمائی با دعوت قبلی توسط مرکز شفاهی یهودیان و بنیاد جامعه دانشوران در «گریت نگ» نیویورک برگزار شد.

در این نشست فرهنگی که جمعی از علاقمندان به تاریخ و فرهنگ و ادب یهودیان ایران شرکت داشتند، سخنانی توسط خانم «مرگان ساسونی» ، آقای رحمت اله یروشلمی، نماینده بنیاد جامعه دانشوران، خاتم هایده سهیم و آقای دکتر هومن سرشار، ویراستار کتاب و آقای منوچهر امیدوار مدیر مسئول مجله «پیام» ایراد شد.

نامبردگان طی سخنان خود در مورد اهمیت انتشار این کتاب بعنوان کتابی تحقیقی و علمی و اولین تاریخ مصور یهودیان ایران و نیز ضرورت آگاهی جامعه خصوصاً جوانان یهودی درباره تاریخ و فرهنگ و ادب و میراث نیاکان خود ایراد نمودند که مورد استقبال حاضرین قرار گرفت.

در پایان ضمن پذیرائی از حاضرین کتاب فرزندان استر در اختیار علاقمندان قرار گرفت که با توجه خاص آنان روبرو گردید.

ضمناً توسط بنیاد جامعه دانشوران کتابی تحت عنوان «یهودیت اصیل و یهودیت اسیر» نگارش پژوهشگر و نویسنده با ارزش جامعه ما آقای دکتر هوشنگ ابرامی در دست تهیه و چاپ می باشد.

این کتاب که حاصل مطالعات فراوان و تحقیقات ۲۵ ساله آقای دکتر هوشنگ ابرامی است بزودی در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.





مصاحبه‌گر: فریبا صدوقیم

# قدم



## تا ترک عادات زیان آور

نباید فراموش کرد  
که وقتی از اعتیاد صحبت می‌شود  
منظور تنها اعتیاد به الکل و مواد مخدر نیست  
بطور کلی اعتیاد  
به معنی نوعی زیاده روی و عدم تعادل  
در هر مورد زندگی است.

جوابیهایی برای سؤال‌های مشخصی می‌کنند. برداشتن این قدم‌ها یک تجربه یادگیری متداوم است که در هر مورد از نقص‌های اخلاقی، نوعی بیداری در ما ایجاد می‌کند. این قدم‌ها اساس بهبودی در هرگونه اعتیاد است، اما نباید فراموش کرد که وقتی از اعتیاد صحبت می‌شود تنها منظور اعتیاد به الکل و مواد مخدر نیست و بطور کلی اعتیاد به معنی نوعی زیاده‌روی و عدم تعادل در هر مورد زندگی است.

این اعتیاد می‌تواند در مورد مصرف زیاده از حد مواد مخدر، الکل، قمار، غذا خوردن، سکس و بسیاری از عادات و نواقص اخلاقی دیگر باشد. در این پروسه، قدم‌ها نه تنها به ما، در ترک هر یک از انواع اعتیادها کمک می‌کنند بلکه باعث می‌شوند در

«الکلی‌های گمنام»، انجمن زنان و مردانی است که با بهره‌گیری از تجربه و امید و اتکا به یکدیگر برآیند تا مشکلات مشترکشان را حل کنند و دیگر مبتلایان را نیز در بهبودی از بیماری اعتیاد یاری دهند. تنها شرط عضویت، تمایل به ترک الکل و مخدرات است. این انجمن با هیچ انجمن سیاسی، دینی و یا اجتماعی پیوستگی ندارد. هدف اصلی «هشیاری» و کمک به دیگر الکلی‌ها است تا به ترک الکل موفق شوند.

با سلام و ضمن تشکر از شما، لطفاً توضیح دهید که «دوازده قدم» به چه معناست؟

قدم‌های دوازده‌گانه! قدم‌هایی هستند که ما را قادر به پیدا کردن



این مصاحبه با خاتم فلوری، منشی مرکز بهبودی ایرانیان در لوس آنجلس صورت گرفته است. ایشان دارای تجربیات فراوانی در زمینه همیاری برای ترک اعتیاد می‌باشند.



واقعیتی که در حال حاضر وجود دارد زندگی کنیم و این ظرفیت را در خود دارند که در برطرف کردن هرگونه نقص اخلاقی به نوع مؤثری استفاده شوند.

آیا گروه هائی در جامعه ضمانت عملی کردن این «قدم‌ها» را به عهده دارند؟ لطفاً توضیح دهید.

در حال حاضر بیش از ۱۵۰ گروه تحت عنوان نام‌های مختلف در دنیا، در حال فعالیت هستند، اما لازم به ذکر است که اولین گروهی که بنیان گذارده شد «الکلی‌های گمنام» بود که در حال حاضر هم فعالیت وسیعی دارد.

در سال ۱۹۳۹ میلادی تعداد اعضای این انجمن فقط ۱۰۰ نفر بود. پیام این برنامه طی پنجاه سال گذشته همچنان دست نخورده باقی مانده است. پیامی که اساسش اشتراک در تجربیات دردناک گذشته است و ریشه در قلب انجمن پرعشقی دارد که ماورای شرایط سنی و موقعیت اجتماعی افراد است.

از تاریخچه شروع این روند برایمان بگویند؟

جرقه اولین گروه الکلی‌های گمنام در ماه جون سال ۱۹۳۵ میلادی در ایالت اوهایو زده شد. این جرقه در اثر صحبت‌هائی که بین یک فروشنده سهام نیویورکی و یک پزشک اکرونی ردوبدل شد، بوجود آمد. فروشنده مذکور شش ماه قبل در اثر ملاقات با دوستی که عضو گروه آکسفورد آن زمان بود، بدنبال یک تجربه ناگهانی روحانی، وسوسه مشروب خواری خود را از دست داده بود.

به این شخص از طرف دکتر سیلک ورت William Silkworth فقید، کمک‌های زیادی شده بود. دکتر سیلک ورت کسی است که از نظر اعضای این انجمن، مرتبه



مقدسین در جرگه پزشکان را دارد.

با آنکه فروشنده نیویورکی نمی توانست تمام اصول گروه آکسفورد را بپذیرد، اما مجاب شده بود که تهیه یک تراز نامه اخلاقی، اعتراف به ضعف های شخصی، جبران خسارات کسانی که زیان دیده بودند، کمک به دیگران و اتکاء و اعتقاد به خدا لازم است.

فروشنده نیویورکی سخت مشغول کار با معتادان شده بود و عقیده داشت فقط الکلی‌هائی که از الکل جدا شده‌اند، می توانند به الکلی‌ها کمک کنند، اما تنها خود او بود که موفق شده بود به مدت ۶ ماه هشیار باقی بماند.

روزی این مرد برای انجام یک کار تجارتي به شهر اکرون می رود، اما کارش با شکست مواجه می‌شود. او در حالیکه می ترسید مبادا دوباره به مشروب‌خواری کشیده شود ناگهان متوجه شد که برای حفظ خود لازم است پیام خود را به یک الکلی دیگر برساند و این الکلی همان

پزشک اکرونی از آب درآمد که خود چندین بار برای پیدا کرده راه حل مشروب‌خواری، به فلسفه‌های روحانی رو آورده بود، اما موفق نشده بود.

آیا می توانید توضیحات بیشتری در مورد نظریات دکتر سیلک بدهید؟

فرضیه دکتر سیلک ورت، در مورد حساسیت یا آرزوی ما به الکل و مواد مخدر برایمان بسیار جالب است.

بعنوان افراد غیر حرفه‌ای، عقاید ما شاید ارزش علمی چندانی نداشته باشد. اما بعنوان مشروب‌خواران سابق، ما فرضیه دکتر سیلک ورت را باور داریم. این فرضیه جوابگوی بسیاری از سئوالاتی است که در غیر اینصورت جوابی برایش نداریم.

دکتر سیلک ورت مینویسد: ما پزشکان مدتهاست متوجه شده‌ایم که نوعی روانشناسی اخلاقی شدیداً برای الکلی‌ها لازم است. اما پیاده کردن آن، مشکلات فراوان و خارج از حد تصویری دربر دارد.

البته قبل از هر چیز عطش مشروب و یا، وبار که یک حالت جسمی است باید در الکلی آرام شود تا کلیه روندهای روانشناسی بتوانند بهترین تأثیر خود را بگذارند که معمولاً برای رسیدن به این هدف خدمات بیمارستانی لازم است. اصول اساسی «الکلی‌های گمنام» برای بهبودی افرادی که روال زندگی متفاوتی دارند نیز بهمان صورتیکه برای افراد کشورهای مختلف مشمثرتر بوده است، مفید است. قدمهای دوازده‌گانه که برنامه ما در آن خلاصه شده است، دقیقاً همان راهی را که اعضاء اولیه جمعیت برای بهبودی خود پیمودند نشان می‌دهد. همه روزه در نقطه‌ای از دنیا بهبودی در جریان است و این جریان وقتی شروع میشود که یک الکلی با یک الکلی دیگر صحبت میکند و



تجربه، خیر و امید خود را با او در میان می‌گذارد.

بندرت کسی را دیده‌ایم که راه ما را با جدیت بپیماید و به مقصد نرسد. کسانی که بهبودی نمی‌یابند آنهایی هستند که نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند خود را کاملاً به این برنامه ساده بسپارند. معمولاً آنان مردان و زنانی هستند که اساساً نمی‌توانند با خود صادق باشند. متأسفانه اینگونه اشخاص وجود دارند. ایندسته مقصر نیستند و ظاهراً اینگونه بدنیا آمده‌اند. اینان طبیعتاً نمی‌توانند روش زیستی را که نیاز به صداقت کامل دارد درپیش گیرند و امکان موفقیتشان کمتر از حد معمول است.

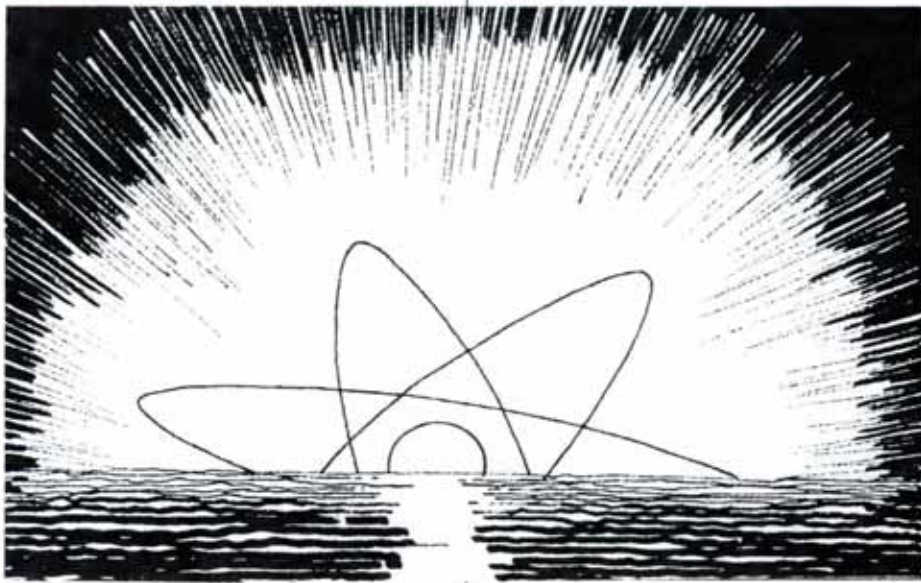
روش های پیشنهادی برچه محوری استوار است؟

داستانهای ما بطور کلی بیان کننده نحوه زندگی ما در گذشته و اتفاقی که بر ایمان افتاده و چگونگی زندگی ما در حال حاضر است. چنانچه طالب راه ما هستید و برای بدست آوردنش از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنید، در آن صورت آماده‌اید که قدمهای مشخصی را بردارید.

بخاطر داشته باشید که با الکل و مواد مخدر سروکار داریم که حيله گر، مبهوت کننده و با قدرت است.

بدون کمک غلبه بر آن بسیار دشوار میباشد. اما مرجعی وجود دارد که تمام قدرتها در دست اوست و آن پروردگار است، باشد که اکنون او را پیدا کنید. از میانبرها حاصلی نگرفتیم. ما بر سر دوراهی رسیدیم، ما خود را کاملاً به او سپردیم و تقاضای حمایت کردیم، اینها قدمهایی است که ما برداشتیم و بعنوان یک برنامه بهبودی پیشنهاد می‌شود.

می‌توانید این قدمها را در شروع به صورت خلاصه بیان کنید؟



بله، این قدمها به صورت زیر خلاصه می‌شوند، که البته هر یک بحث مفصل و جداگانه‌ای دارد:

۱- ما اقرار کردیم که در مقابل الکل عاجزیم و اختیار زندگی‌مان از دستمان خارج است.

۲- به مرور ایمان آوردیم که نیروئی مافوق می‌تواند سلامت عقل را به ما بازگرداند.

۳- تصمیم گرفتیم که اراده زندگی‌مان را به پروردگاری که خود درک می‌کردیم، بسپاریم.

۴- یک ترازنامه اخلاقی بی‌باکانه و موشکافانه از خود تهیه کردیم.

۵- چگونگی دقیق خطاهای خود را به خداوند، و یک انسان دیگر اقرار کردیم.

۶- آمادگی کامل پیدا کردیم که پروردگار کلیه نواقص اخلاقی ما را مرتفع کند.

۷- با فروتنی از او خواستیم کمبودهای اخلاقی ما را برطرف کند.

۸- فهرستی از تمام کسانی که به آنها زیان رسانده بودیم تهیه کردیم و درصدد جبران برآمدیم.

۹- بطور مستقیم در هر جا که امکان داشت از افراد فوق جبران خسارت کردیم، مگر در مواردی که انجام آن زیان مجددی بر ایشان و یا دیگران وارد کند.

۱۰- به تهیه ترازنامه شخصی خود ادامه دادیم و در صورت قصور بالا فاصله بدان اقرار کردیم.

۱۱- از راه دعا و نیایش کوشیدیم به پروردگاری که خود درک می‌کردیم نزدیکتر شویم و فقط طالب آگاهی از خواست او برای خود و قدرت اجرایش شویم.

۱۲- با بیداری روحانی حاصل از برداشتن این قدمها، سعی کردیم این پیام را به الکی‌ها برسانیم و این اصول را در تمام موارد زندگی خود به اجرا درآوریم.

بسیاری از ما با شگفتی فریاد زدیم که این برنامه‌ای است و اینکه ما نمی‌توانیم آن را انجام دهیم. اما نباید مأیوس شد، هیچ یک از ما نتوانسته‌ایم این اصول را بطور کامل و بی نقص رعایت کنیم. ما از مقدسین نیستیم، نکته اینجاست که خواستار رشد و نمو معنوی باشیم. ما ادعای پیشرفت معنوی داریم و نه تکامل.

با تشکر از حضورتان در این مصاحبه، جزئیات این «قدمها» را در مصاحبه‌های آینده مفصلاً باز خواهیم کرد.



# از دواج



در طول دو دهه گذشته مسئله ازدواج برای جامعه ایرانی تبار یهودی در آمریکا به صورت نوعی چالش درآمده است. در این جامعه، پذیرش فرهنگ آمریکائی به معنای صرفه نظر کردن از شیوه های معمول خود ما و کنار آمدن با نظام ارزش جدیدی است که منیت برآن حکمفرماست. حاصل این است که جامعه ما به صورت مجموعه سردرگمی درآمده که آرمان های خود را کنار گذارده بدون اینکه از این فرهنگ میزبان هم اطلاع کافی داشته باشد. باید دید که این تغییرات ناشی از قطع رابطه با فرهنگ اصلی و پذیرش فرهنگ جدید چگونه بر تعهد نسل جوان ما درقبال ازدواج تأثیر گذارده است؟ باید اندیشید که چرا نسل جوان ما از قبول مسئولیت و تعهد در قبال ازدواج سر باز میزند؟

هم اکنون در ایالات متحده آمریکا بیش از ۶۰ هزار مشاور خانواده مجاز به کار مشغولند، در حالیکه در دهه ۱۹۷۰ تعداد آن ها به ۳۰ هزار نفر هم نمی رسید. گرچه بسیاری از روان درمانگران با روحانیان و حتی بعضی از وکلا هم در این جا برای حفظ نهاد ازدواج کوشش می کنند، معهذنا نیمی از ازدواج ها در این کشور به طلاق می انجامد.

باید پرسید که حفظ تعهد در قبال ازدواج و کوشش برای حفظ آن حقیقتاً تا چه حد مشکل شده است؟ از نسل ایرانی تبار یهودی که بندهای فرهنگی خود را گسسته و تغییر پیدا کرده و در معرض

تأثیر فرهنگ های گوناگون قرار گرفته است نمی توان انتظار داشت که به ایفای نقش های قابل پیش بینی و مشخص بپردازند. نسل جدید ما که در یک فرهنگ انفرادی زندگی می کند، تعهد را با رکود و سکون یکی می داند. این شیوه زندگی از یک فرهنگ تک نفره و از «عشق به سبک هالیوود» تغذیه می کند.

## چشم انداز تیره (عشق های هالیوودی)

مفهوم «همه چیز داشتن» اعتقادی است که شخص خود را شایسته همه چیز می بیند و در فرهنگ میزبان ما بسیار رایج است. این اعتقاد یک زمینه اجتماعی قدرتمند هم دارد. پدیده «طلبکاری» که از این اعتقاد ناشی می شود و طالب یک زندگی کامل و همه جانبه است. «همه چیز باید در آن واحد در قالب شریک زندگی ما وجود داشته باشد» و بنابراین باوریم که

باید سراسر زندگی خود را «از طریق همسرمان» با شادی و هیجان سپری کنیم. زیرا اوست که خوشی و خوشبختی ما را فراهم می آورد. بدیهی است که این اعتقادات برچگونگی جستجوی ما برای شریک زندگی و تعهد در قبال او تأثیر می گذارد و تردیدی نیست که در این جستجوی غیر عقلانی، دچار سرخوردگی خواهیم شد.

وقتی در فرهنگی زندگی می کنیم که دسترسی فوری به همه چیز را تبلیغ می کند طبیعتاً دستیابی به یک نگرش واقع بینانه و قبول محدودیت ها مشکلتر می شود. در این فرهنگ نهاد ازدواج چندین دهه تحت تأثیر فمینیسم، انقلاب جنسیت، انقلاب طلاق و خود دوستی، تراشیده شده و شکل گرفته است. «عشق هالیوودی» به معنای عشقی است که با جلب شدن به تن

و بدن و طرز لباس پوشیدن و میزان موفقیت طرف مقابل بوجود میآید و به عبارت دیگر ما عاشق همه چیز طرف مقابل خودمان می شویم جز آنچه که باید واقعا عاشقش بشویم، یعنی ماهیت شخصی طرف مقابل. در حالیکه اگر بدنبال سعادت می طلوتی هستیم باید انسانها را همانطور که هستند دوست بداریم، کمبودهای آنان را بپذیریم و با آن مدارا کنیم.

امروزه ما سازش با طرف مقابل را نشانه ناتوانی در بدست آوردن چیزهای مطلوب خود تلقی می کنیم. بخشایش و مدارا را حماقت و تمکین می دانیم. در حالیکه در گذشته‌ای نه چندان دور از فرهنگ خودمان تحمل و بردباری در سفره عقد در کلمه «بله» متجلی می شد. نسل های گذشته ما همه هم و غمشان این نبود که ازدواجشان سعادت‌مندانه است یا نه و در خوب و بد زندگی زناشویی با یکدیگر شریک بودند. بنابراین گذشت و بردباری را ارج می‌نهادند. در عشق به واقعیت اصلی زندگی توجه داشتند نه به شور و احساس های لحظه‌ای. در اولین دهه پس از آن که این انقلاب «عشق هالیوودی» را برای ما به ارمغان آورد گرفتار نوعی شیدانی شده‌ایم که به غلط آن را عشق گذاشته‌ایم. فقط کافی است که دو نفر مشترکا از یک حمام و دستشویی استفاده کنند تا تب تند این نوع عشق فوراً عرق کند.

در این رابطه نقش پدر و مادرهائی را که زندگی به هدف های خود نرسیده‌اند و یا گرفتار نومیدیهای شخصی شده‌اند هم نباید از نظر دور داشت. بسیاری از جوانان ما شاهد فقدان سعادت در خانواده‌های خود بوده‌اند؛ دیده‌اند که هرکس تقصیر را به گردن دیگری می اندازد و توقع دارند که همسرشان آنان را کامل کند. این کار که شاید ویرانگرترین رفتار اجتماعی ما باشد، باعث شده که فرهنگ «طلبکاری» در

جوانان ما بیشتر پرورش پیدا کند. ما هم مانند سایر گروههای اخیر با موانع روانی برخورد کرده‌ایم و شاهد بالا رفتن میزان طلاق و فروپاشی نهاد ازدواج بوده‌ایم. در جامعه ما این جریان چه به علت وفور ثروت و درون گرایی فرهنگی و یا شاید به دلیل سرعت عمومی زندگی در قرن بیست و یکم با سرعت بیشتری نسبت به سایر گروههای مهاجر اتفاق افتاده است. ما ره صد ساله تغییر و ادغام فرهنگی را یکشنبه پیموده‌ایم.

نسل جوان ما که از انعطاف و انرژی روانی افزونتری برخوردار است بهر حال ادغام در میراث یهودی خود را شروع کرده است. بسیاری از این جوانان با برخورداری از آگاهی و خرد شروع به رهبری جامعه ره‌گم کرده ما نموده‌اند. آموخته‌اند که بارزترین نشانه عشق این نیست که منیت خود را پرورش دهند و آنرا راضی نگاه دارند بلکه این است که حاضر به تسلیم و رضا باشند. تسلیم شدن در مقابل ازدواج به علت عشق پایه و اساس یک رابطه متعهدانه و پراز سعادت است. برای توفیق یافتن در این مشارکت مشکل و بنیادی باید از امواج غم

و خشم گذر کرد؛ باید غم و خشم را به عنوان جزئی از ازدواج که مانند یک ارگانسیم است پذیرفت و این کار باید از طریق سنجش رفتار خود با ترازوی عقل انجام شود، در واقع باید خرسندی خود را از حضور در یک یگانگی متعهدانه جستجو نمود.

مطالعه و کاوش در فلسفه های غرب و شرق و غوطه خوردن در عرفان یهودی به بسیاری از این جوانان امکان داده است که راه دستیابی به معنویات را پیدا کنند. این امکان جدیدی است که میتوان با استفاده از آن و جستن یک شریک زندگی معنوی، بذر آینده را بارور کرد. پدران و مادران ما نیز چنین کرده اند.

این افکار است که مولانا جلال‌الدین بلخی و کابالیست‌ها هر دو در آن شریک‌اند. این نگرش از ما میخواهد که یکدیگر را به عنوان یک کارنامه موفقیت که بر و رونی هم دارد و از موقعیت اجتماعی هم برخوردار است مورد نظر قرار ندهیم. رابطه‌ای که براین اساس برقرار شود به هیچ چیز به اندازه تعهد، رشد معنوی و عاطفی

### انتصاب رئیس جدید

#### سازمان بانوان یهودیان ایرانی جنوب کالیفرنیا

در تاریخ ۱۳ فوریه ۲۰۰۳ جشنی بمناسبت انتصاب رئیس جدید این سازمان در المپیک کالکشن برگزار گردید.

در ابتدا خانم مهری طاهری اعلان برنامه کردند سپس خانم ناهید پیرنظر (اوبرمن) در مورد خدمات و فعالیت های خانم الیزا حلاوی که اولین رئیس این سازمان در آمریکا بودند، شرح مفصلی دادند و در ادامه خانم سینائی که خود یکی از فعالان آنجا میباشند لوحه سپاسی که در آن عبارت (Le Dor Va Dor) ، یعنی «دست به دست» در آن نوشته شده بود را به خانم حلاوی اهداء نمودند.

در خاتمه خانم پیرنظر ضمن معرفی رئیس جدید سازمان خانم «لوییز گلشن» صحبت کرده و اظهار داشتند که ایشان مدت ۲۰ سال در آرت و هم چنین چندین سال نماینده ناظر در جوئیش فدریشن ایرانیان بودند.

این برنامه با شکوه و شور فراوان به پایان رسید.





اهمیت نمیدهد. بسیاری از روشنفکران جوان ما هم بدنبال رابطهای هستند که در آن هر یک از طرفین نقشی بنیادی دارد و نمی توان شخص دیگری را جایگزین او کرد. هر یک از همسران در زندگی آن دیگری درگیر است و برای او حالتی یکتا و غیر قابل جایگزینی دارد. مهمترین عنصر این رابطه، اعتماد، احترام و بخشایش است و تنها مانعی که در راه برقراری آن وجود دارد، بی بند و باری است؛ بسیاری از افراد نسل جوان ما که اعتقادات معنوی قدرتمندی دارند از بی بند و باری های خود کاسته‌اند و روابط «یکبار مصرف» و جایگزین پذیر را کنار گذارده‌اند.

#### در کجا ایستاده‌ایم

جامعه ما بر سر دوراهی دگرگونی ایستاده است. می بینیم که بسیاری بهره‌گیری از خرد دینی باستانی خود را شروع کرده و در جستجوی یک شریک زندگی هستیم که بتوانیم براساس معنویات و عواطف با او زندگی کنیم. آری ما در زمانه سختی زندگی می کنیم و درصد بالایی از افراد جامعه ما سردر گم و هراسان‌اند ولی در عین حال شاهد ظهور ایده‌آل‌های اندیشمندانه یهودیان در میان جوانان خود هستیم و می بینیم که آنان این ایده‌ها را به زبان می آورند و در مورد آن صحبت می کنند. ایده‌آل‌ها و اعتقادات آنان با نسل پیش از آنها یکسان نیست. این اعتقادات در عین حال، از ایده‌آل‌های هم‌تایان یهودی غیر ایرانی آنان نیز متفاوت است؛ سکون و توقف با کاوش و جستجو در تضاد است و

به همین دلیل، در این رابطه معنوی بر رشد هر دو طرف در ازدواج تأکید می شود و هریک از طرفین، از کوششهای طرف دیگر در زمینه دستیابی به آگاهی و رشد بیشتر حمایت می کند. و این معنای جدیدی است که برای عشق معنوی قائل می شویم.

شاید این موج جدیدی باشد که به راه افتاده و شاید هم ما شاهد یک عصر «روشنگری» در عهد آکواریوس هستیم یا

هنوز نمی توان بدرستی در این مورد قضاوت کرد. ولی هر چه باشد هم اکنون شاهد رشد نسلی هستیم که آینده همه جانبه‌ای و پُر و پیمانی را درمقابل خود دارد. نسلی که دانش فلسفی، دینی و علمی خود را بکار گرفته است تا عشق مطلوب خود را پیدا کند؛ و در این جستجو به شیوه‌ای عمل می کند که هم از پشتیبانی عهد عتیق برخوردار است و از هم از حمایت عهد جدید.

### گزارشی از سازمان تحقیقاتی آرم



سازمان غیر انتفاعی آرم با فعالیت های مداوم خود، همچنان تلاش تحقیقاتی را دنبال می‌کند.

سازمان آرم، اولین مؤسسه پژوهشی ایرانی است که بر روی درمان نوعی بیماری ژنتیکی بنام H.I.B.M. تمرکز دارد. عوارض این بیماری عضلاتی که متأسفانه در جامعه ما بسیار دیده شده، در دوران کودکی و نوجوانی مطلقاً مشاهده نگردیده و بعد از ۲۰ سالگی با از بین بردن ماهیچه‌های دست و پا، بیمار را در اوج جوانی در عرض مدتی کوتاه به صندلی چرخدار میرساند.

این سازمان با همت دو پزشک بیمار و دردمند و با همیاری خیرخواهان، با هدف پیشگیری از ابتلای این بیماری به سایرین، آغاز بکار نمود و هم اکنون بدنبال شناسانی ژن معیوب، که قدمی بزرگ در این راه بود، کار سنگین ژن‌تراپی را تا رسیدن به درمان، روشن گردیده و تنها مانع موجود هزینه‌های گزاف تحقیقاتی می‌باشد.

سازمان آرم در دو زمینه مختلف: ۱- پیشبرد تحقیقات پزشکی. ۲- جمع آوری اعانه برای ادامه پژوهش‌ها، مسئولیت دشوار خود را ادامه داده و در تله‌تان تلویزیونی که در روز نهم مارچ ۲۰۰۳، نظر ایرانیان را در سرتاسر جهان بخود جلب نمود. این برنامه با همکاری و شرکت هنرمندان و نام‌آوران اجتماع بود که مورد استقبال بسیار قرار گرفت و بار دیگر یادآور حرکت بشردوستانه‌ای در راه سلامت جامعه شد که نتیجه مثبت آن دور از انتظار نخواهد بود.

لابراتوار تحقیقاتی آرم که با پشتیبانی شما یاوران تأسیس شده، قادر است حاملین این ژن معیوب را از طریق تست بزاق دهان مشخص سازد. جا دارد برای سلامتی عزیزان جوان خود، سازمان آرم را حمایت کنیم و فردائی روشن را برای آنها بسازیم.

## بت همیقداش



### معبد سلیمان

#### قدیمی ترین بنای بیت المقدس

##### نصایح و وصیت‌های حضرت داوود

وقتی حضرت داوود دریافت که اجازه ساخت خانه خدا از او گرفته شده، در گردهمایی که همه سران بنی اسرائیل، رؤسای آسیباط، امرا، بزرگان و خدمتگزاران شرکت داشتند، سخنانی چنین فرمود:

«ای قوم من، من داوود پندیشای تصمیم داشتم که خانه خدا را در این شهر بسازم و برای آن نیز تدارک بسیار دیده بودم؛ ولی خداوند مرا گفت:

«چون تو مرد جنگی هستی و خون ریخته‌ای، خانه‌ای به نام من بنا نخواهی کرد».

اما خداوند از تمام خاندان پدرم، مرا بنام پادشاه بنی اسرائیل برگزیده است و از جمیع پسران من، پسر سلیمان را منتخب فرموده که پس از من برکرسی سلطنت بنشیند. او بمن فرمود:

«پسر تو سلیمان، تنها کسی است که خانه و صحن‌های مرا خواهد ساخت».

گرچه سلیمان جوان و ضعیف است و کاری عظیم در پیش دارد؛ تو پسر مطمئن باش که خدا همراه تو خواهد بود تا کامیاب شوی و خانه خدا را خود را چنانکه درباره تو فرموده است، بسازی. من آنچه در توانم بود، برای بنای خانه فراهم آوردم. سنگهای مرغوب، چوبهای سرو و صنوبر، آهن، مس، طلا، نقره و مصالح گرانهای بیشمار را مهیا ساختم که میتوانی آنها را بکاربری».

سپس داوود رو به حاضران کرد و از آنها خواست که در این امر، سلیمان را یاری دهند. در پی سخنانش فرمود که ایشان هم میتوانند با اهدای طلا و سنگهای گرانها برای ساخت خانه خدا شریک خیر باشند. وی پس از نصیحت و وصیت به سلیمان و دیگران، از او خواست که در مملکت داری، طبق موازین و شریعت

حضرت موسی رفتار کند و احکام خدا را پاس دارد.

#### آغاز پادشاهی حضرت سلیمان

پس از درگذشت داوود، در چهارمین سال سلطنت سلیمان و دومین ماه (ایار) به سال ۲۹۲۸ عبری بر فراز کوه موریا در اورشلیم و خرمنگاه ارنان یبوسی که فرشته خدا بر حضرت داوود آشکار شد، بنای خانه خدا آغاز گشت. به این منظور؛ سلیمان، حیرام حاکم صور (از شهرهای لبنان) را که از دوستان نزدیک پدرش بود، به همکاری فرا خواند.

برابر پیمان سلیمان و حیرام، سلیمان متعهد شد که بخشی از روغن و گندم مورد نیاز مردم حیرام را فراهم آورد و حیرام هم بر آن شد تا چوب درختان سرو آزاد و صنوبر صور را که به استحکام و قابلیت نجاری بسیار مشهور بود، از راه دریا به بندر حيفا بفرستد. همچنین برای گماشت کارگر، معمار، استاد و هنرمندان لبنانی که در نجاری، مسگری، منبت کاری و سنگ تراشی ماهر بودند، موافقت شد.

نخستین کار سلیمان، گسیل یک گروه سی هزار نفره کارگران اجباری به لبنان و تقسیم آنها به سه گروه ده هزار نفری بود که هر ده هزار نفر برای یک ماه کار میکردند و دو ماه هم برای مرخصی میان خانواده هایشان بسر میبردند. نیز گروهی هفتاد هزار نفری را ویژه حمل و نقل کرده بودند و هشتاد هزار نفر به حفاری سنگ از کوه مشغول بودند.

سه هزار و سیصد نفر سرکارگر و کارفرمای ارشد هم برگزیده شدند که تا پایان بنای خانه خداوند، ساخت قصرها، دیوار اورشلیم و مرمت دیگر نقاط فعالیت داشتند.

برای هزینه ساخت بت همیقداش و بناهای دیگر تدابیری اندیشیده بودند که مهمترین آنها مالیاتهای سنگین بر کشاورزان، به کارگیری شماری از کارگران اجباری برای چهار ماه در سال (هرفصل یک ماه) و قرارداد با حکام و تجار کشورهای همسایه بود. یکی از هنرمندان معبد سلیمان، حیرام از خاندان نفتالی (همنام با حیرام شاه صور) بود.

این استاد بی همتا بخدمت سلیمان فرا خوانده شد و مسئولیت کارهای فلزی، مسگری و برنزکاری به او واگذار شد. از مهمترین آثار خلق شده وی، دو ستون باشکوه برابر در ورودی ایوان شرقی است که دو سوی در تالار بت همیقداش نصب شده بود.

نخست، این دو ستون یکپارچه از مس بطول تقریبی ۱۸ و قطر ۴ متر به طور استوانه ریخته شده بود که به دوبخش مساوی و هریک بطول ۱۸ اما برابر با ۹ متر تقسیم شد.



پس از نصب ستونها برای هرکدام نامی برگزیدند که مفهوم عمیق عرفانی می‌داشت.

ستون راست را یاخین نام نهادند که بمعنای «برقرار و استوار» و مظهر استواری قانون ابدی خدا (تورات و آئین یهودیت) بوده است.

ستون چپ را بوعز نامیدند که آمیزه‌ای از دو واژه عبری «بو» و «عز» به مفهوم «قدرت در آن است» که نماد اقتدار ملت در سایه احترام و اطاعت از فرمانهای تورات است.

دو سر ستون تاج مانند بشکل نیم گره و ارتفاع ۲/۵ متر از مس ریخته شده بر بالای ستونها نصب گشت. برای آذین آنها از تورهای مشبک مسین فراز سطح جانبی‌شان، مانند دسته گل‌های زنجیری بصورت گلکاری استفاده شد. بالای سر ستونها کنار این پیرایه‌ها، دویست گل اناری شکل در دو ردیف اتصال ستون بکار رفته، همه آرایه‌های ستونها و سرستونها یکسان بودند.

#### آثاری که حیرام آفرید

از شاهکارهای این هنرمند، استخری بود برای غسل و شستشوی مذهبی کهنیم (کاهنان) بشکل دایره و گنجایش تقریبی ۲۵ متر مکعب از مس که با تزئینات کناری آن یکپارچه ریخته شده بود.

این استخر پشت دوازده پایه گاوی شکل قرار گرفته و جای هر سه گاو در چهار جهت اصلی با زاویه ۹۰ درجه بود؛ در حالیکه صورتشان بسوی خارج استخر نهاده شده بود.

برای شستشوی متعلقات قربانی‌های سوختنی از ۱۰ حوضچه، هریک با گنجایش یک متر مکعب از جنس مس استفاده می‌شد.

ده عدد شمعدان و ده عدد میز طلا ساخته شد که هر پنج عدد شمعدان و میز در دوسوی هخال (محراب) درون معبد قرار داشت. یک مذبح مسین مربع شکل به ضلع ۹ متر، ارتفاع تقریبی ۵ متر برای نهادن قربانی‌های سوختنی و آردی بکار میرفت. حیرام ابزار بسیار دیگری هم مانند کاسه، مجمر، چراغدان، خاک انداز، انبر و قاشق از طلای خالص ساخته بود.

#### جزئیات ساختمان بت همیقداش

ساخت معبد سلیمان در چهارصد و هشتادمین سال خروج بنی اسرائیل از مصر آغاز شد که ساختمان مستطیلی بطول تقریبی ۳۰، عرض ۱۰ و ارتفاع ۱۵ متر در سه طبقه برصحن مستطیلی میبود.

در ورودی اصلی شرق معبد با دو ستون در دوسوی آن و در ورودی طبقات و اتاقهای دالان‌وار در اطراف معبد، سمت راست بنا قرار گرفته بود.

طراحی پنجره‌های معبد چنان بود که از درون کوچکتر و از بیرون بزرگتر و پهنتر بودند. به تفسیری؛ مفهوم پنجره‌ها این بود که خلاف پنجره‌های عادی که نور را از خارج بداخل خانه می‌رسانند، به نور نیازی نداشت و آنرا نور جلال الهی از درون بی بیرون می‌افروخت.

سنگهای دیوارهای معبد در محل استخراج دقیقاً به اندازه‌های مورد نیاز بریده شده و در خود ساختمان بکار برد افزار فلزی برهم سوار می‌شدند تا هیچ آوای خارجی، آرامش خانه خدا را برهم نزنند و حرمت و قداست خانه خدا حفظ شود. نیز همین فلزات برای ساخت ابزار و سلاح‌های جنگی مانند نیزه و شمشیر بکار میرفت و از جهت احترام و حفظ صلح در ساختن معبد نمی‌بایست از آن استفاده شود. برای بریدن سنگها از کرمی ویژه و شگفت بنام شامیر استفاده میشد که ترشحات اسیدی و نیروی تشعشع داشت و باگذر از جاهای مورد نظر شیارهایی پدید آورده سنگها را میبرد.

#### تزئینات درون بت همیقداش

برای تزئینات درونی معبد، سقف و دیواره داخلی را با تخته‌هایی از سرو آزاد پوشانده و برسطح آنها هنرمندان منتکار، زیباترین شمایل را از گل و گیاه و تصویر فرشتگان آفریده بودند.

تمام کف را با چوب صنوبر فرش کرده، پوششهای چوبی خانه خدا با طلای ناب روکش شده بود.

درون معبد محرابی بطول، عرض و ارتفاع ۱۰ متر با پوششی از طلا ساخته و با زنجیرهای طلا مهار شده بود. درهای محراب از چوب زیتون با نقشهائی کنده شده بودند که پرده‌های طرحدار کتانی، قدس الاقداس را از دیگر قسمت‌های محراب جدا کرده بودند.

در محراب از دو فرشته با بالهای گسترده به چوب زیتون و بلندی ۵ متر ساخته شده بود. طول بال آنها ۵ متر و پوشش آن از طلا بوده، کنار هم درون و فراز محراب جا داشتند.

#### افتتاح بت همیقداش

پس از گذشت هفت سال و تلاش بی وقف هزاران نفر، ساختمان بت همیقداش آماده شد.

نخستین کار سلیمان، بردن همه موقوفات پدرش داوود

بداخل خزانن این معبد بود.

در ماه تیشری و اولین روز عید سایبان یا سوکوت طی مراسمی خاص، کلیه بزرگان و رؤسای اسباط، امرا، شخصیت های مهم اجتماعی و بیشماری از مردم با کمک لایوان، صندوق عهد و همه ایزار مقدس را به بت همیقداش منتقل کردند. کهنیم (کاهنان) صندوق را در محراب خانه خدا (قدس الاقداس) زیر بالهای فرشتگان نهادند.

آنچه در صندوق خدا نگاهداری میشد عبارتند از: الواح سنگی ده فرمان اولیه تورات که حضرت موسی از کوه سینا برای بنی اسرائیل به ارمغان آورده و شکسته بود، عصای حضرت موسی، پیمانهای از مائده آسمانی (مان)، عصای آقرون (هارون) که در واقعهای برای اثبات حقانیت او به معجزه الهی سطح آن شکفته بود و یکی از سیزده جلد طومارهای تورات که موسی (ع) نوشته بود، کنار صندوق عهد در خیال (بخشی از محراب) قرار داشتند. کسی جز کاهن بزرگ (کهن گادول) حق ورود به قدس الاقداس را نداشت و او هم تنها چهاربار در سال که کیپور یا روز کفاره میبود، وارد میشد و به نیایش و اجرای مراسم میپرداخت.

آنین باشکوه گشایش در ۱۴ روز برگزار و بیش از ۲۲ هزار گاو و ۱۲۰ هزار گوسفند ذبح شد. مذبح مسین که برای قربانی سوختنی تهیه شده بود لحظه‌ای تهی نمی ماند و قربانی های سوختنی، هدایای آردی و پیه ذبایح در آن نمی گنجید. پارهای از لایوان که جامه کتانی دربر داشتند به سرپرستی آساف در شرق مذبح گرنا مینواختند و با نوای موزون و هماهنگ در حمد و تسبیح خداوند، آوازی بلند و یکصدا می خواندند. پس از آن سلیمان کنار مذبح آمد و درحضور جماعت زانو زده دستهای خود را به سوی آسمان برافراشت و با دعا و نیایش چنین گفت:

«کنون ای خدا-ای من، دیدگان تو سوی این جماعت است و گوشهای تو به دعاهائی که در این مکان گفته شود، شنواست. من با صداقت و ایمان کامل، خانه‌ای برایت ساختم تا جلال و نور تو در آن همواره ساکن شود. تضرع بندهات و بنی اسرائیل را که سوی این مکان دعا می کنند بشنو و چون شنیدی استجابت و عفو نما».

چون سلیمان از دعا و تضرع نزد خدا فارغ شد، با آوای بلند جماعت را دعا کرد و در پایان چنین فرمود:

«تمام مردم جهان بدانند که خداوند عالم یکی است و دیگری ندارد».

سلیمان به آرزوی دیرینه خود و پدرش داوود به نحو احسن جامه عمل پوشاند. از آن زمان اورشلیم بنام قبله و مرکز مذهبی یهودیت شکل گرفت و هر یهودی موظف بود که سه بار درسال از

دورترین نقاط سرزمین یهودا و اسرائیل به زیارت خانه خدا برود و قربانی تقدیم کند.

### معبد سلیمان پس از سلیمان

پس از احداث سرزمین مقدس دیری نپائید که آوازه معبد سلیمان و علم او عالمگیر شد، چنانکه سران دیگر کشورها و شخصیت های اقصی نقاط عالم همانند ملکه سبا برآن شدند که برای دیدن معبد وی بار سفر بندند و راهی اورشلیم شوند. وقتی ملکه سبا بحضور او شرفیاب شد و تمام حکمتش را یعنی، طعام سفره، مجالس و بندگان، نظام و جامه خادمان و ساقیان، بناهایش و به ویژه بت همیقداش را نگریست، دگرگونی عجیبی وجودش را فرا گرفت و به سلیمان چنین گفت:

«آوازه کارها و حکمت تو را که در ولایت خود شنیدم، می بینم حقیقت است؛ اما تا نیامدم و بچشمانم ندیدم، باور نکردم و اینک که نگریستم، می اندیشم آنچه بمن گفته‌اند، بسیار کم بوده است؛ زیرا حکمت و سعادت تو از آنچه شنیده بودم، فزون است. خوشا بحال ملت تو که اکنون با تو هستند و از حکمت فیض میبرند».

متبارک باد خدا-ایت که حامی تو است و تو را بر تخت پادشاهی این قوم نشانده است».

حضرت سلیمان چهل سال با شکوه، عظمت و اقتدار تمام بر اورشلیم پادشاهی کرد. در دوران حکومتش صلح بر سرزمین مقدس حکمفرما بود و مردم از آرامش و آسایش کامل برخوردار بودند. پس از رحلت وی، طی دوره‌ای سیصد ساله، ۲۷ حاکم از خاندان داوود توانستند به رهبری برسند؛ ولی برای بی کفایتی حکام، ظلم، بیعدالتی و شرارتهای آنها و دوری بنی اسرائیل از خدا-ای موسی و احکامش، زمینه فروپاشی ملت و قوت دشمنان فراهم شده، نهال ویرانی و اسارت در ایشان بارور شد. امروز پس از گذشت بیش از ۲۶۰۰ سال ازاین واقعه وماندن ویرانی های بت همیقداش با کمی تعمق میتوان به ژرفای این شکوه و نیز فاجعه گالوت و خرابی بت همیقداش پی برد.

### آغاز ویرانی بت همیقداش

بخت النصر فرزند نبولسیر و نوه آشوربانیپال را در سال ۶۰۵ ق.م. مأمور نبرد با نخوه فرعون مصر کرد. پس از پیروزی برمصر، گذشت یکسال و مرگ نبولسیر، بیدرنگ بخت النصر امور را در دست گرفت و به پادشاهی بابل گماشته شد. در آن زمان یهوایخیم بر اورشلیم حکومت میکرد. ارمیا که از کاهنانش میبود، پیوسته یهوایخیم را برای سازش و روابط دوستانه با بال سفارش میکرد؛ اما



او به سخنانش توجه نمیکرد و بیشتر مایل بود که با مصر یا دشمن بابل پیوند داشته باشد.

بخت النصر در هفتمین سال پادشاهی اش پسال ۵۹۷ پیش از میلاد، برابر یازدهمین سال پادشاهی یهوایخیم پادشاه بابل، دشمنان دیرینه سرزمین یهودا و اسرائیل را پس از یک سازماندهی و تشکل لشگری مرکب از سپاهیان آرامی، موآب و عمون به کشور یهودا روانه ساخت و خودش هم با سپاهیان بابلی به اورشلیم تاخت. این حمله باعث شکست و درگذشت یهوایخیم شد. بخت النصر بیدرنگ یهوایکین ۱۸ ساله را بجای پدر، حاکم دست نشانده بر شاه اورشلیم کرد.

پس از سه سال بواسطه دوستی اورشلیم با مصر که هنوز هم بزرگترین دشمنان بابل بشمار می آمد، لشکریان بخت النصر برای دومین بار به اورشلیم تاختند و آثار نفیس و ارزشمند خانه خدا را به یغما برده، یهوایکین را با مادرش و بیش از ده هزار نفر از مردم، اسیر و روانه بابل کردند. پس از کشته شدن یهوایکین، صدقیا عموی وی که ۲۱

سال بیشتر نداشت و نوه دختری ارمیای نبی بود، از سوی پادشاه بابل و پس از ادای سوگند وفاداری به بابل به پادشاهی اورشلیم گماشته شد. پس از گذشت ۱۱ سال و برای شرارت، بی توجهی به متن قرارداد و گرایش بسوی مصر، پادشاه بابل سومین بار حمله خود را در نهم ماه تموز یا ۵۸۶ ق.م. به اورشلیم انجام داد.

بر اثر این حمله بت همیقداش بطور کامل ویران شد و بیش از هفتاد هزار نفر از مردم و علما، دانیال نبی و صدقیا اسیر و به بابل برده شدند.

پس از شکست صدقیا، پسرانش را کلدانیان در برابرش کشتند و خودش را هم نابینا کرده به زنجیر کشیده با سردارانش به بابل بردند.

سرگذشت تیره و غم انگیز پادشاهی خاندان داوود چنین پایان گرفت که کلدانیان کینه تور انتقام سوگند شکنی صدقیا از بخت النصر اجازه ویرانی معبد را خواستند و پس از موافقت شاه بابل فرمان خرابی را به نیوررادان یکی از سردارانش که رئیس دژخیمان بود وانهاد و او رهسپار اورشلیم شد.

بودند. بعد از گذشت ۶۰ سال از این ماجرا، من هنوز قیافه های غمگین فرانسویها را بخاطر دارم. قیافه های غمگین یهودیان در فراتسه امروز بی شباهت به قیافه های پارسیان که ۶۰ سال پیش دیده بودم نیست. فرانسویها فراموش کرده اند و از یاد برده اند که مورد تحقیر و ترور قرار گرفتن چه نامطلوب و ناخوشایند است. آنان نمیدانند که عملیات آنان نسبت به یهودیان بیشرمانه است. آنان نمیدانند که ساکت نشستن و بی تفاوت بودن نسبت به ترور در مورد همسایگان یهودی خود منجر به تحطاط اخلاقی و فساد جامعه شان خواهد شد.

فرانسویها برادری و محبت را فقط برای خود میخوانند و اجرای آنرا در مورد دیگران فراموش کرده اند. آنان فراموش کرده اند که ملتی که فاقد سیرت اخلاقی باشد، محکوم به زوال خواهد شد.

فرانسویان باید بدانند هماتطوری که کشور سوئیس یک مسئله مجهول در آلمان نازی بود، فرانسویان امروز بنحوی پاره ای از مشکل مبارزه با تروریسم شده اند. در حالیکه آنان بی تفاوتانه شاهد حمله و ترور علیه یهودیان کشور خود هستند، باید این را بخاطر داشته باشند که چگونه نامردانه به آلمان نازی اجازه دادند که کشور چکسلواکی را مورد تجاوز قرار دهد. غافل از اینکه در زمانی کوتاه خود نیز در زیر سلطه نازیها در خواهند آمد.

من از ابزار اهانت نسبت به فراتسه اظهار تأسف میکنم. ولی ما آمریکائی ها دو بار جوقان خود را بخاطر فراتسه قربانی کردیم و این موضوعی است که نمیتوان آنرا فراموش کرد.

من از تمام آمریکائی های مسئول و اصیل میخوام که در تحریم فراتسه شرکت کنند. امیدوارم عده زیادی از شما بمن ملحق شوید.



آزادی  
برابری و برادری

تحریم فرانسه

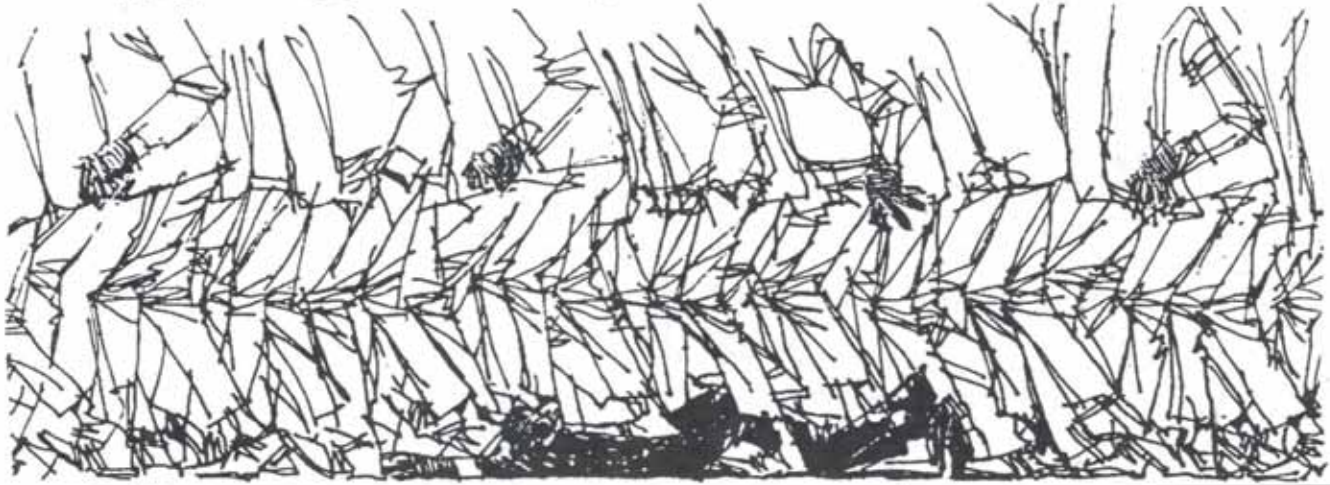
نوشته: سناتور ژوزف لیبرمن

آزادی، برابری و برادری، آیا ملت فراتسه این شعارها را از یاد برده اند؟ تحمل و بی تفاوتی و خاموش بودن فرانسویان در مورد حمله های ترور و وحشت بر علیه یهودیان فراتسه بخوبی نمودار از زوال اخلاق و سرشت بشری در جامعه فراتسه می باشد.

فرانسویها فراموش کرده اند که ۲۰۰ سال و اندی پیش مردم محنت زده فراتسه بر علیه ظلم و استبداد، دست به شورش زده و برای بدست آوردن آزادی، برابری و برادری جنگیدند. در نتیجه برابری در برابر قانون را برای تمام جامعه فراتسه خولستار شدند. ولی امروز یهودیان فراتسه از برابری برخوردار نیستند.

فرانسویها فراموش کرده اند، ولی من بخوبی بیاد دارم و هنوز در خاطر من است آن قیافه غم زده و قلب شکسته پارسیان که با چشمان اشک آلود و نگاه نفرت زده شاهد رژه رفتن پیروزمندانه چکمه پوشان نازی

# عدم کتمان هویت



یهودی روی علامت شناسانیم مانند یکی از ستارگان پرچم آمریکا که روی هر کامیون ارتشی نقش بسته نمودار بود.

چند روزی بعد از ورود به عربستان کشیش گردان، بمن نزدیک شد و گفت خبیر محرمانه‌ای برایت دارم. او گفت یهودیان برای یکی از اعیاد خود گردهمایی دارند و کلمه سیمکاتورو را به زبان آورد و اضافه کرد که اگر می‌خواهی به آنها ملحق شوی آنها در ساعت ۶ بعد از ظهر در پایگاه هوایی ویران جمع میشوند. منظور او از سیمکاتورو، سیمحا تورا بود.

مراسم با کمال احتیاط و پوشیدگی در یک اطاق بدون پنجره ساختمان انجام شد. ربائی که باعث شده بود ما دورهم جمع شویم مراسم را خیلی ساده و شیرین برگزار کرد. ما نمیتوانستیم آواز بلند سر بدهیم و یا به پایکوبی و رقص بپردازیم. ولی ربای موفق شده بود که بطری شراب مخصوص کارخانه مشهوری در آمریکا را همراه بیاورد. من معمولا شراب این کارخانه را دوست ندارم ولی در آنشب برای من همان مزه شرابیهای شب شبات و پسح را داد. روح من با نوشیدن این نوشابه حرام

مختلف ارتش ما، یهودیان حضور دارند و با توجه بمسئولیت و تجربه آنها حضور آنها در جنگ خلیج قطعی است. بهتر است شاه روی خود را برگرداند و با ورود آنها بعربستان موافقت کند. ملک فهد با توجه به اشغال کویت توسط عراق و حضور سربازان عراقی در مرزهای عربستان با پیشنهاد وزیر دفاع موافقت کرد لذا ما رهسپار منطقه شدیم. ولی هنوز موضوع علامت شناسانی حل نشده بود. وزارت دفاع بیم آن داشت هرگاه یک سرباز یهودی آمریکائی در عراق دستگیر شود مسلماً با او رفتار ناهنجار خواهند کرد لذا پیشنهاد شد که بجای کلمه یهودی نوشته شود پروتستان «ب» باین ترتیب سرباز و یا افسر یهودی با این علامت شناخته میشود. من با این عقیده موافق نبودم و تصمیم گرفتم علامت شناسانیم با ذکر یهودی باقی بماند. چون در نظر گرفتم هرگاه گرفتار شدم دردست خدا خواهم بود. تغییر علامت شناسانیم بمنزله نفی مذهب بود و من نمیتوانستم آنرا هضم کنم.

من در ماه سپتامبر ۱۹۹۰ برای دفاع از کشوری که به یهودیان اجازه ورود نمیدهد، عازم عربستان سعودی شدم. کلمه

مایکل نیولاند، سرباز ارتش آمریکا برای جنگ با عراق که به جنگ خلیج معروف است به عربستان سعودی اعزام میگردد. او یک یهودی است که میگوید علامت شناسانیم مرا وادار کرده که یهودی بودنمان را باز شناسانم.

در پائیز ۱۹۹۰ احتمال جنگ در کویت و عربستان سعودی قوت میگرفت. من که یک سروان ارتش بودم و بیش از دهسال مسئولیت تعمیر و آزمایش هلیکوپترهای نظامی را بمعهد داشتم، یادداشتی دریافت نمودم که بموجب آن به هنگ پیاده نظام که در خلیج فارس حضور داشت و برای جنگ خلیج آماده میشد منتقل گردم و با توجه بضایط ارتش من باید علامت شناسانیم را بگردن داشته باشم. علامتی که علاوه بر نامم، مذهب نیز روی آن حک شده (علت ذکر مذهب یهودی در علامت شناسانی سربازان و یا افسران یهودی بمنظور اجرای مراسم مذهبی است در صورت تلف شدن آنها در حین وظیفه).

در آن زمان، ورود یهودیان به عربستان سعودی ممنوع بود. ولی وزیر دفاع آمریکا به ملک فهد، پادشاه عربستان سعودی اطلاع داده بود که در رده های



گرم شد و خاطرات گذشتهام را بنظرم آورد. ما سربازان یهودی حاضر در این جنگ هیچکدام همدیگر را در این کشور بیگانه نمی شناختیم ولی در همین فرصت کوتاه همه ما احساس کردیم در خانه خودمان هستیم.

بنظر من فقط آمریکائیان هستند که دل و جرأت برپائی جشن سیمحاتورا را زیر دماغ سعودی ها دارند. تجاهل دیگران و احساس غرور مثل یک سیم خاردار در درون من بهم می پیچیدند. برپائی جشن یک عید یهودی در این مکان؟ من در آنشب به آمریکائی بودنم بیشتر افتخار کردم. سپاس از این آزادی که بما ارزانی شده است.

اگر چه من بیش از یک هفته نبودم که در عربستان سعودی بودم ولی خیلی زود پی بردم چه محدودیت هائی در این کشور حکمفرماست. بزودی همه چیز سرو سامان گرفت و من موفق شدم مجدداً در مراسم جشن حنوکا شرکت کنم. شاید این تصادف و یا خواسته خدا بود که یک سرهنگ یهودی مسئول آگاهی قسمت ما باشد و او بود که پیام گردهمائی یهودیان را بسرعت بااطلاع ما میرساند. هرگاه این سرهنگ غیریهودی بود شاید باین مسائل اهمیت زیادی نمیداد.

برای برپائی جشن حنوکا وارد چادر بزرگی شدم. اولین چیزی که در این چادر بچشم ما خورد مقدار متناهی مواد غذایی، بسته های شیرینی و مضحک تر از همه قوطی های Gefilte Fush بود اگر چه باد خشکی در چادر ما می وزید ولی احساس این برپائی جشن حنوکا برای ما خوشحال کننده بود. ربای دربار حنوکا و سربازان جنگجوی ماکابی و جنگ آنها برعلیه ستمگران که هزاران سال قبل بوجود پیوسته است صحبت کرده و برای او مشکل نبود که آن نبرد را با جنگ امروز ما مرتبط



کند. سخنان او در آن چادر بما این احساس را داد که ما نیز چون جنگجویان ماکابی هستیم و اگر قرار است از میان برویم چه بهتر در جنگ علیه زور کشته شویم.

ما با روشن کردن شمع ها، خدای یگانه را با قرائت براخای مخصوص ستودیم. آن خدائی که بما دستور روشن کردن شمع ها را داد. براخای دوم را بخاطر معجزات الهی با آواز سرودیم (در آنروزها و امروز) و چون شب اول حنوکا بود براخای شحیانو را با آواز بلند خواندیم و خداوند را برای زنده نگهداشتنمان و برای رسیدن به این فصل ستودیم. ما میدانستیم که جنگ قریب الوقوع است و گزارش های مربوط به امکان کشته شدن عده زیادی از سربازان در صورت استفاده از موشکهای حامل مواد کشنده شیمیائی بما رسیده بود. و طبق برآورد مامورین آگاهی امکان داشت عده تلفات به ۱۲۵۰۰ نفر برسد. وقتی من این رقم را شنیدم با خودم گفتم یعنی یک Division. روی صندلی ام نشستم درحالیکه سه قوطی Gefilte Fish روی پایم بود و سه نامه ای که بسربازان یهودی داده بودند در جیب.

ما در بیابان بودیم و عازم جنگ ولی با ترنم خاص خدائی را که اجداد ما را در جنگ نجات بخشیده است می ستودیم. آمادگی تانکها و اسلحه هایمان برای نبرد از نظر من بمنزله صیصیت و کتاب دعای آماده در کنیسا بود.

آن جنوکا در بیابان عزم مرا برای ارتباط مجدد با دنیای یهودیت راسخ تر کرد. احساس میکردم اعتقاد مذهبی من نیروی بیشتری می بخشد. هر سربازی بشما خواهد گفت که تحت آن شرایط هیچ خدانشناسی در سوراخ روباه وجود ندارد و من خوب میدانم که در این نبرد چقدر بخدای خودم دل بسته ام. شاید مضحک بنظر میرسد ولی همه ما تمام خوراکی های روی میز را پاک کردیم.

همه ما با تاریخمان آشنا شده بودیم و همه ما آگاه بودیم که بعنوان سرباز چه وظیفه خطیری بعهده داریم و اجداد ما چگونه با زور مبارزه کردند.

یکی از سربازان در کنار من در حالیکه بچیزی نظاره میکرد با انگشتانش علامت شناسائی اش را زیر پیراهنش لمس میکرد. از او پرسیدم تو در مورد علامت شناسائی ات چکار کردی؟

او در حالت سکوت علامت را که یک مستطیل فلزی بود و به زنجیری بسته بود بیرون کشید و جلوی من گرفت که آنرا بخوانم. علامت او مثل علامت من کلمه یهودی را زیر اسمش داشت. من اطمینان دارم آن بسته که علامت پروتستان «ب» بجای یهودی روی آن حک شده دست نخورده بهمان صورت در انبار ارتش باقیمانده زیرا هیچ سرباز یهودی حاضر نشده بود هویت خود را کتمان کند.

یادی از گذشته



# ماجرای سبیل

## و سانسور بی دلیل

از: نوراله خرازی (نوری)

«... جوک و لطیفه اثری هنری همدیاف شعر و عزل و موسیقی و مجسمه سازی و سایر هنرهای ظریفه است ولی در نظر خیلی از ما قرب و منزلتی ندارد و از گفتن یا شنیدن آن اکراه داریم و تکرار آنرا مادون شأن خود می پنداریم و خیال میکنیم گفتن آن ما را پیش دیگران سبک خواهد کرد...»

صاحب نظران برآنند که سبیل دتهای بیش از سایر سبیل ها برای صاحب خود مرارت و ملال آورد و شرمسار کند چون به هنگام خوردن آبگوشت گاه موها در کاسه فرو رود و چرب شود و ترشح کند و رسوائی ببار آورد و حریفان را به خنده اندازد و او را انگشت نما کند و شرمساری آورد. گروهی براین عقیده‌اند که اصطلاح چرب کردن سبیل از این ماجرا سرچشمه میگیرد ولیکن ثبوت این امر مسجل نباشد و المعنی فی بطن الراوی. و اما سبیل چخماقی دو گوشه آن همچون کژدم جزار سیاه، نیش های خود را برافرازد و گاه رعب و وحشت در دل بیننده ایجاد کنند و او را به تعظیم و تکریم و خضوع و خشوع وادارند... الخ.

بعد از اتمام این نوشته آنرا با امضای سبزقبا به شاد روان ابوالقاسم حالت که تا چند سال مدیر داخلی روزنامه توفیق بود، سپردم.

آن روزها سانسور شدید مطبوعات برقرار بود و اداره سانسور را اداره نگارش میخواندند و خیلی از نوشته‌ها به آن دایره ارائه میشد که بعداز مرور مَهر «روا» یعنی تصویب را روی صفحات آن بزنند ولی اگر مأمور سانسور آنرا نمی پسندید و برخلاف مصالح (!) مملکت می پنداشت، آنرا رد میکرد و روزنامه حق چاپ کردن آنرا نداشت و اگر چاپ میشد شهربانی چوب در آستین صاحبان روزنامه یا مجله میکرد.

متصدی اداره سانسور بعداز خواندن نوشته من به ابوالقاسم حالت پرخاش میکند که این مردیکه پفیوز که مقاله انواع سبیل را برای چاپ داده و خیال میکند خرگبر آورده است مگر سرش به تنش سنگینی میکند یا میخواهد روانه زندان شود؟

اعلیحضرت همایونی (رضا شاه)

ما زیاد قُرب و منزلتی ندارد و از گفتن آن اکراه داریم و آنرا مادون شأن خود میدانیم و اغلب فراموش میکنیم باهم خندیدن (نه بهم خندیدن) لذتی دسته جمعی است و موقتاً اختلاف طبقاتی را از یاد میبرد. جالب اینجاست که برای تبسم و خندیدن ما فقط ۱۲ عضو صورت را بکار میبریم ولی برای اخم کردن و رو ترش کردن و گریه ۲۳ عضو لازم است!

x x x

از دوره دبیرستان من گاهگاه نوشته‌های فکاهی کوتاهی را برای روزنامه توفیق میفرستادم.

یک روز بفکرم رسید شترین کاری کنم و به سبک انشاء کلیه و دمنه مقاله‌ای برای توفیق بفرستم. تا آنجا که بیاد دارم چند سطر اول آن از این قرار بود:

بدان ای پسر که سبیل آدمیان برچند نوع است: سبیل دتهای، سبیل چخماقی و سبیل قیطانی و سبیل گوش تا گوش و ایضاً سبیل های غریبه و ترسناک.

ما هم لبخند داریم و هم نوشند و زهرخند و پوزخند و حتی ریشخند. (غیر از زهرخند) خنده بهر صورتی باشد دل را از شادی سرشار و غم و اندوه را مهار میکند. چه خوش گفته است شوخ چشمی که مزاج بهترین (Tranquizer) و قرص مسکن است که عوارض جنبی هم ندارد. اصولاً جوک یک خنده منجمدی است بروی زبان ما درحال انتظار و وقتی آنرا میشنویم یا به دیگران میگوئیم، ذوب میشود و روحمان را پُر نشاط و کاممان را شیرین میکند.

آمریکائی‌ها میگویند خوردن روزی یک سیب (نه سیب زمینی) پزشک را از ما دور میکند. شاید بتوان گفت شنیدن یک جوک و لطیفه و گفته‌ای مزاح آمیز هم همین خاصیت را دارد. بنده از کودکی خاطرخواه و مجذوب جوک و لطیفه و نقاشی و موسیقی و معماری و سایر هنرهای ظریفه بوده‌ام.

این هنری است که بعللی در چشم



ولی چطور ممکن است گذشته خودمان را فراموش کنیم.

گنجینه خاطرات تلخ و شیرین ما در گذشته است نه در آینده. یاد آن روزها بخیر.

سخنی آنان فضای بزم را اشباع میکرد و مشام جان را معطر میساخت.

بعضی ها میگویند گذشته یک چک باطله است و آینده حواله‌ای است که معلوم نیست وصول شود و باید حال را چسبید و گذشته را فراموش کرد و نگران آینده بود.

اواحن فدا سبیل دتهای دارند و سپهید امیر احمدی و بعضی از همقطاران او سبیل هایشان چخماقی است و این توهینی است به سران کشور. به این احمق بگو اگر از این (... ) خوردن ها و غلط‌های زیادی دست برندارد، شهربانی سبیل او را دود خواهد داد و روانه هَلَفَدونی خواهد شد.

ابوالقاسم حالت با خنده میگوید قربان این پسره شانزده هفده سال بیشتر ندارد و شاگرد مدرسه است و هنوز دهانش بوی شیر میدهد و ابتدا هدفش توهین به مقامات مربوطه و سبیل‌داران عالمقام کشور نبوده است.

متصدی سانسور کم و بیش قانع میشود و نوشته را بدون مهر روا (تصویب) به حالت برمیکرداند و میگوید در اینجا سن مطرح نیست. به این گوساله ۱۷ ساله بگو اگر میخواهد به ۱۸ سالگی برسد، مواظب قلم خودش باشد وگرنه قلم پایش را خواهند شکست و مادرش را به عزایش خواهند نشاند.

بهرحال سن کم من باعث شد که از خطر زندان رفتن نجات پیدا کنم و شهربانی سبیل مرا دود ندهد (گر چه آن روزها هنوز سبیلی نداشتم).

x x x

برادران توفیق و پدر بزرگشان شادروان حسین توفیق در تشویق من به قلم زنی سهم بسزائی دارند و من همیشه توفیق خود را مدیون خانواده توفیق دانستم.

آنها جوجه نویسندگان تازه کار را با آغوش باز در جلسات هفتگی خود راه میدادند و ما در محضر گروهی از شاعران و نویسندگان و نغمه‌سرایان و طنزنویسان استخوان‌دار و چیره دست، خوشه چین خرمن دانش آنان بودیم و رایحه دلایز شعر و لطیفه و حلاوت حاضر جوابی و شیرین

## سازمان هداسا، گروه حیفا

به اطلاع میرساند که شب نشینی سالیانه گروه در تاریخ ۹ فوریه ۲۰۰۳ در هتل بورلی ویلشر با شرکت ۶۰۰ نفر از افراد خیر جامعه برگزار گردید.

برنامه جشن با سخنرانی آقای Dairoi Suissa و نمایش مد لباس توسط طراح اسرائیلی Pnina Tomai و آواز خواننده اسرائیلی Efrat Rotem و ارکستر Claude Afota با استقبال فراوان حاضران برگزار گردید. تمامی درآمد حاصله به حساب بخش اوژتس بیمارستان هداسا در اورشلیم منظور گردید.

سازمان هداسا، گروه حیفا نیز گزارش داده است که جشن مورخ ۳ نوامبر ۲۰۰۲ هداسا مربوط به کل هداسای کالیفرنیا جنوبی بوده و تقدیر از خانم Jean Habelson و همچنین جمع آوری مبلغ یک میلیون و پانصد هزار دلار برای سازمان هداسا که بدینوسیله خبر تصحیح میشود.

## بنیاد مگبیت

انتشار مجدد نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی را تبریک و تهنیت گفته فرارسیدن عید پسخ را به همه همکیشان عزیز شادباش می گوید.

ضیافت سالانه بنیاد مگبیت  
بمناسبت

پنجاه و پنجمین سالروز استقلال  
کشور اسرائیل

روز یکشنبه یازدهم ماه می ۲۰۰۳ در هتل بورلی هیلتون برگزار میگردد

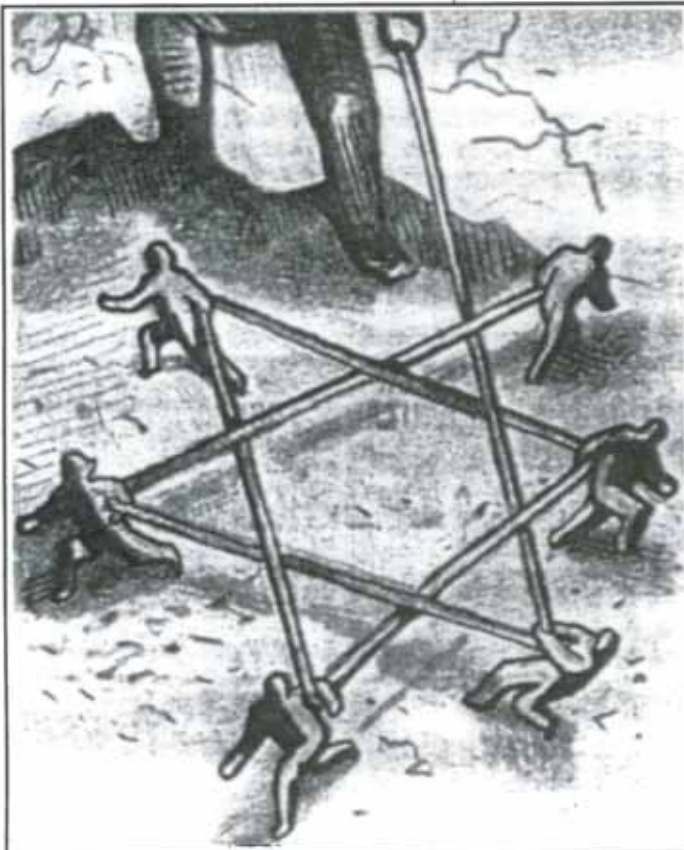
# رویاری با مردان عرب

داستان سفر و سرگردانی من  
در جاده ای دور افتاده  
ماشین خراب ، هفت تیر پر  
و رویاری  
با مردان عرب

نوشته: دیوید ویس

استاد طب پیشگیری در دانشگاه عبری اورشلیم

برگردان: پروانه یوسفزاده



در آوردم و فشنگ ها را واری کردم. همیشه اولین خانه را خالی می گذاشتم تا حادثه ناگواری رخ ندهد و گلوله های تصادفی شلیک نشود. آنرا روی ماشین در دسترس نهاده و با چراغ قوه قلمی جیبم که باتریش روبزوال بود شروع به بررسی موتور کردم ... اما حواسم جای دیگر بود. با نگرانی و دلهره بوضع خود در آن تاریکی می اندیشیدم. چقدر مسخره بود، بخاطر یک ربع زودتر رسیدن، به کوره راه زدم و خودم را در وسط بیابان سرگردان کردم بدون تلفن یا وسیله حفاظتی، فقط با یک هفت تیر پر ... بفکر فرو رفتم ...

آن زمان که هفت تیر را خریدم در کالیفرنیا زندگی میکردم. روزهایی بود که بخاطر بحران موشکی کوبا خطر جنگ با شوروی احساس میشد. دست راستی ها جبهه گرفته و با هیاهوی بسیار نفرت خود را نسبت به کمونیست ها نشان میدادند و با این بهانه به لیبرال ها و یهودیان نیز می تاختند. تلفنهای تهدید آمیز میکردند و با دشنام های زشت پیام میدادند که یهودیان، هم شما و هم کمونیست

من توجهی نکردم.

امشب از یک سمینار در تل آویو، به خاتمام در اورشلیم میرفتم. برخلاف انتظار سمینار طولانی تر از برنامه شد و من عجله داشتم زودتر بخانه برسم زیرا صبح زود روز بعد بایستی برای تدریس سرکلاس دانشگاه باشم. در بزرگراه اورشلیم ترافیک سنگین بود و بعلت تعمیر قسمتی از راه، حرکت فوق العاده آهسته شده بود.

جایی که ماشین خراب شده بود اصلاً جای خوبی نبود. هیچ اتومبیلی در آن حوالی بچشم نمی خورد و بدتر از آن باران ریزی هم شروع شده بود. کوره راه کناری از چند ده عرب نشین میگذشت و اوضاع چندان آرام نبود. شاهد وقایع ناگواری چون سنگ پرتی به ماشین هائی که از راههای پرت و دور افتاده میگذشتند، بودیم. چندین سرباز را که منتظر اتوبوس در ایستگاههای میان راه بودند، ربه و کشته بودند و پیدا کردن اجسادشان نیز مشکل بود، گاه در گودال های کم عمق ریگزار و بیابان و گاه اصلاً یافت نمیشد.

هفت تیرم را که در قابش زیر کتم بود

شبی طوفانی در ماه دسامبر بود که فولکس واگن کوچک من وسط راه خراب شد و بی حرکت ماند. شاید اگر تعمیرکار قبلی در آنجا بود میتوانست کاری صورت دهد و به راهش اندازد ولی من که از مکتبم ماشین چیزی سرم نمیشد هرچه کوشیدم، نتیجه نگرفتم. باتری نیمه جاتی داشت ولی هرچه استارت میزد صدای خشک و ناله دلخراشی پاسب میگرفتم. از ماشین پیاده شدم و بفکر چاره بودم. حقیقت این است که اگر بیماری روی تخت عمل بیمارستان جلوی یک مکانیک اتومبیل بود، همانقدر از وضع بیمار دستگیرش میشد که من اکنون جلوی سرگشاده فولکس واگن و موتور خاموش مشغول کاوش بودم!

می بایستی از اول عقلم را بکار میگرفتم و بزرگراه اورشلیم را با این کوره راه پیچ در پیچ کوهستانی عوض نمی کردم. در ماههای قبل چندبار تعمیرکارها حکم از کارافتادگی و بازنشستگی این ماشین را داده بودند ولی با اصرار من آنها روپراه کرده و بکار انداختند. اما خاطر نشان کردند که به آن اعتماد نکنم و خودم را به دردمسر نیتاندم. ولی



ها را میگیریم و حسابتان را میرسیم و تلفن قطع میشد.

یادم میآید که پدرم در آنمان نازی، چگونه شبها را میگذراتد و در آپارتمان کوچکش با ترس و لرز، نگران دقالباب گشتاها بود.

تصمیم من جدی و سخت بود. نمی گذاشتم باسانی مرا بکشند. هفت تیر کلت را خریدم و به تلفن کننده بعدی گفتم: «حتما بیایید، زیرا چندتائی از شما را با خود خواهم کشت». ولی آنها نیامدند.

زمانی که به اسرائیل آمدم، همان هفت تیر را باخود همراه آوردم و چون هنگام خدمت در پیاده نظام ارتش آمریکا تیراندازی آموخته بودم، سالی یکی دوبار در زمین تیراندازی تمرین میکردم و حالا بیشتر اوقات هنگام مسافرت و کوهنوردی آنها همراه می برم. آن شب درکنار ماشین از کار افتادهام تا حدی خیالم راحت بود که هفت تیرم را آوردهام ولی چند دقیقه بعد... آرزو می کردم که ای کاش آنها از قابش درنیاورده بودم.

از خم جاده اتومبیلی پدیدار شد و در چند متری من ایستاد. راننده و مرد بغل دستی اش پیاده شدند. ما یکدیگر را در نور ماشین آنها می دیدیم... من با یک کپیای ظریف و دست بافت برسرم و آنها مردائی میانسال با لباسهای محلی اعراب که «کفیا» (Kefia) میگویند. آنها بطرف من پیش میآمدند. ناگهان یکی از آنها به عربی گفت «مرحبا» و بعد به عبری سؤال کرد: «چه شده؟ می توتیم کمکتان کنیم؟» و من به عربی پاسخ دادم «السلام علیکم» و قبل ازاینکه بمن نزدیکتر شوند با سرعت هفت تیرم را قاپیدم و آنها در جیب شلوارم انداختم و دردل دعا میکردم که آنها چیزی ندیده باشند.

یک مرد یهودی... تنها... نیمه شب در دل تاریکی و باران، بدون محافظ، آیا بدلیل ترس و عدم اعتماد میتوانم به آنان شلیک کنم؟ آیا هنگام دیدن غریبه ای باید مسلح و مجهز باشی؟ زهی تأسف و حسرت، زیرا مقام انسانی بسیار والاتر از این است. من هرگز چنین کاری نخواهم کرد.

راننده که حالا کاملاً بمن نزدیک شده بود خودش را «عبداله» و همراهش را «ماهر» معرفی کرد و من گفتم «دیوید... داود». آنها روی موتور ماشین خم شدند و عبداله گفت: نور بیشتری لازم است. و با گفتن این جمله بطرف ماشین خودش رفت و آنها نزدیک آورده و پارک کرد. یک چراغ قوه برقی را با کابل به باطری ماشینش وصل کرد و فضا را روشن ساخت... «خوب، حالا باید ببینم چی خراب شده» گفت و مشغول شد.

از صندلی عقب اتومبیل آنها دو مرد جوان که بیست ساله بنظر میرسیدند بیرون آمده و بما پیوستند. عبداله گفت که آنها برادرزاده هایش هستند و چهار نفری به نوبت قسمت های مختلف ماشین را بررسی کردند.

با کاربوراتور ور رفتند. عبداله از صندوق عقب ماشینش مقداری ابزار آورد و اجزاء دیگر ماشین را باز کرده و بعد دوباره بستند و بالاخره به من گفتند که پشت زل بنشینم و ماشین را روشن کنم. حالا باران شدیدتر شده بود. استارت میزدم ولی نمیگرفت. دوباره تلاش و مقداری دستکاری تا بالاخره پس از چندبار استارت گرفت و ماشین روشن شد. ولی با سروصدای زیاد، گوئی سرفه و عطسه میکرد. عبداله گفت: «گمان دارم که گرفتاری از کاربوراتور است». ولی ماهر عقیده او را قبول نکرد و گفت: «خیر، گرفتاری از استارت است». عبداله گفت: «هرچه باشد الان ماشین روشن شده ولی گمان نمی کنم راه زیادی برود» و بعد به عربی با همراهانش صحبت کرد و بعد بمن گفت: «اینجا که شما گیر کرده اید جای خوبی نیست. یک پمپ بنزین بیست و چهار ساعته در بزرگراه است که احتمالاً یدکی لازم را برای ماشین دارد و یا میتوانید ماشین را آنجا بگذارید و تاکسی بخواید. ما از جلو میرویم،

شما بدنبال ما بیایید تا اگر موتور خفه کرد آنها دوباره روشن کنیم».

تا پمپ بنزین ماشین خاموش نکرد و در آنجا با هم دست دادیم و من گفتم: «چطور از شما قدرداتی کنم؟». این همه وقت دراین هوا، الان هم خیس آب شده اید؟. میخواستم پول درآورم ولی مطمئن نبودم که کار درستی میکنم چون عبداله گفت: «اگر شما هم جای ما بودید همین کار را میکردید، درست است؟» ما کار مهمی نکرده ایم و حالا باید همه زودتر بخانه هایمان برویم. شالم». و منم با یک «شالم» صمیمانه از آنها خداحافظی کردم.

بارها از این حوادث برای من پیش آمده و درباره هرکدام بسیار حرف زده ام. بمن میگویند که دنبال حادثه میگردم و احتمالاً غلو میکنم، شاید وقتی که برایم فرصت پیش می آید، دست یاری و کمک دراز می کنم و بهر نحوی می کوشم که پلی باشم برای ایجاد رولابط انسانی و دوستانه میان مردم. اغلب هم دست دوستی یک عرب بطرفم دراز میشود مثل داستان بالا. وقتی که حادثه شب طوفانی و باران، اتومبیل ازکار افتاده درمیان جاده پرت را برای رفقایم تعریف میکنم، آنها نیز خاطراتی مشابه آنها با من درمیان میگذارند.

آیا شیرینی این خاطرات میتواند به آسانی در تلخی خشونت و نفرت نابود شود؟ هرگز نباید چنین باشد. اینها فرصت های نیکوی پس زدن خشونت ها و دشمنی هاست. اینها وسیله حفظ همگی ما در برابر غم زهرآلود وحشت و نکبت سنگین ترس است که چون پوسته ای سخت و ضخیم جهان ما را پوشانده است. من به این خاطرات و این لحظات چنگ انداختم که حفظشان کنم. زیرا آنها دنیای پراز امید من هستند.

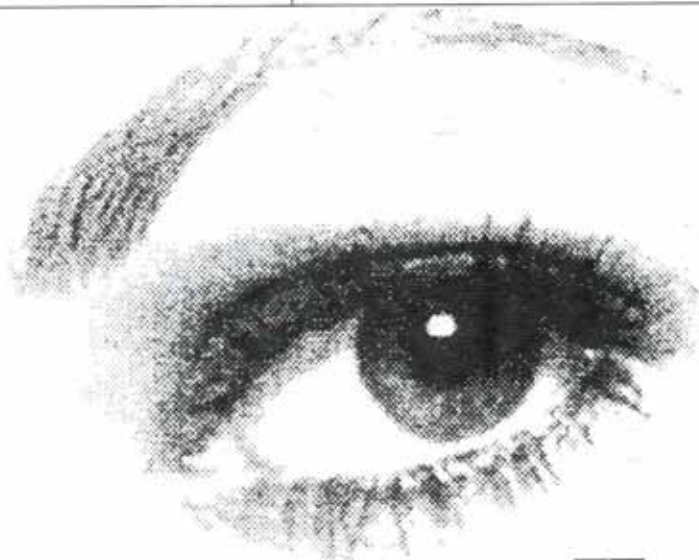
## افسانه نوروز

اندر دل من مها دل افروز توئی  
یاران هستند لیک دلسوز توئی  
شادند جهانیان به نوروز و به عید  
عید من و نوروز من امروز توئی

«مولوی»

## یک داستان واقعی

نوشته: دکتر ایرج دردشتی



# امید

را زخم کرده است و نه تنها اشتها را بکلی از بین برده است، بلکه فرو بردن حتی آب آنچنان دردناک است که قابل تحمل نمی باشد و بعد با اندکی مکث اضافه کرد: بله دکتر جان به آخر خط نزدیک شده‌ام و دیگر این معالجات فایده‌ای ندارد.

ضمن گوش فرا دادن به سخنان او و در حالیکه قلباً بسیار متألم شده بودم، ناگهان داستان مریضی که شدت و چگونگی بیماری او تا حدودی مشابه کسالت او بود بخاطر رسیدن و فوراً گفتم:

از شما متعجبم و این سخنان یأس‌آورتان را نمیتوانم باور کنم. زیرا انسان باید با امید زندگی کند. امید روشنائی زندگی و انرژی حیات بخش است. ما انسانها بدون اینکه خود بدانیم سراسر زندگی را با امید بسر می‌آوریم و اگر آنرا از ما بگیرند لذت زندگی نیز از بین میرود.

با شنیدن سخنان او، باخود گفتم: زندگی از این سالمتر نمیشود و اینگونه افراد هستند که غالباً عمری طولانی و با سلامتی را سپایان می‌رسانند. از این رو هنگامی که خبر ابتلاء او به سرطان را شنیدم ابتدا باور نکردم. ولی طبابت حساب و کتاب صددرصد هم ندارد و نکات ابهام و ندانسته در آن بیشمار است. مهمترین آن اینکه هیچ فردی در هیچ زمان از بیمار شدن مبرا نیست. با این وجود و بخصوص بدلیل نزدیکی به او، پس از شنیدن خبر بیماریش بسیار متأثر شده و به عیادت او رفتم.

پس از مواجهه با او و احوالپرسی های متداول، بمنظور آنکه سر صحبت را با او باز کرده باشم پرسیدم:

اشتها چطور است؟

با ضعف مفرط جواب داد: بسیار بد، تا حدی که آب هم از گلویم پائین نمیرود. این داروهای ضد سرطان تمام دهان و زبانم

در طی چند ماه پیش از ده سال پیر شده بود. چهره رنگ پریده زرد و رنجور، چشمان گود رفته و بیفروغ، لبان خشک و ترک خورده، افزایش شگرف چین و چروک صورت و بدن فرتوت و لرزان ممتد حکایت از وخامت سرطان پیشرفته او مینمود. من که به عیادت او رفته بودم از دیدنش حیرت کردم. فقط چند ماه قبل از این تاریخ بود که یک شب در میهمانی یکی از دوستان درکنار همدیگر نشسته بودیم. بنظر سرحال می‌آمد و هنگامی که از حالش جويا شدم گفتم: زندگی آرامی دارم و کار چندانی هم نمی‌کنم. روزها برای سرگرمی چند ساعتی کار میکنم و ورزش هم فراموش نمیشود. البته بدستور شما دکترها. هر روز بعدازظهر لااقل دوساعت انواع و اقسام ورزش ها را می‌کنم. متعاقب آن یک شام سبک میخورم و بقیه اوقات به مطالعه میگذرد.



بخصوص در موارد بیماریها. امید است که نقش مهمی در بهبودی ایفا میکند. بعلاوه موارد زیادی مشابه شما دیده شده که بیمار بهبودی کامل یافته است. اگر حال و حوصله آنرا داشته باشید نمونه‌های را که خود شاهد آن بودم را برایتان تعریف میکنم تا بدانید که این سخنان را فقط برای دلگرمی شما نمی گویم.

در حالیکه در چشمانش بارقه‌ای از امید هویدا شده و اندک تبسمی برلبانش نقش بسته بود با صدائی اندک بلندتر گفت: بفرمائید. سراپا گوشم.

سپس داستان واقعی زیر را برایش بازگو کردم:

در حدود بیست سال قبل، من مسئول بخش مراقبت های ویژه مرکز پزشکی در تهران بودم. در آن بخش به غیر از بیماران قلبی که احتیاج به مراقبت ویژه داشتند، بیماران بدحال دیگر را نیز بستری میکردند. ضمن مسئولیت اداره این بخش من هر روز برای عیادت بیماران خود نیز به آنجا میرفتم. طبیعاً هر بیماری را که در آنجا بستری میشد حتی اگر بیمار من هم نبود، تا حدودی میشناختم. یکی از آنروزها من پس از ورود به بخش مراقبت های ویژه، اوضاع را دگرگون دیدم. سروصدای عجیبی برپا بود. دو نفر که بنظر میآمد راننده و همکار آمبولانس انتقال بیماران بودند، سرگرم انتقال یکی از بیماران بستری، از تخت خود به داخل تخت متحرک متعلق به آمبولانس بودند. دو پرستار نیز در این نقل و انتقال شرکت داشتند. چند نفر از افراد خانواده بیمار نیز اینطرف و آنطرف بچشم میخوردند.

من پس از مشاهده این منظره آشفته و چشمان گریان خانواده بیمار فوراً بسوی پرستار رفتم و از او چگونگی ماجرا را جويا شدم. سرپرستار گفت: خانواده مریض تخت ۲ تصمیم گرفته‌اند بیمار خود را برای

ادامه درمان به اسرائیل ببرند و این نقل و انتقالات هم بهمین دلیل است. زیرا باید هرچه زودتر او را بفروودگاه جهت پرواز به اسرائیل برسانند. بی مقدمه پرسیدم: این بیمار را میخواهند به اسرائیل ببرند؟

پرستار جواب داد: بله همین بیمار را که حالش تا این حد بحرانی است که قدرت بیرون آمدن از تخت را ندارد.

برای چند لحظه فکر کردم که اشتباه میکنم و منظور پرستار بیمار دیگری است. ولی این حقیقت داشت و جای تردید نبود. حال این بیمار بحدی وخیم بود که امکان داشت در راه ازبین برود. من گرچه جزئیات بیماری او را به درستی نمیدانستم ولی تا حدودی از علت بستری شدن و بیماری اصلی او واقف بودم.

این خانم پنجاه ساله با تشخیص خونریزی شدید از معده بستری شده بود. پزشکان معالج او پس از درمانهای اولیه و تزریق قابل ملاحظه خون، اقدام به بررسی و آزمایشات تشخیص کرده بودند و درنهایت پی بردند که علت خونریزی او سرطان معده است. با توجه باینکه سرطان معده یکی از بدخیم ترین انواع سرطان بدن میباشد و معمولاً تشخیص آن دیررس بوده و بسیاری از بیماران ظرف شش ماه و یا حداکثر یکسال پس از تشخیص، با درد و رنج از بین میروند. هنگامی که بیمار با خونریزی از سرطان معده مراجعه میکند، بیماری او پیشرفته است و درمان جراحی و سایر اقدامات درمانی دیگر مفید واقع نمیشود.

وضع این بیمار بدلیل خونریزی شدید اولیه هنوز هم وخیم بود و نقل و انتقال او آنهم با پرواز چند ساعته بیک مملکت دیگر بدون خطر نبود. ولی فامیل بیمار و خود او تصمیم به این اقدام را گرفته بودند و از آنجا که از درمانهای انجام شده و نتیجه نهائی آن کاملاً مأیوس شده بودند،

بدنبال معجزه می گشتند. بعدها پی بردم که بیماری اصلی و اولیه از پیدایش یک غده کوچک در پلک چشم شروع شده بود. چشم پزشک پس از بررسی و معاینه این غده پیشنهاد کرده بود که گرچه بنظر مسئله پزشکی قابل اهمیتی نمیآید ولی بهتر است از آن غده نسج برداری (بیوپسی) شود تا تشخیص مسلم گردد. نتیجه نسج برداری غده پلک چشم شوک آور بود. زیرا برخلاف انتظار بدخیم بوده و او مبتلا به لنفوسارکوم که نوعی سرطان بدخیم غده لنفادی است، شده بود. پیدایش این سرطان در پلک چشم بینهایت نادر میباشد. بیمار و خانواده او پس از باخبر شدن از تشخیص بیماری و وخامت آن دچار ناپاوری شدند. چطور ممکن است غده‌ای باین کوچکی آنهم در پلک چشم نوعی سرطان بدخیم بوده و نیاز به درمان با داروهای تزریقی ضد سرطان (شیمی درمانی) داشته باشد. در آن زمان در ایران پاره‌ای از تشخیص بیماریهای خطرناک در نهایت اشتباه بود و از این رو بسیاری از بیمارانی که توان مالی داشتند در اینگونه موارد راهی مراکز تشخیص و درمانی بزرگ سایر ممالک میشدند و امید آنها آن بود که تشخیص اولیه اشتباه باشد. بهمین دلیل بی مناسبت نبود که آنها نیز بدون فوت وقت رهسپار بزرگترین مرکز پزشکی در اسرائیل بشوند. ولی با تأیید بیماری، امید آنها به اشتباه در تشخیص نقش برآب شد و بناچار به درمان سرطان بیمار با داروهای تزریقی تن دردادند. بیمار پس از خاتمه مراحل اولیه درمان به ایران بازگشت و حال او بسرعت بهبودی یافت و غده موجود در پلک چشم نیز ناپدید گردید و دیگر بهیچ وجه نشانه‌ای از سرطان در بدن او باقی نماند. یک سال و اندی ازاین ماجرا گذشت و او در ظاهر از سلامتی کامل برخوردار شده بود که روزی متعاقب دل

درد شدید، شروع به استفراغ کردن نمود و آنچه باعث وحشت بیمار و اطرافیان او شد، کاملاً خون آلود بودن آن بود. استفراغ های مکرر همراه با خون فراوان ادامه یافت و حال او را به وخامت کشاند و از این رو بود که او را در آن بخش مراقبت های ویژه بستری کرده بودند.

در ابتدا تصور میشد که بیماری او ناشی از زخم یا ورم معده همراه با خونریزی است و آنچه بهیچ عنوان تصور نمیشد این بود که پس از متجاوز از یکسال، سرطان غده کوچک پلک چشم او به معده گسترش یافته باشد. پژوهش های تشخیصی متعاقب بستری شدن نمایانگر آن بود که سرطان اولیه پلک چشم اکنون آن چنان به معده و نسوج جدار آن ریشه دوانده است که باعث خونریزی تا این حد شدید شده است. تزریق خون و سایر تدابیر درمانی نیز کمک چندانی به بهبودی او نکرد و حال او روز بروز روبه وخامت بیشتری میگذاشت و بنظر میرسید که امید به بهبودی وجود ندارد و درمان جراحی نیز سبب ریشه کن کردن بیماری سرطان گسترش یافته او نخواهد شد.

در این احوال بود که بستگان او از روی ناامیدی کامل به نتیجه درمان در ایران، بناچار تصمیم به انتقال او به اسرائیل و آن مرکزی که ابتدا او را درمان کرده بودند، گرفتند و خطر نقل و انتقال را نیز پذیرفتند.

پس از آنکه آنها بخش مراقبت های ویژه را ترک کردند، بفکر فرو رقتم و باخود گفتم انسان درحال استیصال و درماندگی بچه کارها و اقداماتی حتی هرقدر به ظاهر بی اساس و بیحاصل هم باشد، متوسل نمیشود.

آنها رهسپار اسرائیل شدند و من نیز از چگونگی ورود آنها به مقصد و نحوه درمان او بی خبر ماندم. درست همزمان با



این ماجرا بود که موج انقلاب در ایران اوج گرفت و دیری نپائید که رژیم عوض شد و من و خانواده ترک وطن کرده و رهسپار ایالات متحده آمریکا شدیم.

پس از ورود به لوس آنجلس من به عنوان یک پزشک مشاور قلب همکاری خود را با گروهی از پزشکان آمریکائی شروع کردم. چند ماهی بیشتر از ورود من نگذشته بود که روزی شوهر این بیمار بمن تلفن کرد. من گرچه او و خانواده اش را میشناختم ولی این آشنائی چندان نزدیک نبود. او پس از معرفی خود گفت:

از شما تقاضای مهمی دارم. سپس ادامه داد و پرسید: خانم مرا که بخاطر میآورید؟ ناگهان لرزشی سراپای وجودم را فرا گرفت و ماجرای روز انتقال او از بخش مراقبت های ویژه به اسرائیل چون فیلمی رعدآسا و در یک لحظه از خاطرم گذشت. من که نمیدانستم همسر او درحیات است و همانطور که بنظر میرسید در همان ایام پس از انتقال درگذشته است، با اندکی مکث گفتم: بلی، ولی جریان چیست؟

او ادامه داد و گفت: آنروز پس از انتقال او از بیمارستان با هواپیما با سختی

فراوان و دل نگرانی زانند الوصف او را به اسرائیل رساندیم و بلافاصله در آن مرکز پزشکی بزرگ که شهرت جهانی دارد بستری کردیم. روزهای اول حال او بسیار وخیم بود و پزشکان با ناامیدی بدرمان او همت گماشتند. ولی با تزریق بیشتر خون و سایر تدابیر درمانی حال او اندکی بهتر شد و بلافاصله متعاقب آن درمان با داروهای ضد سرطان بصورت تزریقی همراه با رادیوتراپی معده شروع گردید. پس از چندین روز بسیار طوفانی و خطرناک بتدریج خونریزی معده قطع گردید و حال عمومی او بطور معجزه آسا به آهستگی روبه بهبودی گذاشت. پس از چندین هفته با بهبودی نسبی از بیمارستان مرخص شد. ما چندین ماه هم برای ادامه درمان در آنجا ماندیم. روزهای بسیار سختی بود. پزشکان معالج خود از نتیجه درمان دچار حیرت شدند. چه آنها نیز هرگز امیدی به نجات یافتن بیمار حتی بمدت کوتاه نیز نداشتند. با ادامه درمان توسط داروهای ضدسرطان که بصورت داخل وریدی صورت میگرفت حال او بحدی بهتر شد که پزشکان اجازه پرواز با هواپیما به ایالات متحده را باو دادند. ولی توصیه کردند که داروهای ضدسرطان ماهی یکبار داخل ورید، به آهستگی ظرف یکی دو ساعت تزریق شود. سپس ادامه داد: ما اکنون یکی دو هفته است که به لوس آنجلس آمده ایم و پزشک آشنائی بغیر از شما نمی شناسیم. همانطور که میدانید در اینجا مثل ایران بخش تزریقات وجود ندارد و این داروها باید زیر نظر پزشک متخصص تزریق شود. اکنون هنگام تزریق داروی خانم من فرا رسیده است و ما نمیدانیم چه بکنیم. استدعا دارم کمک خود را از ما دریغ نکنید و بگونه ای ترتیب این تزریق را بدهید. پس از اندکی تأمل و تفکر در مورد سخنان او و اشکالات این تزریق گفتم:



تزریق در مطب من در این کلینیک امکان پذیر نیست. زیرا وسایل تزریق و پرستار مخصوص و تشکیلات لازم وجود ندارد. تنها راه چاره این است که تزریق در بیمارستان مجاور صورت گیرد. اما برای این کار باید از پزشک مسئول اورژانس اجازه گرفته شود، زیرا این دارو بوسیله پزشک اورژانس صورت ننگرفته است. باو وعده دادم که پس از ترتیب دادن این کار با او تماس خواهم گرفت.

روز بعد پس از گرفتن موافقت پزشک مسئول اورژانس که بدلیل همکاری شغلی با من آشنائی داشت، داروی حیات بخش به آرامی وارد گردش خون بیمار گردید. به بیمار پیشنهاد کردم که یک پزشک متخصص سرطان در نظر بگیرد تا از این ببعده ادامه درمان و تزریق دارو زیر نظر او انجام پذیرد.

چند سالی از این جریان گذشت تا اینکه شبی آنها را باهم در یک میهمانی دیدم. بیمار بنظر کاملاً طبیعی و سرحال میآمد. از شوهرش جوویای سلامتی او شدم. گفت: بسیار خوب است و اثری از سرطان در بدنش وجود ندارد. ولی تزریق ماهیانه هنوز ادامه دارد. از آن ببعده دورادور در جریان نحوه سلامتی و حال او بودم تا اینکه چند هفته قبل مجدداً او و شوهرش را در یک عروسی ملاقات کردم. حال او بنظر کاملاً طبیعی میآمد. شوهرش اظهار داشت که تقریباً ۱۰ سال است تزریقات ضدسرطان نیز کاملاً قطع شده است. از شروع بیماری او تقریباً ۲۰ سال میگذرد و مدت ده سال آخر بدون هیچ گونه درمانی کوچکترین اثری از سرطان در بدن او یافت نمیشود. به اعتقاد پزشک معالج او، سرطانش صددرصد ریشه کن شده است و بنظر او شاید این از موارد بسیار نادر و استثنائی باشد که چنین سرطانی برای همیشه ناپدید گردد.

پس از پایان شرح این داستان و در حالیکه نگاهم را متوجه بیماری که بعیادتش رفته بودم، کردم تا تاثیر این داستان را در روحیه او ارزیابی نمایم گفتم: گرچه این داستان معجزه آسا و اغراق آمیز بنظر میآید اما هدف را بخوبی میرساند و آن اینکه امید همیشه وجود داشته و باید داشته باشد و حتی در شدیدترین مصائب نیز نمی باید آنرا عبث و اغفال کننده پنداشت.

با شنیدن این داستان و سخنان متعاقب آن برق چشمان بیمار درخشیدن بیشتری یافت. اندکی راست تر نشست و تبسم گوشه لبانش جای بیشتری گرفت و با صدائی بلندتر گفت:  
داستان حیرت آور و آموزنده است و واقعاً امید مرده را در دل انسان جان می بخشد. این داستان را برای کلیه نامیدان بنویسید.

### اخبار گروه ملکا - هداسا

گروه ملکا - هداسا، گروه خاتمه‌های جوان هداسا در روز ۹ مارچ برنامه سالانه ناهار خود را در هتل بورلی ویلنر برگزار کردند که با استقبال زیاد مواجه شد. در این روز که از خاتم شیللا حلاوی حکمت تقدیر شد، بیش از پانصد نفر شرکت داشتند. در این برنامه سالانه که با Silent Auction شروع گردید، بخاطر مواجه بودن با سیزدهمین سالگرد گروه ملکا، مهمانان نیز به سلامتی و یادبود عزیزان خود شمع های بیش فروش شده را روشن کردند. در این روز مبلغ ۱۵۰/۰۰۰ دلار جمع آوری شد که به بیمارستان هداسا، بخش اورژانس فرستاده شد.

### کنیسای اهل موشه

کنیسای اهل موشه به سرپرستی ابی کهن از سال ۱۹۷۸ در لوس آنجلس فعالیت داشته و اقدامات سودمندی بعمل میآورد. از جمله دارای کلاسهای فراگیری عبری بطور رایگان برای دانش آموزان مدارس عمومی است. همچنین در آموزش تورا و مراسم یهودیت و آماده کردن جوانان برای بر میتصوا و بت میتصوا و کمک به خانواده های نیازمند و بی سرپرست کوشش دارد.  
آدرس کنیسای اهل موشه: ۸۶۴۴ خیابان پیکو و تلفن آن ۱۵۳۳-۶۵۲ (۳۱۰) میباشد.

### لیست قربانیان هالوکاست

بنیاد یادبود هالوکاست «تدوشم» نام بیش از سه میلیون نفر از قربانیان هالوکاست را تا ماه مارچ آینده بصورت کامپیوتری تدوین خواهد کرد.  
پروژه‌ای که برای پژوهش در زمینه هالوکاست باید جهش فوق العاده‌ای ایجاد نماید. «آوئر شالو» مدیر بنیاد یدوشیم، هنگام اعلام این پروژه به نماینده سرویس خبری اشوشیتدپرس اظهار داشت: «صورت اسامی که در «تالار نام‌ها» وجود دارد با نام حسابهای بانکی سوئیسی مربوط به جنگ جهانی دوم مقایسه شده تا حسابهای متعلق به قربانیان هالوکاست شناسائی شود. قرار است مخارج ۸ میلیون دلاری این پروژه بوسیله اتحادیه بانکهای سوئیسی و کنگره جهانی یهود تأمین گردد.

برگردان: آلبرت دانش‌راد

the Second World War. {By the way: neither is it an "oil war," as the pacifists who never yell against Saddam or bin Laden maintain in their rallies. Americans do not need Iraqi oil.} It is a political war. A war made in cold blood to respond to the Holy War that the enemies of the West declared upon the West on September 11. It is also a prophylactic war. A vaccine, a surgery that hits Saddam because, {Mr. Bush and Mr. Blair believe}, among the various focuses of cancer Saddam is the most obvious and dangerous one. Moreover, the obstacle that once removed will permit them to redesign the map of the Middle East as the British and the French did after the fall of the Ottoman Empire. To redesign it and to spread a Pax Romana, pardon, a Pax Americana, in which everybody will prosper through freedom and democracy. Again, no. Freedom cannot be a gift. As my father said when he asked the anti-fascists to join the Resistance, and as today I say to those who honestly rely on the Pax Americana, people must conquer freedom by themselves. Democracy must come from their will, and in both cases a country must know what they consist of. In Europe the Second World War was a liberation war not because it brought novelties called freedom and democracy but because it re-established them.

Because Europeans knew what they consisted of. The Japanese did not: it is true. In Japan, those two treasures were somehow a gift, a refund for Hiroshima and Nagasaki. But Japan had already started its process of modernization, and did not belong to the Islamic world. As I write in my book when I call bin Laden the tip of the iceberg and I define the iceberg as a mountain that has not moved for



1,400 years, that for 1,400 years has not changed, that has not emerged from its blindness, freedom and democracy are totally unrelated to the ideological texture of Islam. To the tyranny of theocratic states. So their people refuse them, and even more they want to erase ours.

Upheld by their stubborn optimism, the same optimism for which at the Alamo they fought so well and all died slaughtered by Santa Anna, Americans think that in Baghdad they will be welcomed as they were in Rome and Florence and Paris. "They'll cheer us, throw us flowers." Maybe. In Baghdad anything can happen. But after that? Nearly two-thirds of the Iraqis are Shiites who have always dreamed of establishing an Islamic Republic of Iraq, and the Soviets too were once cheered in Kabul. They too imposed their peace. They even

succeeded in convincing women to take off their burqa, remember? After a while, though, they had to leave. And the Taliban came. Thus, I ask: what if instead of learning freedom Iraq becomes a second Talibani Afghanistan? What if instead of becoming democratized by the Pax Americana the whole Middle East blows up and the cancer multiplies? As a proud defender of the West's civilization, without reservations I should join Mr. Bush and Mr. Blair in the new Alamo. Without reluctance I should fight and die with them. And this is the only thing about which I have no doubts at all.

*Oriana Fallaci is the author of "The Rage and the Pride" (Rizzoli International, 2002), available from the Opinion Journal bookstore.*



existed too. That he was not a gentle soul, that he cut the tongues and ears of his adversaries, that he killed children in front of their parents, that he decapitated women then displayed their heads in the streets, that he kept his prisoners in cells as small as coffins, that he made biological or chemical terrorism, that he rewarded the families of Palestinian kamikazes at the rate of \$25,000 each. That he had never disarmed, never given up his arsenal of deadly weapons, thus the U.N. should send back the inspectors, and let's be serious: if seventy years ago the ineffective League of Nations had sent its inspectors to Germany, do you think that Hitler would have shown them Peenemunde where Von Braun was manufacturing V2s? Do you think that Hitler would have disclosed the camps of Auschwitz, of Mauthausen, Buchenwald, Dachau? Yet the inspection comedy resumed. With such intensity that the role of prima donna passed from bin Laden to Saddam, and the arrest of Khalid Sheikh Mohammed, the engineer of September 11, was greeted almost with indifference. A comedy marked by the double games of the inspectors and the conflicting strategies of Mr. Bush who on the one hand asked the Security Council for permission to use force and on the other sent his troops to the front. In less than two months, a quarter of a million troops. With the British and Australians, 310,000. And all this without realizing that his enemies (but I should say the enemies of the West) are not only in Baghdad.

They are also in Europe. They are in Paris where the mellifluous Jacques Chirac does not give a damn for peace but plans to satisfy his vanity with the Nobel Peace Prize. Where there is no wish to remove Saddam Hussein

because Saddam Hussein means the oil that the French companies pump from Iraqi wells. And where (forgetting a little flaw named Petain) France chases its Napoleonic desire to dominate the European Union, to establish its hegemony over it. They are in Berlin, where the party of the mediocre Gerhard Schroder won the elections by comparing Mr. Bush to Hitler, where American flags are soiled with the swastika, and where, in the dream of playing the masters again, Germans go arm-in-arm with the French. They are in Rome where the communists left by the door and re-entered through the window like the birds of the Hitchcock movie. And where, pestering the world of his ecumenism, his pietism, his Thirldworldism, Pope Wojtyla receives Tariq Aziz as a dove or a martyr who is about to be eaten by lions. (Then he sends him to Assisi where the friars escort him to the tomb of St. Francis.) In the other European countries, it is more or less the same. In Europe your enemies are everywhere, Mr. Bush. What you quietly call "differences of opinion" are in reality pure hate. Because in Europe pacifism is synonymous with anti-Americanism, sir, and accompanied by the most sinister revival of anti-Semitism the anti-Americanism triumphs as much as the Islamic world. Haven't your ambassadors informed you? Europe is no longer Europe. It is a province of Islam, as Spain and Portugal were at the time of the Moors. It hosts almost 16 million Muslim immigrants and teems with mullahs, imams, mosques, burqas, chadors. It lodges thousands of Islamic terrorists whom governments don't know how to identify and control. People are afraid, and in waving the flag of pacifism--pacifism synonymous with anti-

Americanism--they feel protected.

Besides, Europe does not care for the 221,484 Americans who died for her in the Second World War. Rather than gratitude, their cemeteries give rise to resentment. As a consequence, in Europe nobody will back this war. Not even nations which are officially allied with the U.S., not even the prime ministers who call you "My friend George." (Like Silvio Berlusconi.) In Europe you only have one friend, one ally, sir: Tony Blair. But Mr. Blair too leads a country which is invaded by the Moors. A country that hides that resentment. Even his party opposes him, and by the way: I owe you an apology, Mr. Blair. In my book, "The Rage and the Pride," I was unfair to you. Because I wrote that you would not persevere with your guts, that you would drop them as soon as it would no longer serve your political interests. With impeccable coherence, instead, you are sacrificing those interests to your convictions. Indeed, I apologize. I also withdraw the phrase I used to comment on your excess of courtesy toward Islamic culture: "If our culture has the same value as the one that imposes the burqa, why do you spend your summers in my Tuscany and not in Saudi Arabia?"

Now I say: "My Tuscany is your Tuscany, sir. My home is your home."

The final reason for my dilemma is the definition that Mr. Bush and Mr. Blair and their advisors give of this war: "A Liberation war. A humanitarian war to bring freedom and democracy to Iraq." Oh, no. Humanitarian has nothing to do with wars. All wars, even just ones, are death and destruction and atrocities and tears. And this is not a liberation war, a war like



plane that, braving anti-aircraft fire, parachuted those supplies to Tuscany. To be exact, onto Mount Giovi where one night they air-dropped commandos with the task of activating a short-wave network named Radio Cora. Ten smiling Americans who spoke very good Italian and who three months later were captured by the SS, tortured, and executed with a Florentine partisan girl: Anna Maria Enriquez-Agnoletti.

Thus, the dilemma remains.

It remains for the reasons I will try to state. And the first one is that, contrary to the pacifists who never yell against Saddam Hussein or Osama Bin Laden and only yell against George W. Bush and Tony Blair, (but in their Rome march they also yelled against me and raised posters wishing that I'd blow up with the next shuttle, I'm told), I know war very well. I know what it means to live in terror, to run under air strikes and cannonades, to see people killed and houses destroyed, to starve and dream of a piece of bread, to miss even a glass of drinking water. And (which is worse) to be or to feel responsible for someone else's death. I know it because I belong to the Second World War generation and because, as a member of the Resistance, I was myself a soldier. I also know it because for a good deal of my life I have been a war correspondent. Beginning with Vietnam, I have experienced horrors that those who see war only through TV or the movies where blood is tomato ketchup don't even imagine. As a consequence, I hate it as the pacifists in bad or good faith never will. I loathe it. Every book I have written overflows with the loathing, and I cannot bear the sight of guns. At the same time, however, I don't accept the principle, or should I say the slogan, that "All wars are unjust,

illegitimate." The war against Hitler and Mussolini and Hirohito was just, was legitimate. The Risorgimento wars that my ancestors fought against the invaders of Italy were just, were legitimate. And so was the war of independence that Americans fought against Britain. So are the wars (or revolutions) which happen to regain dignity, freedom. I do not believe in vile acquittals, phony appeasements, easy forgiveness. Even less, in the exploitation or the blackmail of the word Peace. When peace stands for surrender, fear, loss of dignity and freedom, it is no longer peace. It's suicide.

The second reason is that this war should not happen now. If just as I wish, legitimate as I hope, it should have happened one year ago. That is, when the ruins of the Towers were still smoking and the whole civilized world felt American. Had it happened then, pacifists who never yell against Saddam or Bin Laden would not today fill the squares to anathematize the United States. Hollywood stars would not play the role of Messiahs, and ambiguous Turkey would not cynically deny passage to the Marines who had to reach the Northern front. Despite the Europeans who added their voice to the voice of the Palestinians howling "Americans-got-it-good," one year ago nobody questioned that another Pearl Harbor had been inflicted on the U.S. and that the U.S. had all the right to respond. As a matter of fact, it should have happened before, I mean when Bill Clinton was president, and small Pearl Harbors were bursting abroad. In Somalia, in Kenya, in Yemen. As I shall never tire of repeating, we did not need September 11 to see that the cancer was there. September 11 was the excruciating confirmation of a reality which had been

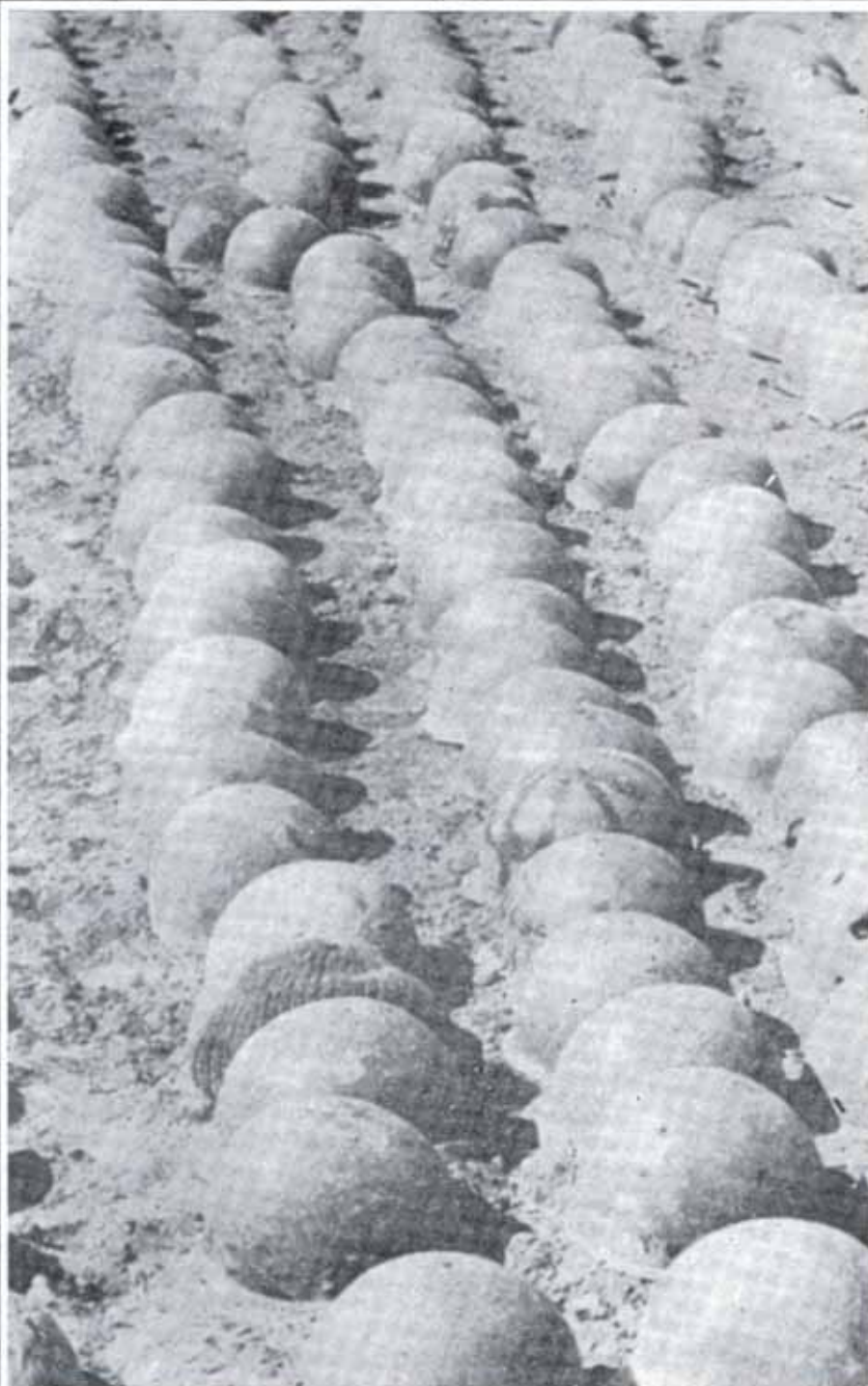
burning for decades, the indisputable diagnosis of a doctor who waves an X-ray and brutally snaps: "My dear Sir, you have cancer."

Had Mr. Clinton spent less time with voluptuous girls, had he made smarter use of the Oval Office, maybe September 11 would not have occurred. And, needless to say, even less would it have occurred if the first George Bush had removed Saddam with the Gulf War. For Christ's sake, in 1991 the Iraqi army deflated like a pricked balloon. It disintegrated so quickly, so easily, that even I captured four of its soldiers. I was behind a dune in the Saudi desert, all alone. Four skeletal creatures in ragged uniforms came toward me with arms raised, and whispered: "Bush, Bush." Meaning: "Please take me prisoner. I am so thirsty, so hungry." So I took them prisoner. I delivered them to the Marine in charge and instead of congratulating me he grumbled: "Dammit! Some more?!" Yet the Americans did not get to Baghdad, did not remove Saddam. And, to thank them, Saddam tried to kill their president. The same president who had left him in power. In fact, at times I wonder if this war isn't also a long-awaited retaliation, a filial revenge, a promise made by the son to the father. Like in the Shakespearean tragedy, Better, a Greek one.

The third reason is the wrong way in which the promise has materialized. Let's admit it: from September 11 until last summer, all the stress was put on bin Laden, on al Qaeda, on Afghanistan. Saddam and Iraq were practically ignored.

Only when it became clear that bin Laden was in good health, that the solemn commitment to take him dead or alive had failed, were we reminded that Saddam





At

# War

By: Oriana Fallaci

The Rage, The Pride and The Doubt

To avoid the dilemma of whether this war should take place or not, to overcome the reservations and the reluctance and the doubts that still lacerate me, I often say to myself: "How good if the Iraqis would get free of Saddam Hussein by themselves. How good if they would execute him and hang up his body by the feet as in 1945 we Italians did with Mussolini." But it does not help. Or it helps in one way only. The Italians, in fact, could get free of Mussolini because in 1945 the Allies had conquered almost four-fifths of Italy. In other words, because the Second World War had taken place. A war without which we would have kept Mussolini (and Hitler) forever. A war during which the allies had pitilessly bombed us and we had died like mosquitoes. The Allies, too. At Salerno, at Anzio, at Cassiano. Along the road from Rome to Florence, then on the terrible Gothic Line. In less than two years, 45,806 dead among the Americans and 17,500 among the English, the Canadians, the Australians, and New Zealanders, the South Africans, the Indians, and Brazilians. And also the French who had chosen De Gaulle, also the Italians who had chosen the Fifth or the Eighth Army. ( Can anybody guess how many cemeteries of Allied soldiers there are in Italy? More than sixty. And the largest, the most crowded, are the American ones. At Nettuno, 10,950 graves. At Falciani, near Florence, 5,811. Each time I pass in front of it and see that lake of crosses, I shiver with grief and gratitude.) There was also a National Liberation Front, in Italy. A Resistance that the Allies supplied with weapons and ammunition. As in spite of my tender age (14), I was involved in the matter, I remember well the American



functioning of the pituitary and ultimately leading to secondary symptoms.

Recent studies have reinforced the fact that many psychological symptoms such as anxiety and depression, as well as some physically debilitating symptoms such as weakness in the limbs are linked to altered pituitary function. The following is a list of some of the mental, emotional, and physical symptoms that can result from any form of trauma to the head:

#### MENTAL/EMOTIONAL

Anxiety Attacks	Loss of Communication Skills
Panic Disorder	Loss of Social Skills
Behavioral Disorders	Loss of Self Esteem
Irritability	Poor Cognitive Skills
Depression	Short Term Memory Loss
Mood Swings	Loss of Concentration
Nervousness	Learning Disabilities
Neurotic/Psychotic Behaviors	Chemical Disorder
Attention Deficit Hyperactivity	Disorder (ADHD) Attention Deficit Disorder (ADD)

#### PHYSICAL

Headaches	Numbness or Weakness in Limbs (especially one-sided symptoms)
Neuralgia (body aches)	Chronic Pain (neck, back, knees)
Insomnia	Ataxia (loss of balance)
Sinus Problems	Vertigo
Dizziness	Hearing Loss or Problems
Ringling in Ears	Shortness of Breath
Asthma	Allergies
Blurred Vision	Diabetes
Double Vision	Chronic Fatigue Syndrome
Black Spots Before Eyes	Multiple Sclerosis
Trembling	Heart Palpitations of Arrhythmia
Digestive Disorders	Urine Retention
High Blood Pressure	Water Retention
Epilepsy or Seizures	Sexual Disorders
Weight Problems	Parkinson's Disease
Muscular Dystrophy	Carpal Tunnel Syndrome

*\*\*Complications of organ functions can also be related to long term effects of trauma.*

Problems with internal organs of the body can be related to hyperactivity or hypoactivity of that organ. Homeopathy however, recognizes a third stage in which hypo or hyperactivity cannot be detected with diagnostic tests. This stage becomes apparent when test results show normal organ activity while the patient is experiencing symptoms relating to the organ in question.

For example, a patient experiencing symptoms related to thyroid gland dysfunction (i.e. change in weight, increased sweat, palpitations, thinning hair, etc. . .) will go to the doctor. Their doctor conducts lab tests in order to monitor thyroid activity. However, the tests do not show hypo or hyperactivity of the thyroid. This is a common occurrence. What the thyroid gland needs at this stage is proper regulation of "tune up."

Homeopathic medicine may be used as a single remedy accurately matched to an individual or as a combination of remedies designed to address the causing factor of an illness. The remedies enter through the nervous system by being absorbed into the nerve network under the tongue, and stimulate the body's own capability to repair itself.

Despite its safe application, the homeopathic pituitary hormone (organotherapy) is seldom indicated for regulation. Through determination of correct potencies and durations by means of careful calculation, the Encino Acu-Medical Center's homeopathic treatment can balance and harmonize the brain's energy fields. Normal brain function can be achieved within six weeks.

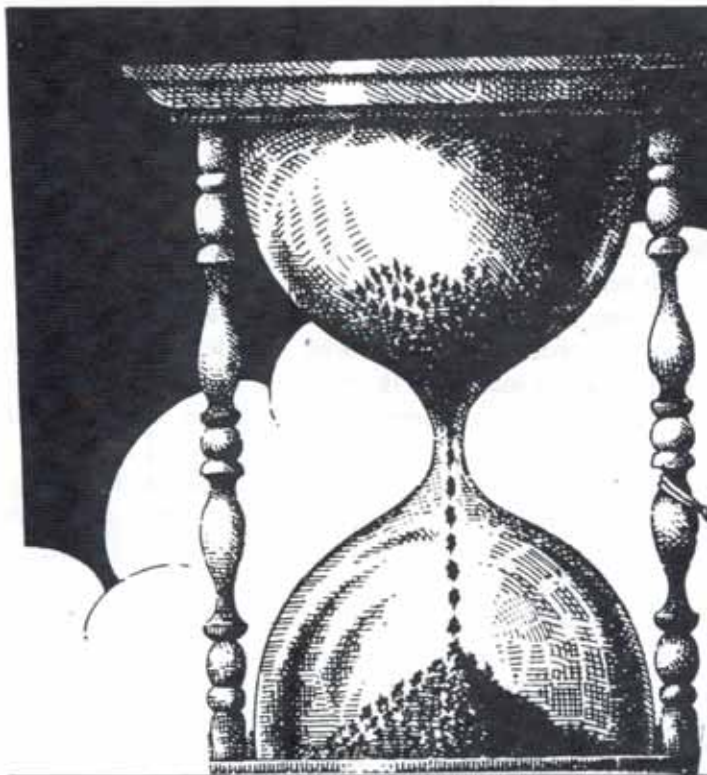
*It is important to note that after any major injury, an MRI (Magnetic Resonance Imaging) and/or CT Scan (Computerized Tomography Scan) should always be considered for investigation and diagnosis. They are vital in the management of patients with abnormal pathologies because they display anatomical changes such as tumors, bleeding in blood vessels or tissue damage. Unfortunately, an MRI or CT Scan cannot show disharmonies of energy within the pituitary gland and brain.*

*The Encino Acu-Medical Center has had successful results controlling secondary symptoms from concussions, blows, injuries or pituitary gland dysfunction through the use of special homeopathic treatments. Dr. Salar Farahmand uses classical acupuncture and his unique homeopathic applications that have the power to harmonize and balance electrical functions of the brain. He has exclusively developed a method of evaluating and applying specific homeopathic remedies with an emphasis on potency and duration of applications, and has treated the affects of injuries many years after their initial occurrence.*

Encino Acu-Medical Center is dedicated to serving all your family health needs.

Note: Parents should be aware that when infants and children are away from their watchful eyes, perhaps at daycare or with babysitters, accidents may happen that go unreported. If any significant changes in a child's behavior or development occur, do not hesitate to have the child evaluated for potential trauma.





# Accidents and Injuries

Regardless of  
How Long Ago  
The Original Incident Occurred,  
Can Be  
The Present Source  
of Chronic Physical,  
Mental and  
Emotional Disorders

By: Dr. Salar Farahmand, LAc., O.M.D., Ph.D., D.Hom

## Controlling Mild Traumatic Injury and Secondary Symptoms of Concussions, Head and Body Trauma with Homeopathic Medicine

Proper functioning of the brain is an essential factor in determining optimum health. The Central Nervous System (CNS), which is comprised of the brain and the spinal cord, is the master coordinator of all the voluntary as well as the involuntary functions of the body. Injury to this system can cause a variety of physical as well as mental disturbances in the body, including headaches, chronic depression, high blood pressure, cardiac arrhythmia and digestive disorders.

In our lifetimes, the CNS, particularly the brain, is subject to injuries. Injuries to the brain more commonly known as brain concussions may result from womb traumas, difficult birth processes, auto accidents, slippery fall or sporting activities. Immediately following a brain concussion injury, common symptoms of headaches, dizziness, blurred vision may occur. These symptoms can last for a period of time and spontaneously resolve and disappear. What is not commonly realized is that after the disappearance of the early acute symptoms, the patient is left with long term, often subtle chronic problems. Some symptoms may not even manifest until many years after the traumatic incident.

It is often difficult for physicians to relate patient's symptoms to a brain injury by looking at a patient's

history. This is due to the fact that the patient may have difficulty recalling traumas to their head that occurred in the past. Childhood traumas that have long been forgotten may very well be the source of the patient's current complaints and discomforts. Studies have shown that mild injuries to the head can cause serious health complications.

In the last 10 years, scientist have confirmed the 200 year theory of Dr. Samuel Hahnemann, the founder and father of Homeopathic medicine, that the brain possesses magnetic energy, and the cause and source of health problems is located in the brain. Any disharmony of this energy leads to disease.

The pituitary gland (located at the base of the skull), is considered the "king" or "master gland" of the brain and hence the body. This gland is responsible for the proper coordination of most of the vital functions in the body. When the pituitary gland is altered or adversely affected, and Imbalance and Disharmony between the body and brain is created, which can then cause a wide range of problems throughout the body. Any concussions to the head or injury to the spinal column can transmit vibrations up to and throughout the brain, effecting the proper



What our younger community needs to do at this vital stage of its existence is to commence a program whereby the next generation of Iranian American Jews are familiar with the circumstances surrounding our community, the many needs of our community and the way in which such needs are being met by the current leadership under the umbrella of the Iranian American Jewish Federation, without fundraising being a priority, in order to continue the important work of the Federation and to make certain that all of the community's needs are met for many years to come, as they have been for the past twenty-four years.

It is the best of times, as we have the manpower in our community, many young well educated and talented professionals, who are abundantly capable of making a difference in our community.

It is the best of times, as Generations has commenced a program whereby younger people in our community are already represent on the Board of the Federation and are learning its workings close up and are making a difference to ensure the continuity of our vibrant community with its rich culture and traditions.

It will be the worst of times if such people do not take on the responsibilities of our community and allow our community to disintegrate in the future and become nonexistent, but from what our community has shown to date, not only is it the best of times, but we are guaranteed that the times can only get better.

To learn more about the activities of the Federation and/or Generations or to become involved, please contact the Iranian American Jewish Federation at (323) 656-3150.

## Martin Luther King On Zionism

". . . You declare, my friend; that you do not hate the Jews, you are merely 'anti-Zionist'. And I say, let the truth ring forth from the high mountain tops, let it echo through the valleys of G-d's green earth: When people criticize Zionism, they mean Jews--this is G-d's own truth.

"Anti-Semitism, the hatred of the Jewish people, has been and remains a blot of the soul of mankind. In this we are in full agreement. So know also this: anti-Zionist is inherently anti-Semitic, and ever will be so.

"Why is this? You know that Zionism is nothing less than the dream and ideal of the Jewish people returning to live in their own land. The Jewish people, the Scriptures tell us, once enjoyed a flourishing Commonwealth in the Holy Land. From this they were expelled by the Roman tyrant, the same Romans who cruelly murdered our L-rd. Driven from their homeland, their nation in ashes, forced to wander the globe, the Jewish people time and again suffered the last of whichever tyrant happened to rule over them.

"The Negro people, my friend, know what it is to suffer the torment of tyranny under rulers not of our choosing. Our brothers in Africa have begged, pleaded, requested--DEMANDED-- the recognition and realization of our inborn right to live in peace under our own sovereignty in our own country.

"How easy it should be, for anyone who holds dear this inalienable right of all mankind, to understand and support the right of the Jewish People to live in their ancient Land of Israel. All men of good will exult in the fulfillment of G-d's promise, that His people should return in joy to rebuild their plundered land. This is Zionism, nothing more, nothing less.

"And what is anti-Zionist? It is the denial to the Jewish people of a fundamental right that we justly claim for the people of Africa and freely accord all other nations of the Globe. It is discrimination against Jews, my friend, because they are Jews. In short, it is anti-Semitism.

"The anti-Semite rejoices at any opportunity to vent his malice. The times have made it unpopular, in the West, to proclaim a hatred of the Jews. This being the case, the anti-Semite must constantly seek new forms and forums for his poison. How he must revel in the new masquerade! He does not hate the Jews, he is just 'anti-Zionist'!

"My friend, I do not accuse you of deliberate anti-Semitism. I know you feel, as I do, a deep love of truth and justice and revulsion for racism, prejudice, and discrimination. But I know you have been misled - as others have been-- into thinking you can be 'anti-Zionist' and yet remain true to those heartfelt principles that you and I share. Let my words echo in the depths of your soul: When people criticize Zionism, they mean Jews--make no mistake about it."

From M.L. King Jr., "Letter to an Anti-Zionist Friend," Saturday Review XVII (August 1967), pg. 76 Reprinted in M.L. King Jr., "This I Believe: Selections from the Writings of Dr. Martin Luther King Jr." <http://www.internationalwallofprayer.org/A-022-Martin-Luther-King-Zionism.html> E



By: Elliot Benjamin  
Chair, Young Leadership Committee  
Iranian American Jewish Federation

# It Is The Best of Times

It was the best of times. . . it was the worst of times. This famous opening to Charles Dickens' Tale of Two Cities in many ways describes the current circumstances surrounding the younger generation of the Iranian Jewish Community in Los Angeles.

Since the influx of Iranian Jews to the United States, and Los Angeles in particular after the revolution in Iran in 1979, our community has proven to be one of the most well educated, talented and prosperous communities within the United States of America.

Approximately 35,000 Iranian Jews live in Los Angeles today and amongst them are many flourishing professionals, including, doctors, lawyers, dentists, accountants entrepreneurs and even politicians, just to mention a few. Most children raised in Iranian Jewish homes will almost certainly obtain a college degree and continue the success our community has proven it is able to attain, allowing it to grow from strength to strength.

Through the generous support and help of the existing Jewish

organizations and agencies in the United States, such as the Hebrew Immigrant Aid Society, the Jewish Federation Council of Greater Los Angeles and the Jewish Family Service, just to mention a few, during the course of the past twenty-four years, our community has been able to emigrate to the United States and settle down comfortably, integrating into the American Jewish Community and the larger American Community, while simultaneously maintaining its rich culture, heritage and traditions and proving that it is able to be self sufficient. Of course our community has also had a lot to contribute to society in the United States.

Within a few months of coming to the United States, in 1980, our community managed to organize itself through the formation of the Iranian American Jewish Federation, an organization, which during its almost twenty-four year history, under the direction of a democratically elected Board of Directors, comprised of representatives of many of the various Iranian Jewish Organizations in southern California, has worked hard to

successfully achieve its primary missions, which were the preservation of the safety and security of the members of the Iranian Jewish Community, the defense of their rights and liberties and the provision of funds and/or services to facilitate the continuity of the community, and has broadened its responsibilities to include an array of activities. For a more detailed description of the activities of the Federation, please visit our website at [www.iajf.org](http://www.iajf.org).

In 1999, a group of young professionals formed what has now become known as Generations of the Young Iranian American Jewish Federation, constituting the young leadership of the IAJF, with the full backing and support of the Board of Directors and the Executive Board of the Federation.

Despite the fact that there are so many organizations that cater to the social, educational and religious needs of the younger members of our community, including the Iranian American Jewish Federation, our small community faces the threat of becoming obsolete within a short period of time through intermarriage and assimilation, amongst other factors.

This is a threat that we, as a community, must take very seriously and the consequences of which we must avoid at any cost. It was with these concerns in mind that Generations was formed.

While our community, and its younger members in particular, have the benefit of many organizations that cater to the social, religious and educational needs and provide a forum in which people can meet one another, there is no clear or determined leadership for the future of our community without fundraising as their main activity.



activities. It's in the past, and we can not bring it back. We can not let things like this stop us from living our life and moving ahead. We have our whole life in front of us." Hearing this, I realized that the morale of the tourists was so much lower than the Israeli's. If something like that ever happened in the U.S., we would hear about it over and over again in the news for months to come.

In the hours that we were in the Independence Hall in Tel Aviv, looking at the picture of Theodore Herzl and the two flags on each side, I reviewed the contemporary history of Israel. The chairs in front of me were the same chairs that the first leaders of our homeland sat in, when they signed the declaration of the establishment of the State of Israel in May 14, 1948. Behind the microphone in the middle, I visualized David Ben-Gurion, the father of our homeland, who declared to the world:

*"The State of Israel will be open for Jewish immigration and for the ingathering of the exiles. It will foster the development of the country for the benefit of all its inhabitants. It will be based on freedom, justice and peace as envisaged by the prophets of Israel. It will ensure complete equality of social and political rights to all its inhabitants irrespective of religion, race or sex. It will guarantee freedom of religion, conscience, language, education and culture. It will safeguard the Holy Places of all religions."*

*For a few seconds, I felt I was hearing the voice of Ben-Gurion, and I was wondering why the world does not listen to his message of equality and brotherhood.*

Visiting the Syrian Synagogue in Jerusalem reminded me what my grandmother once told me about the Iranian

synagogue where the women sat in the balcony and the men on the ground floor.

Saturday was the last day of my trip in Israel. In the morning, we went to the services at the "Great Synagogue" in Jerusalem. It was one of the most beautiful and largest synagogues that I had ever been in. When the services were over, everyone in the group decided to go back to the hotel to rest for a while and pack for our flight that night. Knowing it was my last day in Israel, instead of going to the hotel and wasting time, I decided to take a walk to the Western Wall and visit the holy place once more. This was against my mother's advice, who every time I talked to her on the phone, told me to stay with the group at all times and not go anywhere by myself.

It was a beautiful sunny day, and our hotel was about a 40 minute walk to the wall. I was not sure of the exact or even the safest route. But I figured that I would find it. I went through the Jaffa Gate, which was very close to the Arab market. As I was going up the stairs, one of the store owners tried to get my attention to enter his store to shop. I ignored him and continued. He continued following me too. Not having the intention of going to his store, I turned to him and explained that I was in a hurry, and I would stop at his stop on my way back. As I walked past the guy, I started thinking about my mother and her advice. If she had just seen this, she probably would have killed me herself! But, as strange as it sounds, I did not feel afraid at all. Instead, I felt I was a real Israeli. I actually felt quite safe. Maybe it was due to my strong belief in God. I continued walking for another 10 minutes when I realized that I was lost. Suddenly, I saw 3 different ways to go down, and I was not sure which

one was the correct path. Walking back and forth and trying to figure out which way I was going to take, I ran into an old Israeli man and asked him for directions. He asked if I wanted to go through the Jewish Quarter even though it was a longer way. Being curious, I told him "Yes." As he was showing me the way, I was amazed to see that the Jewish Quarter was so close to the Arabs, and yet small children were playing among themselves without any adult supervision and felt very safe. It was truly a beautiful scene. The nice old man guided me to the Wall. We started talking and I asked him about Israel and the way of life. He told me that he was born in Jerusalem and had lived there all his life and felt very safe. When I finally got to the wall, I said goodbye to the man and thanked him for showing me the way and also the beauty of the Jewish Quarter.

Having gone on this trip, I'm very glad to see that my people, the people of the land that I call my home, have not lost their spirit. They are so strong that no matter what, they are standing firm on the ground, on the land of Israel. But, in the meantime, because the economic conditions are not as good as they should be, Israel needs financial support. I request the Iranian Jewish community in Los Angeles and New York to reduce their spending on unnecessary expenses and help the people of Israel who are defending our homeland. We can enjoy our lives as Israelis do, but we should not spend money wastefully. We can use every day, every hour, and every minute of our lives to be happy and enjoy it to the fullest. But, by the same token, we should look at our home, Israel. Helping the people of Israel at this historical time is a great mitzvah that the Jewish community can participate in.





## My Recent Trip To Israel

# ISRAEL

## Our Home

By: Rozita Ebrami

When I first told my family and friends that I've decided to go to Israel for a week on a Solidarity Trip with Sinai Temple, their response to me was either, "That's great. I wish I could also go," or, I would hear the total opposite: "Are you crazy? Why would you want to go there in these crucial days?" Hearing this made me realize how much I wanted to go to Israel at this time and show my support for the people and the country.

This was not my first trip to Israel. I had been there many times with both friends and family. You can never get sick of Israel no matter how many times you've been there. To me, Israel is our home.

Although I had been to Israel in the past, I wasn't really sure what to expect during this trip. When I watched the news on TV, I thought to myself that people are probably too afraid to leave their homes and don't go out too much. On the contrary, I saw that the

streets of Israel were full of people of all ages. Restaurants and malls were crowded with children, young adults, and parents at all times. Of course, any place that you go to, small or large, has security at the entrance. People are out, having a good time. Nothing stops Israelis from going out and enjoying life.

One of my unforgettable moments was when we visited "Shaare Zedek Hospital" in Jerusalem. There, we met Saba, a young Israeli girl in her early 20's. She was a victim of a terrorist attack that had taken place almost a year before. Due to her accident, she had been burnt very badly and had been through a couple of surgeries, which made her stay in the hospital for 6 months. She was a very beautiful girl who had no signs of scars on her face and hands. It was hard to believe that she was the same person that we saw pictures of after the accident had happened or after each surgery. After taking some time off to heal and to get better, she

had decided to become a volunteer at the hospital to help the terrorist victims. Not only was she a beautiful girl; she was also very positive and full of life. Explaining her situation and feelings, she told us that when she meets the terrorist victims in the hospital, she shows them the pictures of her accident and tells them, "Look at these pictures and see what had happened to me. I have made it through. And if I've made it through, so can you."

It was around 7:00 in the Thursday morning of my 3rd day in Israel. We had just finished eating breakfast and were waiting in the lobby of our hotel for the bus to pick us up and take us to the Southern Wall for Torah reading. All of a sudden, we heard on the radio that a bombing accident had just happened on a public bus which was about half an hour from where we were at. We were shocked and frozen for a few minutes. Eleven people had died, of which most were kids on their way to school. Being certain that this awful news would be broadcast immediately around the world, we all picked up our phones and called our family members in the U.S. to let them know that we were safe and they should not be worried about our safety. When we were in the bus, going towards our destination, everybody's mood was very sad. We were all quiet and in our own thoughts. Prior to that moment, we were normally loud, happy, and laughing at each other's jokes.

We were quite surprised when our tour guide went to the front of the bus, picked up the microphone and said: "What happened earlier this morning is in the past. Yes, we do get sad when we hear about victims dying, especially young, innocent children. But we have learned that we need to move on with our lives and our daily



# دنیای پرده

وارد کننده بهترین انواع پارچه های پرده ای  
رومبلی و تورهای کیپور

## HOME FABRICS

SHOWROOM

910 S. Wall St., Los Angeles, CA 90015

**(213) 689-9600**



necessities for themselves and their families.

The Emergency Fund of the Iranian American Jewish Federation currently caters to many families in our community who are unable to pay rent. In addition, the Emergency Fund has a system whereby it makes coupons and food stamps available to the needy members of our community to allow them to purchase sufficient food and groceries for their families in order to ensure they have all the necessities possible.

The Emergency Fund also has arranged for a number of plots of land to be purchased in a cemetery to be used for those in our community, who have passed away and whose families can not afford to pay for such facilities.

#### Dispute Resolution and Mediation Service

The IAJF provides this service, which is overseen by a committee of volunteers, to be utilized by members of our community to resolve disputes, including disputes amongst husbands and wives, business people and a variety of other issues. This service is particularly useful for those who are unfamiliar with the legal system in the United States and wish to resolve their issues and disputes in familiar surroundings, without the formalities or costs associated with law suits and outside arbitration and mediation services and whose first language is not English.

#### Medical Treatment

The IAJF has arranged with a variety of doctors and other medical professionals at some of the most respected hospitals, including Cedars Sinai, to see and treat patients in our community who are otherwise unable to afford any kind of medical treatment at a subsidized (or in some cases free) cost. The IAJF is working hard to broaden the scope of this service by procuring similar arrangements with more doctors and medical professionals.

#### Immigration and Citizenship

The IAJF works closely with organizations and agencies such as the Hebrew Immigrant Aid Society and Jewish Family Service with respect to the arrival and resettlement of Iranian Jewish refugees coming into the United States and California in particular.

During the course of the past year and a half and particularly after the events of September 11, 2001, many problems have arisen with those fleeing Iran due to the threat of persecution they face, solely because of their religious beliefs. Many of these problems are as a result of the extra security measures implemented by the United States Government, which result in delays in obtaining visas to Vienna (where refugee cases are processed), at which point more security checks are performed before a final determination is made. Recently, and for the first time in many years, many refugees have had their applications denied, which has very serious consequences for the individuals being denied and our community as a whole.

Due to all of these delays, the entire program in Vienna is in jeopardy as the Austrian government does not like the fact that people are staying in Vienna for such long periods of time, and indefinitely in the case of those who are denied. The delays have caused more problems as well.

Due to the length of time it takes for applications to be

processed, many individuals and families are left without sufficient funds to pay for life's necessities, such as rent, food, clothing and transportation, which has resulted in instances of people having to go as far as stealing these necessities in order to survive.

The IAJF was one of the first organizations to come to the aid of those who were arrested pursuant to the Special Registration Procedures implemented by the INS earlier this year. We immediately announced through the media that we will post bail for all those who are unable to do so themselves.

We also assist in applications and the necessary preparations for those who wish to become citizens of the United States.

#### Youth Activities

In 1999, a group of young professionals formed what has now become known as the Generations, Young Iranian American Jewish Federation, constituting the young leadership of the IAJF, with the full backing and support of the Board of Directors and the Executive Board of the IAJF.

Since 1999, Generations has commenced a program whereby the younger generation of our community has gradually become more involved in the activities of the IAJF. This involved the appointment of a number of representatives of Generations to the Executive Board, allowing them to attend meetings in order to learn, first hand, the aims, policies and workings of the IAJF and thereby actively and directly participating in all of the Federation's activities. In addition, Generations organizes and arranges social functions and educational seminars.

#### Sisterhood

The IAJF's sisterhood provides a variety of services, including a sumptuous kiddush every Shabbat, which follows the services at the Iranian American Jewish Center. They also arrange many family events, such as luncheons and events to celebrate Jewish festivals during the course of the year. The IAJF is blessed to have so many dedicated ladies within our community who care enough to put so much time and effort in making sure all sectors of our community are catered for.

It is important to note that although the IAJF depends entirely on the moral and financial support of the community for its very existence, the aims and objectives of the IAJF are to provide the highest level of service to every member of our community. Consequently, the IAJF, while it always needs funds, particularly since its acquisition of the Iranian American Jewish Center, which is now worth much more than we paid for it and which is in a prime location, our main activities are not for the purpose of raising funds, but rather to have an environment where members of our community, seniors, youth, children, couples, have access to facilities and services which will enhance their lives.

Under the auspices of an Executive Committee of the Iranian American Jewish Center a host of new programs will be implemented during the course of the coming year, which will provide more services at different levels and for all members of our community to enjoy.





# Iranian American Jewish Federation

The Iranian American Jewish Federation (the "IAJF") was formed in 1980, with its primary missions being the preservation of the safety and security of the members of the Iranian Jewish Community, the defense of their rights and liberties and the provision of funds and/or services to facilitate the continuity of this community with its rich Iranian and Jewish heritage.

During its almost 24 year history, the IAJF, under the direction of a democratically elected Board of Directors, comprised of representatives of many of the various Iranian Jewish organizations in southern California, has worked hard to achieve its primary missions and has broadened its responsibilities to include an array of activities, which have been and continue to be undertaken and which are of benefit to the Iranian Jewish community in Los Angeles, southern California, the United States and throughout the world.

Amongst its numerous activities and the many services it provides, which are not always publicized and which are detailed below, the IAJF (i) has established and Emergency Fund (ii) provides a dispute resolution and mediation service to be utilized by members of the community, (iii) provides assistance with issues concerning immigration and citizenship, (iv) has secured assistance from various professionals in the medical field to treat those members of our community who are unable to pay for such services, (v) works closely with organizations such as the Hebrew Immigrant Aid Society and the Joint in connection with the issues facing members of our community from Iran who apply to the United States for refugee status, including assistance with the preparation of such applications and the many issues that exist for these members of our community in Vienna, which is where their applications are processed.

Immediately after the uprising in Israel more than 2 years ago, the IAJF started a campaign, the Friends of Israel Fund to raise funds for our brothers and sisters in Israel. The IAJF constantly sponsors and co-sponsors seminars and other activities facing Iranian Jews, including briefings by the office of the Israeli consul general, educational seminars in conjunction with the Anti Defamation League, seminars concerning the effects of the September 11, 2001 tragedy on our community, just to mention a few.

The foregoing represents only a few of the activities of the IAJF (there are too many to mention here), which are undertaken by a small but dedicated team of office staff and a large number of enthusiastic and committed volunteers.

Approximately 5 years ago, the IAJF acquired what is now known as the Iranian American Jewish Center-Hollywood Temple Beth El (the "Center"), a beautiful building in West Hollywood, which comprises a large and attractive synagogue, offices, a nursery school and banqueting facilities. The IAJF conducts two Shabbat services every week (one in Farsi and Hebrew and the other in English and Hebrew), followed by a splendid kiddush/ breakfast organized by the sisterhood and women's division of the IAJF. The IAJF also has both English and Farsi language High Holiday Services at the Center every year. The IAJF was honored to host the Honorable President Moshe Katzav, President of the State of Israel on his visit to Los Angeles last year. President Katzav was also an honorary signatory of the bylaws of the Center and attended its opening, prior to becoming President of the State of Israel.

During the course of the past 22 years, the IAJF has secured representation of our community in the larger American Jewish organizations, such as the Jewish Federation Council of Greater Los Angeles ("JFC"), the Council of Affiliated Organizations of the JFC and the Hebrew Immigrant Aid Society, with members of the IAJF sitting on the Board of Directors of these organizations making sure that issues facing our community are addressed by these powerful organizations. The IAJF has also established close contact with and the friendship of many public officials, who have been made aware of the issues faced by our community.

The following is a brief description of only some of the most important functions performed by the IAJF:

## Emergency Fund

Almost immediately after its formation, the IAJF established an Emergency Fund, which is administered by a committee of volunteers. This fund, a vital tool for the needy members of our community, provides assistance to those who experience financial difficulty in providing life's



# Sadaf®

## GRAPSEED OIL

The world's healthiest oil....

From Italy



روغن هسته انگور صدف  
سالم ترین روغن جهان



Change Service Requested

Iranian American  
Jewish Federation  
1317 N. Crescent Heights Bl.,  
Los Angeles, CA 90046

Non-Profit Org  
US Postage  
PAID  
Van Nuys, CA  
Permit No. 1344

DAVID ORGELL



We invite you to visit David Orgell to experience our flawless collection,  
inspired by our uncompromising standard to bring you the very best.  
To place an order or obtain more information, please call 800.567.4355.  
Visit our website at [www.davidorgell.com](http://www.davidorgell.com).

